



کتابخانه ی مجازی نودهشتیا

www.98ia.com

نوشناز

ستاره چشمک زن کاربر انجمن

...به نام تنهایی به نام یگانگی به نام تو

...آن سوی دلتنگی ها. آن سوی دلتنگی ها همیشه خدایی هست که داشتش جبران همه نداشتن هاست

فصل اول

قسمت اول

من از تبار تیشه ام، با من غمی هست

در ریشهام احساس درد مبهمی هست

جز زخم، این دنیا نخوردم تلخ و شیرین

آیا در آن دنیا امید مرهمی هست؟

...بیخیال شعر خوندن -

...بزارید بگم چجوری مامان و بابام همدیگر و دیدن بعدم که نوبتی هم باشه نوبت نوشی (نوشناز) خانمه-

.....

.....

بابام سربازیش که تموم شد داشت بر می گردیش خونه حدود 5 غروب بود که از تاکسی پیاده شد تا از ((

...قتادی شیرینی بخره و بعدم تصمیم گرفت بقیه راه و پیاده بره

از یه کوچه که می گذره همینجور که داشته میرفته مامان من یهو از خونه میاد بیرون و رو در رو از کنار هم رد میشن مامان منم طبق گفته های خودش میگه وقتی بابا رو دیده هول کرده و تنش از تو شرو کرده به لرزیدن بابام بر می گرده و صداش می کنه می گه ببخشید خانم همون موقع مامان منم می خواست از جوب رد بشه که صدای بابام رو که شنید هول می کنه میوفته تو جوب خلاصه بابی منم می ره نجاتش میده (هندی بازی بوده خفن آخه نیس داشت میوفتاد تو دره نجاتش داد!!!!!!) و بعدم که میاد بیرون جفتشون از روی هم خجالت می کشن و اون موقع هم که گوشه و اینا نبوده از اون به بعد میشه که بابام واسه مامانم ...نامه می نوشته و می داده کفتر کاکل به سر بیاره در خونه مامانم اینا هر وقت امد بیرون بهش بده

اون موقع پدر من قرار بود واسه کار بره مصر که چون مامانم رو میبینه دیگه دست و دلش به آقای کار - نیمیره و میره شرکت بابابزرگم شروع به کار می کنه بعد از اینکه به پدر بزرگم می گه که من عاشق شدم پدر بزرگم می زنه در گوشش میگه باید از فامیل دختر بگیری وگرنه از خونه و کار خونه برو بیرون که پدر منم با لباس تنش میره از چند نفر ریش سفید و برادرش کمک می خواد که برن خواستگاری... البته بابام ...کمی تو حسابش پول داشت که با همون یه زیر پله خرید و کفایش رو راه انداخت

پدر من مرد خود ساخته ایه با اینکه پدر بزرگم میلیونر بود اما پولی به پسر نمی داد و خسیس بود پدر - منم موقعی که درس می خوند کار هم می کرد ار نجاری و بنایی تا صافکاری همه کاری انجام داده یه سه سالی هم تو کفاشی پیش یه استاد واقعی کار می کرده و زیر دست اون حرفه ای شده همین باعث شد کفاشی بزنه... هنوزم که هنوزه خودش کفشامون و تعمیر میکنه و برامون کفش میزنه و انواع قالبارم ...داره

داشتم می گفتم میره خواستگاری و بعد از چند روز مادرم میشه زن عقدی پدرم... که بدون گرفتن جشن - میرن جایی که پدر تو یه خونه که چند تا اتاق داشت یه اتاق اجاره کرده بود و اونجا جهیزیه مامانم رو جا میدن... اولین اجاره خونشون میشه حلقه ازدواج مامانم آخه اون موقع همه چی خیلی ارزون بود ...اون موقع پدرم 21 سالش بود مادرم 20 ساله ... زندگیشون از صفر صفر شروع شد ... خوب کم کم زندگیشون گذشت و منم بعد از 2 سال خدا بهشون داد مامانم میگه من که به دنیا اومدم برکتی آوردم به زندگیشون می گه یه سرمایه گذار رو کارای بابا سرمایه گذاری کرد از بابا جنسای بیشتری می خواست و سفارشای

بیشتر از اونجایی که زیر پله جای کوچیکی بود بابا با پولایی که داشت و به دست آورده بود یه کارگاه کفاشی زد و چند تا کار گر گرفت بگذریم دیگه بابام رفت تو کار کفش و صادر کیف و کفش چرم ایرانی... واسه کشورهای مختلف... انقدر که شد یکی از سرمایه دارای شهرمون

بگذریم من می خواستم از زندگی خودم بگم اما قبلش خواستم از زندگی مامان و بابام گفته باشم که چه - جوری با سختی زندگیشون رو ساختن و نا امید نشدن عشق همه اینکارا رو کرد اما عشق واقعی... عشق واقعی همون انگیزه ایه که به پدر و مادرم داده شد که با تمام مشکلاتشون با هم باشن و همدیگر و تنها نزارن و بدون کمک کسی دو تایی پا به پای هم زحمت کشیدن راستی یادم رفت بگم که اون موقع مامانم کارمند شرکت پاکیزان بود... اما بعد از به دنیا اومد من دیگه کار نکرد... این از زندگی مامان بابام حالا می خوام برم سراغ خودم... دوست دارید بشنوید؟؟/؟

امیدوارم که تا عمق هر خط از زندگی من برید ،ولی... ولی برگردیدا، مواظب باشید غرق نشید

...

...من: بابا جون قربونت برم من که یکی یه دونت بودم من که هر چی می خواستم همون بود

بابا: همین دیگه عزیزم همین شد که الان تشخیص نمی دی برای ما هیچکی بهتر از خانواده صالحی نیست... آدمای خوبین من چند ساله میشناسمشون... پسرشم که دیدی چندین باز زنگ زده اجازه خواسته که با هم... برین بیرون با هم صحبت کنید اصلا شاید تفاهم نداشته باشید شاید به درد هم نخورید

من: بابا جان شایدم به درد هم خوردیم اونوقت چه کار کنم؟؟ من می گم قصد ازدواج ندارم... هنوز نمی... تونم، تو خودم نمیبینم مسئولیت به این بزرگی رو قبول کنم

مامان: نوید جان(بابام اسمش نوید) چه اصراریه الان بچم فکر می کنه داریم بیرونش می کنیم بزار هر جور... دوست داره تصمیم بگیره تازه 22 سالشه بچم دوران ما نیست که بخواد زود ازدواج کنه

...بابا: بابا خانم شما همسن دخترمون بودی نوشناز 1 ساله شد

...من: اون قدیم بود بابا الان دیگه فرق داره من می خوام درسم و ادامه بدم

:بابا پا شد رفت تو اتاقم... مامانم رو به من گفت

مامامی: نوش ناز فقط به خاطر تو با بابات مخالفت کاردما من نمی دونم مشکل تو چیه چرا می گی نه والا
...خانواده به این خوبی دیگه پیدا نمی کنیم

من: ای بابا مامان تر خدا شما دیگه شروع نکن خونه هر دختری خاستگار میره اولین خاستگار نیست که رد
...می کنم

...مامانی: آره اولین خاستگار نیست اما این شرایطش و موقعیتش با بقیه فرق داره

...من: مامان خواهش می کنم ازت... دیگه منتظر حرف مامان نشدم و پا شدم رفتم تو اتاقم

....

....

دارم فکر می کنم به 2 سال پیش 20 سالم بود چه سال بدی بود... می گم خدا مهناز و لعنت کنه ... والا به
نظر خودمم این خانواده بد نیستن... نه نه نفرین نمی کنم اما اگه اون گفته بود جشنش چه جور جاییه که من
نمی رفتم... اون گفته بود پسرا هم هستن اما وقتی گفتم نیام گفت پسرا کم هستن و چند تا از پسر خاله
هاشن که بعد زود میرن... و اصلا مهمونیش شبیه به پارتی نیست... اما... اما من رفتم اونجا... مهناز بهم گفت
برو تو اتاق بعد بیا بیرون تو پذیرایی منم فقط صدای آهنگای خارجی که گذاشته بودن میشنیدم تو اتاق
بلوزی که آستینش سه ربع بود و تا زیر باسنم بود با ساپورت پوشیدم با یه کفش پاشنه بلند رژ لبم رو
تجدید کردم و شالم رو انداختم سرم (به خاطر همون چند تا پسری که مهناز گفته بود سعی کردم تا حد
ممکن پوشیده باشم اما لباسام در همون حال که ساده و پوشیده بود جذاب بود و شیک... رفتم تو پذیرایی
هم داشتن میدیدمش چشاشو بسته و کلش رو تکون میده و پشت دم و DJ برقا همه خاموش بود
دستگاهش واساده اما نمی تونستم اون جمعی که وسط داشتن جیغ میزدن و میرقصیدن و ببینم... فلشر
باعث شده بود همه جا رو اسلوموشن ببینم یهو یکی روسریم و از سرم برداشت نتونستم برگردم عقب ببینم
کی بود چون یکی دستم و از جلو کشید و بردتم وسط وقتی گفت شروع کن به رقصیدن منم مثل تو تنهام
بهتره این جشن و با هم باشیم فهمیدم پسره... بهش گفتم دستم و ول کن لهنم انقدر جدی بود که باعث شد

دستم و ول کنه رفتم شالم و که حالا به گوشه پذیرایی رو صتدلیا بود و رداشتم و به گوشه نشستم یکی از چراغای کم نو رو روشن کردن اما خوب از هیچی بهتر بود چون واقعا فلشر و لیز شو چشمام و درد آورده بودن... به کم بعد مهناز از اتاقشون اومد بیرون پشت سرشم به پسر دیگه می خواستم پا شم برگردم خونه واقعا اینجا جای من نبود... رفتم پیش گفتم مهناز جان ممنون از پذیراییت من باید برم تولدشم تبریک گفتم که دستم و گرفت و با صدای کشداری که معلوم بود مست گفت

مهناز: اوه نهه خانمییییی کجا با این عجلهه بششین به ششربت بخورر بعدد می تتونی برری والا ناراحت...میشمما

من: باشه... شما نمی خواد صحبت کنی خندید به نیشخند زد بعد رو به پسری که فکر کنم ساقی جمع بود گفت:

مهناز: برای نوشناز ما هم به چی بیار دیگه به نوشیدنی سفارشی راستی از نوع مثبتشش

پسر به خنده کثیف کرد و گفت بشینید الان میام... من نشستم دیگه به کسی هم توجه نکردم چند دقیقه بعد همون برام به لیوان آب پرتقال آورد و نشست کنارم آب پرتقال و کم کم خوردم 10 دقیق بعد پاشدم برم تو اتاق آماده شم که پسره هم پشت سرم اومد...ر گفتم شما کجا من می خوام آماده شم... تو همین حین...احساس کردم سرم گیج میره دیدم که رو دستای اون از حال رفتم

صبح که بیدار شدم به لحظه هیچی یادم نیومد اما بعدشم احساس گیجی می کردم احساس کسی که چیزی نمی فهمه وقتی بدن لختم و دیدم و قتی دیدم تو تخت خودم نیستم... وای نه خدا چرا چیزی یادم نیست چرا لباسام هر کدوم به جا پرته خدایا من خونه مهناز اینا چه کار می کنم دیشب آره دیشب حالم بد شد وای الان بابام قبرم و می کنه... بلند شدم کمرم درد می کرد باسنم درد می کرد انقدر که نمی تونستم درست وایسم انگار لگنم شگسته... تند تند لباسام رو پوشیدم رفتم بیرون مهناز نشسته بود داشت تلوزیون تماشا می کرد چند نفرم داشتن خونه رو تمیز می کردن مامان بابش چند وقتی رفتن آلمان پیش برادرش...اینم هر کار بخواد می کنه... من و دید

مهناز: سلام ساعت خواب... بابا نمی دونستم بچه مثبتمون آخر منفیاست... واقعا که اینهمه ازت تعریف ... کردم چی از آب در اومدی

من: چی می گی مهناز من چرا رو تخت توأم چرا چیزی از دیشب یادم نیست چرا دیشب حالم بد شد؟ ...مامانم مانم اینا می دونن

:حرفم و قطع کرد و گفت

مهناز: صبر کن صبر کن بسته... یعنی چی چیزی یادم نمیاد؟؟ مامان بابات می دونن اینجایی دیشب سعید گفت به مامانت زنگ بزnm بگم خوابت میومد شب اینجا موندی... مامانت اول گفت میان دنبالت اما بعد زنگ زد گفت بابات باید بره بیمارستان مثل اینکه دوستش تصادف کرده نمی تونه بیاد که تو هم اینجا ...موندی

من: مهناز تو رو خدا بهم بگو چی شده چرا چیزی یادم نمیاد چه بلایی سرم اومده؟ من دیشب از وقتی خوابم رفت یادم نمیاد چی شده /؟ مهناز تو مگه نگفته بودی جشنت اون جایی که من فکر می کنم نیست این که بدتره؟ مهناز ترو خدا؟

مهناز: نوشی داری رو اعصابم راه میریا به من چه تو خودت عقل داری منطق داری سعید گفت تو نمی خوای ...بیای بیرون به منم گفت نوشناز خواسته امشب مزاحمش نشی می خوایم تنها باشیم

من: آخه پس چرا یادم نیست؟ تو که من و میشناختی من همچین آدمی نیستم... مهناز باهام چی کار کرد؟ ...باهام چی کار کردین؟ چرا صبح بیدار شدم لباس تنم نبود... مهناز ترو خدا راستش و بگو

مهناز: نوشی جان همچین آبرغره گرفتی هر کی ندونه فکر می کنه بی هوشت کردن و بهت تجاوز کردن خوبه ...خودم دیدم خودت انداختی تو بغلش اونم بغلت کرد بردت تو اتاق

من: زمزمه وار گفتم به زور... بیهوش... بعد مثل کسایی که برق گرفته باشند بلند شدم که باعث شد درد ...بدی تو باسنم بیچه و دولا شم

...مهناز: چه وحشی ام بوده لا مصب تا چند روزی عدیه عزیزم

...من: خفه شو مهناز... شماره این پسره آدرس خونش زود باش

مهناز: چی شد عزیزم رم کردی؟؟ / عزیزم صبح پرواز داشت واسه مقصد کانادا

:بعد با دستش علامت شکل بلند شدن هواپیما رو نشون داد بعد گفت

مهناز: آها آها راستی عزیزم این شماره محاقامتش گفت به وقت اینجا ساعت 9 شب می تونی باهش

...تماس بگیری

من: ساعت و نگاه کردم... ساعت 3 بعد از ظهر بود.. فقط گفتم خدایا کمکم کن و همینجور که اشک می ریختم سرم و تکیه دادم به پشتی مبل و سعی داشتم یادم بیاد دیشب بعد از اینکه داشتم از هوش می رفتم و من و تو دستاش گرفت چی شد... یعنی چیزی تو آب پرتقالم بود؟؟ / آه مصبت و شکر خدا پس چرا یادم نمی یاد

:تلفن زنگ زد مهناز حال و احوال کرد و گوشی داد دستم مامانم بود گفت

مامی: سلام دختر خوشگلم... خوش گذشته یادی از ما نمی کنیا... مادر جونم اینا(مامان مامانم) شب میان... خونمون بیا خونه زودتر

من: سلام مامانی... اجازه صحبت به ما هم بده دیشب خسته بودم... اما فکر نکنم امشب بتونم پیام یه دقیقه... گوشی

رو به مهناز آروم گفتم می تونم امشبم پیشت بمونم؟

...مهناز: آره عزیزم منم تنهام

من: رو به مامانم گفتم مامانی من امشب پیش مهناز می مونم خونش خیلی بهم ریختس از همه معذرت... بخواه... گناه داره نمونم کمکش کنم

مامانی: نوشنازم چی شده مامانم چرا ناراحتی تو که عادت نداشتی شب خونه کسی بمونی دیشبم گذاشتم... پای خستگی اما امشب

...من: نداشتم حرفش تموم شه گفتم مامان گلم باور کن مشکلی نیست... خیالت راحت

مامانی: باشه باباتم که دیشب با یکی تصادف کرد مرده زیاد آسیب ندید اما امشب اینجا دعوتن... بابات می...
...گه مرد خوبیه مرد هم از خداهش بود بیشتر آشنا شیم

من: درست حرفای مامان و نمی فهمیدم فقط گفتم چه خوب باشه خوش بگذره مامان من باید برم
...خداحافظ... منتظر حرف مامان نشدم همون تا خ خداحافظ و شنیدم قطع کردم نشستم رو سرامیکا

...مهناز: نشین رو سرامیک حالت و بدتر میکنه همینجوریم نمی تونی راه بری

من: دوباره گریم گرفت... گفتم مهناز ترو خدا کمکم کن تو که من و میشناسی مهناز به خدا به قرآن به مرگ
خانوادم که می دونی چقدر عزیزن من از دیشب هیچی یادم نیست فقط یادمه تو از همون پسر که می گی
اسمش سعیده خواستی برام نوشیدنی از نوع + بیاره... وقتی آب پرتقال و خوردم پا شدم برم آماده شم که
دم در اتاق دیدم پشت سرم داره میاد بهش گفتم کجا که همون موقع از حال رفتم دیدم افتادم رو دستاش
...اما از اون به بعد یادم نیست

:مهناز اومد کنارم رو زمین نشست گفت

مهناز: نوشی چی می گی؟ ما همه داشتیم نگاتون می کردیم یعنی نفهمیدی همه داشتن نگاتون می کردن...
...تازه علی (پسر خاله مهناز) گفت چه نازیم داره مگه میشه یادم نباشه

من: مهناز تو که من و میشناسی من اصلا اهلس نیستم یادت نیست به پیشنهاد لیز دوستانم جواب رد میدم
اونوقت پیام کنار یه پسر بخوابم... وای نه مهناز همچین چیزی نه تو شخصیت من پیدا میشه نه تو فرهنگ
خانوادگیم اگه بابام بفهمه می میرم از خجالت می میرم ازینکه فکرمی کنن از اعتمادشون سوء استفاده
...کردم

مهناز: خوب حالا عزیزم انقدر گریه نکن خودمم تعجب کردم من که از تو باز ترم و راحت تر همچین کاری
نمی کنم اما تو که حتی از مهمونیای ساده هم خوشت نمیاد چطور شد رفتی تو اتاق حالا... صبر کن تا 9
...ببینیم چه کار میشه کرد شاید اون چیزی به خوردت داده

من: مهناز من حتی نمی دونم چه بلایی سرم اومده من حتی نمی دونم باهام چه کار کرد یعنی دیگه دختر
...نیستم... سرمایه زندگیم و از دست دادم

مهناز: بلندم کرد گفت پاشو بریم تو اتاق

رفتیم تو اتاق

مهناز: نوشی فکر نکنم کار خاصی باهات کرده باشه من اینجا هیچ لک و خونی نمیبینم... خودت که کثیف
نبودی: ؟

من: نه نه

مهناز: خدا رو شکر

من: چی چی و خدا رو شکر؟ خدا رو شکر داره؟ اینا همه به جهنم عذاب وجدان خودم و چکار کنم مهناز
مهناز من دیگه دست خورده ام دیگه وجدانم قبول نمی کنه بشینم کنار بابام مامانم... کسی که می خواد بشه
شوهرم... وای من چه کار کردم... مهناز رفت بیرون و یه قرص آورد که بخورم... شک داشتم قبول کنم با
..ترس بهش نگاه می کردم

...مهناز: بخور عزیزم... آرامبخش واسه 9 بیدارت می کنم که بهش زنگ بزنینم ببینیم چه کرده

....

....

....

نوشی خانم نانازی، نوشناز جان بیدار شو... بیدار شو ساعت 8.30 تا یه چی بخوری شده 9 از دیشب چیزی
...نخوردی ضعف میکنی پاشو دیگه نوشی آب می ریزم روتا

من: باشه بابا بیدار شدم بلند شدم یکم نگاش کردم یکم اون من و نگاه کرد دوباره همه چی یادم اومد سیخ
وایسادم که درد کمرم امونم و برید... دستم و گرفت بردتم بیرون رو یکی از مبلای پذیرایی کباب ترکی که

من همیشه ازش بدم میومد خریده بود اصلا نفهمیدم کی رفت بیرون وقتی فهمید نمی تونم بخورم تخم مرغ نیمرو کرد اون و خوردیم ساعت 8.55 دقیقه بود دیگه نتونستم تحمل کنم و زنگ زدیم... خودش بود به انگلیسی جواب داد مهناز گذاشته بود رو آیفون تا گفت

...سعید: هلوو

...من: هلو درد هلو کوفت با من چکار کردی نامرد چی دادی به خوردم؟

سعید: به به خانم خوشگله... انتظارش و داشتم زنگ بزنی خانم خانما... وای فکرشم نمی کردم انقدر مزه ...داشته باشی

...من: حرفش و قطع کردم... به گریه افتادم گفتم تو خیلی بی تربیتی بی ادب

...سعید: جووونمی فحشاتم خوردنیه ناناوی خانم... حتما می خوای بابات و برام بیاری

مهناز که داشت پا به پام گریه می کرد گو شی رو ازم گرفت نشست کنارم و دستاش و انداخت رو شونه ام :به سعید که همینجور داشت چرت و پرت و حرفای بی تربیتی می زد گفت

مهناز: خفه شو حالا که رفتی اونجا دستمونم بهت نمی رسه هر چند می دونی که نوشناز اراده کنه خیلی راحت بر میگرددونت ... حالا بگو ببینم چه کارش کردی؟

/سعید: آدمایی که تهدید می کنن خیلی کوچیکن مهناز خانم می دونستی؟؟

مهناز: من تهدید نکردم دارم جدی حرف می زنم... جواب سوال من چی شد./؟

سعید: حالا هر چی من که اینجا نمی مونم تا دو روز دیگه اینجا بعدشم اگه تونستین پیدام کنید... اما چه بلایی سر خوشگل خانمتون آوردم هیچی... خیلی حالیشه مثلا... اما دیر دو هزاریش پنج هزاری میشه دیر فهمید چیزی تو شربتس ریختم... من داروی بیهوشی نریختم... من چند تا قرص والیوم انداختم تو شربتس... دوستم گفته بود یه دونه یه ربع بعد اثر میکنه ها اما من ترسیدم و به 4 تا قرص ناقابل رضایت دادم... چند دقیقه که نشستی چشمات کم کم شهلا شد وای داشتی دیوونم می کردی بعدشم که پاشدی بری تو اتاق از

راه رفتن معلوم بود الان پس میفتی واسه همین دنبالت اومد برگشتی اعتراض کنی اما وا رفتی رو دستام...
...بعدهم که گذشت دیگه همون چیزی که بین همه دختر پسرا تو پارتیا اتفاق میفته

من: داد زدم خیلی پستی خیلی نامردی من بی دفاع بود تو به من تجاوز کردی هیچ وقت نمی بخشمت...
خدا جوابت ومیده حالا چرا مثل ترسو ها گذاشتی رفتی

...سعید: نکنه انتظار داشتی بمونم عقدت کنم... نه بابا یه حال کوچیک بود

...من: حالتو می گیرم صبر کن پیدات می کنم مطمئن باش... من جنازم رو دوش تو نمیندازم

...سعید: جونمی خانمی حالمو کردم اگه خواستی بگیرش

.....من: با جیغ و گریه داد زدم بی تربیت بیشعور بعدشم که فکر کنم غش کردم

....

مهناز: نوشی پاشو این آب قند و بخور اثر اون قرصا و حرص و جوشای الکیته دختر آخه ارزش نداره

من: ترو خدا موعظه نکن جای من که نیستی

مهناز: ببین من فکر کنم می خواد یکم ما رو بترسونه همینم بهش گفتم، بهش گفتم پس چرا ما چیز کنیفی پیدا نکردیم می گه ملافه پهن کردم صبحم داشتم می رفتم ملافه رو برداشتم نوشی خانمم تمیز کردم که یه... وقت شوکه نشه سخته کنه... راست می گه ملافم نیست اما باز به نظرم باید بریم دکتر تا معلوم شه

من: با بی حالی و گریه گفم من بمیرم دکتر نمی یام که چی خانم دکتر ببین من دخترم یا نه اصلا و به هیچ

...عنوان

مهناز: دختر تو چرا لجبازی می کنی باید بفهمیم یا نه؟

...من: گفتم که نمی یام تمومش کن

...مهناز: باشه بابا چرا داد می زنی

من: مهناز میشه بری داروخونه برام قرص بخری؟

مهناز: قرص؟ قرص چی؟

...هرچند شاید دیر باشه ولی از الان باید بخورم معلوم نی که اون از خدا بی خبر چکار کرده LD من: قرص

...مهناز: آها باشه باشه می خرم

..

از اون روز 2 سال گذشت ... شخصی که بابام باهاش تصادف کرد از همون روز شد دوست خانوادگیمن اما هیچ وقت پسرش رو ندیدم حتی شبی که بعد از دو سال اومدن برای خواستگاری... هر وقت من اجازه بدم پسرشونم میارن... من به خودم قول دادم هیچ وقت ازدواج نکنم از اون روز نوشی همه تغییر کرد به قول مامانم خانم تر شد اما بابام همیشه نگرانم بود از اون روز دیگه نداشتم بابام بوسم کنه دیگه وقتی تو امتحانا نمره کم میاوردم رو شونه های بابام اشک نمی ریختم... اون پسر نامرد کارش و با نهایت پستی و نامردی کرد و رفت و من و با یه عمر دلشوره تنها گذاشت... حالا دیگه کی باورش می شه که نوشی نوشنازی که همه از پاک بودنش دم می زدن تو یه پارتی خودش و از دست داد... اینم بود داستان من که حالا دو سال ازش میگذره... حالا دیگه برم سر اصل مطلب نمی دونم چرا این پره انقدر سمج چه خوش سلیقه ام هست هر روز یه گلایی می فرسته آب از دهان آدم را میفته... فکر کنم باید بگم یه روز بیان خصوصی یه جوری با ..پسره حرف بزمنم که دمش و بزازه رو کولش بره

من: مامانم بهشون بگو بیان تا ببینم دنیا دست کیه... اما دارم می گم گفتم نه بعدا بابا نکه دخترم آبروی من ... و برده دوستیم بهم ریختا... هر چند من از قیافه بابای پسر اصلا خوشم نمی یاد

مامای: قربونت بره مامی بابا می گه خیلی خوشتیپیه از همون مدلائی که دوست داری قیافشم که می گه به ...مامانشبرده دیدی که مامانش چقدر ملوسه؟/ باشه من الان زنگ می زنم بابات واسه شب قراربزران

...من: آره مامان جان منم صورتم بکنم دفتر نقاشی ملوس میشم ... چقدرم عجله داریدا

مامان دیگه جوابم و نداد چون بزنگ زد به بابا و بعدم که رفت تو اتاق حرف بزنه منم پاشم برم به کم به درسام برسم... مرده شور حسابداری و برد واقعا دردسره... یادم رفت بگم رستم چیه، می بینی خواهر؟ حواس نمیمونه که... دانشگاه الزهرا رشته مدیریت صنعتی، من می خواستم بازرگانی قبول شم اما صنعتی شد... اشکال نداره اینم خیلی شیرینه

فکر کنم مامان تلفن قطع کرده... برم به شبنم زنگ بزنگم اون از همه چیم خبر داره چند ماه بعد از اون - ماجرا مهناز رفت شیراز دیگه هم بهم زنگ نزد منم ازش خبر نداشتم... هر چند بودنشم تاثیر نداشت عین خیالش نبود همش جلو من نقش بازی میکرد... داشتم می گفتم شبنم دختر خیلی خوبیه به دختر ساده و خیلی صادق... به دختری که اگه پسر بود هر دختری آرزو داشت باهاش ازدواج کنه... بگذریم چند ترمی تو دانشگاه همکلاس بودیم اما در حد سلام و علیک ... تا ماه پیش به 15 روزی از شروع ترما یعنی ماه مهر گذشته بود که به بار سر کلاس ادبیات اتفاقی نشستیم کنار هم و کم کم سر صحبت باز شد... انقدر ساده و صمیمی بر خورد کرد که من بعد از دو هفته از زندگیه دو سالم که کسی خبر نداشت واسش گفتم چه دختر خوبی بود چه قدر دلداریم داد... از اون موقع خیلی هوام و داره اما هیچ وقت نمیشه کاراش رو ترجم به حساب آورد... اونم از زندگیش واسم گفت اونم مشکل داره اما نه به اندازه من... خوب دیگه خیلی ازش... گفتم زنگ بزنگم ببینم چه می کنه

(شبنم: سلام عزیزم چمطولی؟(چطوری؟

من: سلام دختر تو از کجا می دونی منم؟؟ چه طوری خوبی:؟

...شبنم: نوشی جان عصر، عصر، تکنو و هیپاپِ ها خوب دیوونه از رو آیدی کالر دیدم دیگه

...من: آخه تو که مهلت ندادی به بوق بخوره

:حرفم و قطع کرد گفت

...شبنم: | نوشی جون من گیر نده دیگه به جور دیدم دیگه... کارت و بگو

من: بی ادب... کار خاصی نداشتم زنگ زدم حالت و بپرسم حالت خوبه؟

...شب‌نم: حالم؟ صبر کن بیرسم!!! آها اوهوم حالم می‌گه خوبم

...من: دیوونه منم چه جدی گرفتم واسادم تا بیرسی... یکم جدی باش دختر

...یهو ساکت شد

من: الو الو قطع شد؟ شب‌نم من الان 60 ثانیه دارم می‌گم الو ها کجایی تو دختر؟؟

شب‌نم: تایم می‌گیری داشتم یکم جدی میشدم... می‌گم انگار یه خبرایی هست بگو ببینم رگ فضولیم ور
...قلمبیده

من: اون رگ غیرته شب‌نم... هیچی بابا رضایت دادم این خانواده صالحی همون دوست بابام با پسر عتیقشون
...بیان ببینم به کجا میرسیم

...شب‌نم: نه مثل اینکه جدی شد... تبریک می‌گم عزیزم... به پای هم بچه دار شین

من: مجید جان منظورت اینه که به پای هم پیر شیم دیگه؟؟

...شب‌نم: آره همون ببخشیدا یادم رفت آخه نیست من از اونور اومدم همه چی رو پس و پیش می‌گم

من: آخه تو تو خوابتم اونور و می‌بینی؟

شب‌نم: آره نوشی به جان خودم دیشب خواب دیدم رو توالت فرنگی نشستم حالا بهت نمی‌گم چی گذشت
...اما اومدم بیرون همه آقایون بد نگام می‌کردنو دماغاشون و گرفته بودن

من: همنجور که می‌خندیدم گفتم گندت بززن این چه ربطی به اونور داره؟

...شب‌نم: آخه همه مردا مو بور و چشم آبی بودن منم حدس زدم باید آمریکایی ... جایی باشم

من: وای شب‌نم از دست تو... من باید برم کار نداری/؟

شب‌نم: دور از شوخی نوشی حواست باشه اگه دیدی پسر خوبیه شاید از همین اول همه چی رو به بگی یاهاات
...کنار بیاد

...من: آره شایدم همه چی رو به بابام اینا یگه من که می رم دریا باید یه لگن آب با خودم ببرم

...شب‌نم: تازه می ری اونجا میبینی لگن نیست آبکشه، تا حالا هم چشات بابا قوری می دیده

...من: از دست تو برم... خیلی خوشحال شدم روحیمم عوض شد... بابای

... (شب‌نم: بای هانی) خداحافظ عسل

مامان من تو آشپز خونه نمیرم تا صدام کنی چایی بیارما من میام استقبال مهمونا انگار نه انگار که خبری هست...

...مامی: باشه باشه نوشی یادم می مونه حالا هر کار می خوای بکن

...من: اصلا نمیام چرا تهدید می کنی مامان

...مامی: باشه اخماتو باز کن لطفا یه امشب ازون لبخندات بزن

...من: تو و بابا شمشیراتون و از رو بستین من و ببندین به این پسره خلاص

...مامی: من و بابات خوشبختیت و می خوایم دخترم

من: تو دلم گفتم خوشبختی؟ چه واژه غریبی خوشبختی تو مشتمه اما مال من نیست... البته منظورم از

...خوشبختی سورن پسر آقای صالحی نیست منظورمه زندگی‌مه که نمی تونم ازش لذت ببرم

بابا: نوشین (نوشین اسم مامانمه) می گم این بلوز قشنگه نه؟

...مامی: آره رنگ طوسی بهت میاد

بابا رو به من: تو چی میگی نوشابه بابا؟

من: بابا یه چی می گما... خوبه خودت اسمم و انتخاب کردی هیم به من می گی نوشابه اسم من نوشناز

...همین و بس

بابا: خو بابا چه بد اخلاق شدی امروز دخترا خواستگار براشون میاد از هیجان چایی میریزن سکنه می کنن
...همین مامانت افتاد تو خوب

...یهو دمپایی مامانم خورد تو کمر بابام که تیشرت سفیدی که دستش بود و آورد بالا و گفت تسلیم

...مامی : هزار بار گفتم اون فقط یه اتفاق بود... تازه تو اونروز خاستگاری نکردی که فقط صدام کردی

بابام همونجور که تند تند میرفت سمت در اتاق گفت دیدی ؟ دیدی نوشابه؟ خودشم اعتراف کرد که

...خواستگاری نکرده چقدر هول بوده و جیغ فرا بنفش مامان و به جون خرید و رفت تو اتاق

زنگ و زدن بابا که تا مهمونا نمیومدن بالا از ترسش بیرون نمیومد... مامان رفت آیفون و برداشت... از

پشت آیفون احوال پرسپاش و کرد بعد در و باز کرد نمی دونم این چه رسمیه ما ایرانیا داریم؟ بابا

احوالپرسی خوبه اما حداقل بزار طرف بشینه تازه احوالپرسی باید به اندازه باشه اگه ولشون کنی حال جدشون

!!!! که 200 سال پیش عمرش و داد به من و شما هم می پرسن

خوب مهمونا اومدن بالا منم به همراه مامان رفتم استقبال آقای صالحی رفت داخل و من داشتم با خانمشون

یعنی سهیلا خانم رو ماچ و بوسه را می نداختیم بابام همون موقع اومد بیرون مامانم یه سلام و علیک

سرسری با سورن کرد و رفت به تعارفاتش برسه... من موندم و دست گلی که تو دست سورن بود و سورن...

خودم و جمع و جور کردم با اینکه قرار نبود اتفاقی بیفته اما هول بودم و استرس داشتم... سلام کردم...

...دستش رو دراز کرد

...سورن: سلام... نوشناز ... از آشنایی باهاتون مفتخرم

من: چه پررو بد نبود خانمم میزاشت تنگ نوشنازا از آدمای صمیمی بدم میاد اما بر عکس تصورم که فکر

میکردم جلف و لبخندای گل و گشاد داره خیلی موقر و جنتلمانه رفتار می کنه...یه نگاه به دستش انداختم...

بعد یه نگاه به دست گلش بدون اینکه به صورتش نگاه کنم گفتم منم همینطور... (از من به دخترا نصیحت

هیچ وقت به صورت هیچ مردی مستقیم نگاه نکنید اینجوری له له می زنن برای یه نگاه شما... اما زیادی

نگاشون کنیدا از خود بی خود میشن... همیشه وقتی می خواین اجزای صورت یه پسر یا مرد و مورد بررسی

قرار بدین یا از طریق عکسش یا وقتی که مطمئنید حواسشون به شما نیست و نمی فهمن که نگاهشون می
))))))!! کنید وارد عمل شید

بعد اصلا به رو خودش نیاورد دستش و انداخت دست گل و داد به من و رفت سمت بابا اینا که بلند بلند
 حرف میزدن و می خندیدن... منم دست گلشون رو بردم تو آشپزخونه گلاش رو از تو صندوق کندم
 گذاشتم تو گلدون صندوقشم گذاشتم یه گوشه که بابام بعدا بندازه دور!!!! بعدم گلدونی که درست کرده
 ...بودم و بردم تو پذیرایی گذاشتم رو میز عسلی جلوی دید... همه یه لحظه دست من و نگاه کردن
 من: اون صندوق هم سنگین بود هم باعث میشد گلای زبون بسته زود خشک شن... واسه همین جداشون
 ...کردم

...سهیلا: آره دخترم خوب کاری کردی

و بعد دوباره شروع کردن به صحبت و منم با کنترل و این کانال اون کانال کردن خودم و سر گرم کردم...
 یهو بابای سورن خان گفتن

...آقای صالحی: خوب دیگه کویتمون تموم شد خیلی حرف زدیم بهتره راجع به اصل مطلب حرف بزنیم

...من: مگه کوینتون تموم نشد؟ چچه جوری می خواین راجع به اصل مطلب حرف بزنید حرف حرفه دیگه

بابا: نوشی بابا

بهش نگاه کردم گفتم: جانم بابا؟

بابا لبش و گاز گرفت... منم فهمیدم چرت گفتم اما خوب کاری کردم بلکم پشیمون شه لال شه دیگه از
 اصل مطلب نحرفه... اما زهی خیال باطل چون ایشون رفتن بالای منبر که چه عرض کنم رفتن تو عرش
 آسمونا انقدر حرف زدن که سهیلا خانم وسط حرفاش پا برهنه دوید وسط و باعث شد آقای صالحی خان از
 ...اون بالا همون عرش آسمون و می گم با مخ بیاد زمین

سهیلا: خوب احمد جان (آقای صالحی)، آقا نوید نظرتون چیه بچه ها برن با هم صحبت کنن ما هم خودمون
... حرفامون رو می زنیم

بابا: آره منم واسه همین جلسه امروز و گذاشتم

: بعد بابا رو به من گفت

...بابا: دخترم سورن و راهنمایی کن برید تو اتاقت صحبت کنید

من بلند شدم سورنم پشت سرم... از قصد رفتم تو اتاق مامان اینا که مثلا خیر سرم اتاقم و نبینه که بابام
گفت

...بابا: نوشناز بابا اونجا اتاق من ومامانته اون یکی اتاق خودت بود... خانم هیجان اثر کرد

که باعث شد همه بخندن حتی سورن... با یه حالت عصبی برگشتم... که باعث شد همه ساکت شن جوری
که انگار اصلا هیچ اتفاقی نیفتاده رو به بابام گفتم اتاقم بهم ریختس بعدم رفتم تو اتاق و نشستم رو صندلی
میز آرایش مامانم و سورنم در و مثل آدمای پر رو بست و اومد نشست رو تخت مامی اینا یه دستی به رو
تختی کشید بعد سرش و بالا کرد من حواسم به دستش بود تو صورتش نگاه نمی کردم اما خوب تو دید
...چشمم بود با نمک سرش و بالا گرفت

... سورن: خوب نوشناز

...من: حرفش رو قطع کردم و گفتم لطفا انقدر صمیمی بر خورد نکنید

:به حرفش ادامه داد اما رسمی تر

سورن: نوشناز خانم من شنیدم شما رضایت ندارید یعنی اینکه اجازه نمی دادید ما بیاییم یعنی راضی
نیستید...دلیل خواستی داره؟

... می دونید چیه؟

...سورن: نه نمی دونم چیه بگید تا بدونم

...من: آقای صالحی لطفا حرفم رو قطع نکنید اجازه بدید تا بگم

: سورن یه حالت جنتلمانه به خودش داد پاش وانداخت رو پا دستاش و گره کرد دور زانوش گفت

...سورن: ببخشید ، بفرمایید می شنوم

فکر کنم اون لحظه صورتش خیلی جذاب شده بود حیف که نمی تونم تجسمش کنم چون همش چند لحظه ...قیافش و دیدم... یادم باشه بینم تو آلبومای بابام عکس این پسر هست یا نه

من: ببینید من رو شما شناختی ندارم اما به نظر میرسه پسر خوبی باشید ولی نه برای من... آقای صالحی من قصد ازدواج ندارم ازم دلیل می خواین خوب هر کی دلایل خودش و داره لزومی نداره واسه کسی توضیح بده ، من نمی دونم اسرار پدر شما که به اسم شما هم تمومش می کنه چیه... من پدرم نیستم ساده نیستم می فهمم پدر شما از اینهمه اسرار یه منظوری داره والا همونطور که برای من پسر و همسر آینده زیاده برای شما هم هست...حالا اگه فکر می کنید بعد از این هم صحبتی من بگم نه غرورتون جریحه دار میشه در حق ...من لطف کنید و به همه بگید که شما مخالفید

سورن: چرا نه؟ شما حتی حرفای منم نشنیدین حتی نمی دونید من چه کاره ام چند سالمه و خیلی چیزایی دیگه می گید دلیل زیاد دارید چطور اینهمه دلیل پیدا کردین؟ یعنی تمام دلیلاتون بر اساس فرضیه ایه که ساختین؟ جواب نه شما برای اینه که فکر می کنید پدر من برای پول اصرار به این وصلت داره؟

این جمله آخر رو که گفت سرم و مثل جت آوردم بالا که باعث شد سیخ تر بشینه و با تعجب به من نگاه کنه...

من: پس که اینطور!!!! آقای صالحی من گفتم پدرتون واسه پول اصرار داره؟ من گفتم دلیل اسراری پدرتون و می فهمم اما منظورم این نبود(حالا منظورم همین بود!!!) پس پدرتون واسه پول پدر من نقشه دارن... واقعا ...متاسفم واستون... بلند شدم برم بیرون

...سورن: نوشناز خانم چند لحظه صبر کنید... لطفا

...برگشتم نشستم سر جام و به وسیله های مامانم خیره شدم

سورن: ببینید من خیلی راحت می تونم بگم شما اینجووری گفتین... اما مشکل اینجا نیست که من یا شما بگیم نه و تموم شه مشکل اینجاست که اگه هر کدممون بگیم نه هم اونی که جوابش منفی بوده محاکمه میشه هم اونی که نتونسته جواب + بگیره... حالا دلپش هر چی که هست الان دیگه همه دنبال کسی برای پسرشون می گردن که وضع خوبی داشته باشن اما انتخاب شما فقط برای پول نیست ملاک پدر و مادر من... نجابت شما هم بود

من: پیش خودم تکرار کردم نجابت... نجابت... اما من نجیب نیستم... بهش گفتم از کجا می دونید؟

سورن: چی رو؟ ببینید پدر من و مادرم الان 2 سال که با شما در حال رفت و آمد هستن به اندازه کافی...نشست و برخاست داشتن و شناختن

من: با من نشست و برخاست نداشتن با پدر و مادرم داشتن... آقای صالحی دوران اینکه می گن مادر و ببین...دختر و بگیر خیلی وقته سر اومده

سورن: شما جووری حرف میزنید که انگار نجیب نیستین انگار با مادرتون فرق دارید... این برای اینه که می خواید من منصرف شم؟ یا اینکه نه واقعا خبرایی هست؟

من: نه چه خبری قراره باشه؟

...سورن: باشه پس عالیه

...یکم جفتمون ساکت بودیم که گفت

سورن: بهتره دست از لجبازی بردارید... من سورن صالحی... اسمم و گفتم تا دیگه انقدر نگید آقای صالحی... 27 سالمه درس تموم شده البته سه سال زودتر درس تموم شد به خاطر اینکه تو دوران تحصیل سه چهار سالی رو جهشی خوندم اومدم بالا... پوست مو و زیبایی خوندم... تخصص هم دارم... برای زندگی مشترک یه همسر یه همدم و یه شریک می خوام چیزی کم ندارم هم خونه هم ماشین تمام امکانات در اختیار همسر

آیندم هست حالا چه باباش پولدار باشه چه نه... با درس خوندن همسر آیندم مشکلی ندارم... با کار همسر... آیندم البته اگه بخواد کار کنه ، مشکلی ندارم اما در صورتی که کحل کارش مورد تاییدم باشه... همینجور داشت ادامه می داد

...من: آقا کافیه خوبه من به شما گفتم جوابم منفیه

سورن: با اخم گفت: خیلی خودت و تحویل گرفتی فکر نکن خبریه بین من اصلا حوصله ندارم هی برم و پیام چون می دونم اگه الان هر کدوم بگیم نه دوباره و دوباره این مجلسا برگزار میشه تا بگیم همه چی +... پس نه خودت و اذیت کن نه من و اونا رو هم نگفتم بگم من دکترم یا اینو دارم و تو نداری... تاسه شناخت... بیشترت گفتم

...من: حق باش ما... من... من می گم بله

:حرفم و قطع کرد و گفت: مبارکه داشت بلند میشد گفتم

...من: باز شما پریدین وسط حرف من واقعا خجالت داره... من می گم بله اما شرط دارم

...سورن: ببخشید ببخشید بفرما

...من: من... من

سورن: شما چی؟ نکنیش مثل این رمانا تروخدا من ازین مسخره بازیاز خوشم نمیاد هر وقت تونستی آتیش و... پنبه رو بزاری یه جا و اتفاقی نیفته منم این شرطت رو قبول می کنم

شما شرط من و می دونید که دارید میبرید و می دوزید؟ (حالا می دونستم که فهمیده چی میگما اما می)))))خواستم مطمئن شم که بعدا نگه منظوروش چیز دیگه بود

سورن: بله می دونم خانم من رمانم زیاد می خونم مثل اینکه شما هم علاقه خاصی دارید زندگیتون و از رو... یکی از رمانا شروع کنید... همخونه چطوره؟ نه من همخونه رو نمیپسندم من عشق دردناک و

حرفش و قطع کرد کلافه دست کشید تو موهاش خدایا یعنی چی عشق دردناک عشق دردناک چی؟ نکنه ... مثل اون می خواد من و زجرم بده نه بابا بهش نمیاد آخه دکتر مملکت که اینجوری نمیشه

من: باشه پس میرم بیرون مگم جوابم نه و تمام غر زدنشون و مجلسای خاستگاری بعدی رو به جون می ... خرم بزارین واضح بگم تنها شرط من اینه که اتاق خوابای جدا داشته باشیو همین و بس... پا شدم برم

...سورن: بیا بشین کله شق تر از تو نیست آخه تو کی هستی؟ من به وجود تو نیاز ن

...دوباره حرفش و قطع کرد بیخیال بزار هر چی می خواد بگه

...سورن : باشه قبول

...من: باید بنویسی

سورن: مگه بچه بازیه؟ آخه چی و بنویسم؟

من: پاشدم از تو کمدم مامانم کاغذ و خودکار استامبر برداشتم آوردم نوشتم که اینجانب جای اسمش و خالی گذاشتم و بقیه جزا رو هم نوشتم مضمون نامه این بود با اینکه زن عقدیمه و با هم یه جا زندگی می کنیم در صورت عدم تمکین خانم هیچ حق و شکایتی نداره حتی گرفتن زن دیگه(آخه من نمی خوام هوو اینا تحمل ...کنم)البته همه اینا تا مدت 2 سال و بعد می تونیم جدا شیم

اونم با یه حالت چشم غره به من نگاه کرد منم به رو خودم نیاوردم اما می تونستم نگاه های خمصانش رو درک کنم بعد از اینکه انگشت زد و امضا کرد... من نامه رو تو جیب شلوارم جاسازی کردم و ر فتم ...بیرون

سورن اون نامه رو امضا کرد اما نوشناز قصه ما خبر نداشت که سورنم می خواست با دختر قصمون ((((((صحبت کنه همه چی کنسل شه اما وقتی کله شقی و یه دنده بودن و غرور نوشناز و دید جری تر شد و تصمیم گرفت یک کمکی اذیتش کنه، تو دلشم گفتم هه 2 سال دقت که دادم طلاق میدم خانم به سال نمی کشه، فک کرده کیه منم به زور بابام اینجام، تا حالا کل دوست دخترام با هم نازشون انقدر نشده ...))))))

...آقای صالحی: چه عجب دیگه می خواستیم بیاییم ببینیم چی میگید اینهمه طول کشید

سورن: من و نوشناز خانم نظرمون مثبت و هیچکدوممون احتیاج به مدت زمان بیشتری برای فکر کردن

...نداریم و ازتون می خواییم هر چی زودتر همه چی تموم شه

من: با ناباوردی بهش نگاه کردم واسه اولین بار تو چهرش ، چهره این پسر معصوم بود ام چشاشم نمی دونم

...چشاش چی میگفت... دوبار برگشتم سمت جمع و رفتم نشستم

مامانم یه چشم غره بهم رفت می دونم چرا از عجلم خوشش نیومد اما بابام با خنده گفت ما چند ماه داریم

نوشناز وراضی می کنیم که تو فقط به عنوان یه مهمون ساده بیای اینجا و یکم با هم حرف بزنی اونوقت تو

تو این یه ساعت و نیم چی بهش گفتی که راضی شد؟؟

...سورن: من همه شرطاشون رو قبول کردم

دیگه بماند بابا هر چی اصرار کرد سورن شرطای من و نگفت... اونشب با شادی و خنده همه اطرافیان به جز

من گذشت حتی سورن انگار که سبک شده بود انگار احساس غرور می کرد که از من بله رو گرفت اما اصلا

نگام نمی کرد انقدر بیخیال بود و نسبت بهم بی توجه بود که من راحت یه دل سیر نگاش کردم حالا دارم

...واسه شبنم تعریف می کنم شماهم میفهمید چطوریه

قرار شد فردا صبح سورن بیاد دنبالم برای آزمایش دادن و خرید و اینطور چیزا... همه کارا رو سپرده شده به

خودمون حتی گرفتن سالن و ... چون بابا حتما باید میرفت سفر کاری مامانا هم گفتن مسئولیت چیدن سفره

عقد و خرید مدرنترین وسایل و پیدا کردن بهترین آرایشگر با اونا... آقای صالحی هم مثل همیشه دم بابا

))))(تشریف دارن) ای بیتریت آدم پشت سر پدر ششوهش ازین حرفا میزنه؟

تا دو هفته دیگه عروسیمه یعنی عقد و عروسی با هم دیگه حسابی سرمون شلوغه.. من نمی خوام همه چی

ساده باشه شاید دیگه تو عمرم اردواج نکردم... برم به شبنم زنگ بزنم... به اونم خبر بدم...نه بزار صبح قبل

...از رفتن آزمایشگاه بهش می گم

شب‌نم: سلام بز زنگوله پا دیدم صدا میاد نگو تویی داری میای بابا اون زنگوله رو درار آبرومون و بردی... اول صبی خجالتم نمی کشه که

من: شب‌نم اذیت نکن حوصله ندارما... زنگ زدم فقط بهت بگم چی شد؟

شب‌نم: اووووووووو توام خوب بگو بینم چی شده... چرا ناراحتی؟ بد خواه مدخواه داری بز نم فکش و بیارم پایین؟؟

من: با خنده گفتم: وای از دست تو نه شب‌نم جان نه دوست عزیزم... فقط خواستم بگم لباسی کادو واسه سر عقدی چیزی می خوای زودتر آماده کن که تا دو هفته دیگه عقده دو روز بعدشم (علوسی) عروسی

شب‌نم: جدی؟؟

...من: جتی نه موشکی

شب‌نم: اَل لَ لَ... راه افتادی... چی شد که یس دادی؟

من: منظورت اینه که چی شد بعهله دادم؟ هیچی دیگه آقا قبول کردن کارای خاک تو سری انجام ندیم اثر... انگشت و امضا هم دادن منم گفتم چون اتاق خوابامون جداسه و اسرار داری حتما

شب‌نم: اونم یه پاش میلنگه ها شاید مرد نیست من که دخترم تو رو میبینم فکر می کنم کیکی دلم می خواد... انگشتم و بکنم

من: حرفش و قطع کردم گفتم هوی هوی بیتربیت کن ایت(کن ایت : یه اصطلاح انگلیسی به این معنی که (...ببندش یعنی دهنه و ببند

...شب‌نم : خودت ببندش پرو می خواستم بگم انگشتم و بکنم تو کیک بی ادب منحرف

من: آره تو که راست می گی شب‌نم گوشی زنگ می خوره فکر کنم این پسرست آره شمارش و دیروز داد یادم رفت سیو کنم همین بود کار نداری؟؟

شب‌نم: نه عزیزم خوشحال شدم ایشالله یه روز زنگ می زنی میگی کل زندگیت ومی دونه بهت و اینکه بی
...گناهی اعتماد داره

...من: شب‌نم مامانت سر تو چی خورد؟ باید تخم مرغ ببندن به فکت آخرم قطع کرد

شب‌نم: خاک تو سر من که واسه تو آرزوی خوشبختی میکنم

من: وای شب‌نم دوباره زنگ زد مرسی خوب ببخشید کار نداری

...سلام... صبح بخیر

... من: سلام، صبح شما هم بخیر... ببخشید داشتم با دوستم صحبت می کردم

سورن: خواهش می کنم گفתי داری میریم برای آزمایش؟

...من: بله گفتم خیلی هم خوشحال شد

سورن: ازامضایی که از من گرفتین خبر داره؟

...من: بله... از همه زندگیم خبر داره خیلی هم دوش دارم

...سورن: چه خوب خوش به حالش

من: خوب آزمایشگاه کجاست؟

سورن: 5 دقیقه دیگه میرسیم فقط دوستم فکر می کنه واقعا دارم ازدواج می کن جلوش حرفی از نامه و اینا

...زننیا

...من: نه حواسم هست

من بمیرم همچین کاری نمی کنم!! که چی خاک تو سرم خوب برای اعتیاد همیشه آزمایش خون گرفت

شلوارم و چه جوری جلو اون مامورشون بکشم پایین؟

پرستار: خانم همینی که هست ؟ قانون اینه می دونید چند نفر ما رو همینجور گول زدن در ضمن ما که ...نگاهتون نمی کنیم

من: خانم دستشویی‌اتون که در نداره مامورتونم که وایساده اصلا می دونید چیه من تا آخر عمرمم مجرد ...باشم بترشم یا حالا هر چی ازدواج نمی کنم... خوش باشین با این قانوناتون خداحافظ

می بینید تروخدا می گن جلو خودمون باید آزمایش بدبد که نکنه یه وقت مهتاد باشم و واسه گول زدنشون واسه کس دیگه و بریزم تو لیوان آزمایش بدبختی نیس؟؟

رفتم بیرون منتظر سورن وایسادم... اومد بیرون گفت چی شد تموم شد؟ چهرم و نگاه کرد گفت چرا گریه می کنی اخمات چرا تو همه؟ اینکارا واسه سر سفره عقد؟

گریم شدت گرفت یه دستم و مالیدم رو چشمم گفتم من آزمایش نمی دم من اصلا نمی خوام ازدواج کنم...
...تر و خدا

سورن: مگه چیزی شده کسی چیزی گفته؟

.. من: دستشویی‌اشون در نداره

سورن خندید و گفت واسه همین آبغوره گرفتی ؟ خوب خوبه که منم با همین شرایط آزمایش دادم... تازه
...بدتر

من: یکم خجالت کشیدم... گفتم اما من بمیرم اینجوری آزمایش نمی دم من که مهتاد نیتم یا بیخیال همه
...چی شو یا با ابن دوستت صحبت کن من و بفرستن یه دستشویی که در داره

...سورن: خوب بیا بریم تو ببینم چه میشه کرد

خلاصه آزمایشمونم با کلی مکافات دادیم و اومدیم بیرون... محضر واسه دو هفته آینده یعنی چهار شنبه رفتیم که وقت گرفتیم که بیاد خونه واسه خوردن خطبه... بعدم خریدای عروس و اینطور چیزا نهارم بیرون خوردیم... بعد دوباره خرید شروع شد خداییش سخته همه خریدا تو یه روز باشه... لباس عقدم و خریدیم اما

لباس عروسیم و کل لباسای سورن و حلقه ها موند... نگید پس چی خریدیم؟ کیف و کفش و لوازم آرایش و لباس بیرون و لباس خوابم و لباس عقدم و چیزای دیگه ... حالا ساعت 6 شده دارم می رم خونه سورن و ... بیبیم

خونه خالیه خالی بود تا نقاشیش تموم شده خونه شیکی بود اندازش متوسط بود فکر کنم حدودا 140 متری میشد سه خواب داشت و یه پذیرایی که اندازش واسه ما و خانوادمون متناسب بود... حالا از فردا جدا از خریدای مونده باید برم دنبال جهیزیه... چه جهیزیه ایم بشه تو دو هفته از سوزن تا سرویس چوب باید بخرم... چیزی ازم نمی مونه... حالا جهیزیه رو خوبه با این پسره نمی رم مامانم که خودش و معاف می کنه... خیلی باهام راه بیاد واسه خرید وسائل آشپزخونه، با شبنم می رم دیگه

والله ای بچه ها لباس عروسم انقدر ناز که حد و حساب نداره خیلی خوشمله... سرویس طلاطم خیلی خوشگل و خوردنیه... البته من نگفتم و سورن گفت سلیقم خوردنیه... با این پسر سورن رفتیم واسه کت و شلوارش من نظر ندادم اونم بهم گفت بی لیاقت منم از مغازه که اومدیم بیرون هر چی وسیله بود گذاشتم رو... زمین الانم دارم بر می گردم خونه... بچه پررو داره شروع می کنه... اصلا حوصله کل کل باهاش رو ندارم

...رسیدم خونه برم یه کم بخوابم که حسابی خسته ام

...نوشابه بلند شو... نوشابه خانم ای خدا پاشو دیگه

من: والای بابا از دست شما من نوشنازم نوش ناز... افتاد؟

...بابا: نه عزیزم گیر کرده

من: بابا آخه مدوم آدمی با کسی که تازه از خواب بیدار شده اینجوری شوخی می کنه خواهش می کنم

...اذیت نکن یکم بخوابم غروب می خوام برم با شبنم واسه خرید خونه

...بابا: پاشو ساعت 4 بعد از ظهره

سیخ نشستم

...من: چرا اینجوری بلند میشی ترسیدم

بعد لیوان آبی که دستش بود رو ریخت روم که باعث شد به انفجار برسم و یه جیغ خیلی خیلی بلند بزدم
بابام (واقعا داشتم گونی گونی ددق می خوردم) بلند شد و گفت ببخشید خوب این و آوردم بیدار نشدی
...بریزم روت اما از شانسم زود بیدار شدی

همون موقع مامانم و پشت سرش سورن که نمی دونم خونه ما چکار می کرد اومدن تو... با هم گفتن: چی
شده؟

...من: شما کجا بفرمایید تو دم در بده

...سورن رفت بیرون

من: بابا به خدا یه بار دیگه شوخی بیجا کنی خودم و از دستت می کشم... نمی گی آب تگری میریزی روم
...سکته میکنم

...بابا: بادمجون بم آفت نداره تو هیچیت نمیشه... اون نیش مارتم درست کن بیتریت

من: نیش مار چیه؟

...مامان: با یه چشم غره گفت اون زبون درازته

...بعدم رفتن بیرون

لباسا م و درست کردم و صورتم و شستم یکم آرایش کردم به شبنم زنگ زدم گفتم 5.30 کجا بینمش
بعدم رفتم پایین از بابا خداحافظی کردم آخه قرار بود بره مسافرت 1 روز مونده به عقدم میومد... داشتم
میومد بیرون

...سورن: نوشناز خانم صبر کنید من میرسونمتون

...من: ممنون خودم می رم دوستم میاد سر خیابون دنبالم... ماشین داره

...سورن: باشه تا سر خیابون می رسونمتون بعدم رفت بیرون

...من: یه پوفی کردم و رفتم نشستم عقب

...سورن: مگه من راننده شخصیتیم؟ بیا جلو بشین

من: بین الان دوستم ببینه تا چندیدن سال بعدم سر به سرم میزاره از خدام بوده راه بیفت تر و خدا... من

...که اصرار نداشتم من و برسونید اصلا خودم میرم

سورن: لعنتی... بشین میرسونمت... من سُرنگ سُرنگ آبرو جمع می کنم شما تپه تپه خالی کن!!! اون از

...صبحتون تو پاسا اینم از الان

...من: لطفا راجع بهش صحبت نکنید

سر خیابون پیادم کرد اما نرفت منم رفتم اونور خیابون و سر قرار منتظر شدم... دو دقیقه بعد شبنم زنگ زد

و گفت که داداشم میاد که همرامون باشه واسه خرید یه مرد باشه بهتره، اشکال که نداره؟

...من: نه چه اشکالی عزیزم زحمت می کشن

...شبنم: باشه تا 5 دقیقه دیگه اونجاییم

...من: باشه

...دوباره گوشی زنگ خورد سورن بود

...من: بفرما

سورن: چی شد نمیاد.؟

من: نخیر میاد فقط زنگ زده بود بگه همراهش کسی میاد که یه وقت ناراحت نشم... اگه میبینی تا الانم

نیومده به خاطر اینکه من زودتر اومدم سر قرار تو همین حین شبنم اینا هم رسیدن داداشش رانندگی می

کرد... منم دیگه اصلا یادم رفت از سورن خداحافظی کنم همینجوری قطع کردم... من و داداش شبنم خیلی

با هم جوریم قبل از اینکه شبنم و بینم تو آموزشگاهی که کلاس بازیگری میرفتم با هم همکلاس بودیم اما همین دو ماه پیش که یه بار اومد دنبال شبنم فهمیدم خواهر برادرن... شایان پیاده شد و اومد بهم دست داد با شبنم رو بوسی کردیم شایان نمی دونم رو مقنعم چی دید که اون و ورداشت و باعث شد فیس تو فیس شیم همین موقه صدای جیغ لاستیکای یه ماشین اومد که همه برگشتیم دیدیم سورن با یه حالت عصبی دور زد و رفت... اونا که نمی دونستن اون کیه به کلمه دیوونه اکتفا کردن اما من که می دونستم به روی خودم... نیاوردم که این پسر دیوونه قراره بشه شوهرم... خلاصه سوار شدم و رفتیم برای خرید

برای سه اتاق خواب وسیله های لازم خریداری شد... برای حفظ ظاهر یه اتاق خواب تخت دو نفره داره... 2 تا خواب دیگه هم که با سرویس یه نفره دکور میشه... سرویس خواب دو نفره رنگ قرمز شد (دخترایی که می خوان ازدواج کنن بدونید بهترین رنگ برای اتاق خواب دو نفرتون رنگ قرمز و چراغ خوابای صورتی و قرمز از هر لحاظی بهترین رنگه!!!) اون اتاقم یکی با رنگ آبی و یکی دیگه با رنگ سبز تزئین میشه البته... تخت و اینا و تمام وسایل چوبیش فردا ظهر میرسه در خونه سورن که خودشم باشه برای کمک رو تختی و اینطور چیزا رو هم بردیم خونه آخه بهم کلید داده بود... سرویس چوب پذیرایی هم انتخاب شد اون پس فردا ظهر میرسه بقیه وسایل لازم هم خریدم حتی بلور و کریستال برای تو دکورم... فقط مونده وسایل برقی آشپزخونه و خورده ریزاش... تا حالا شده بود یه روز نصف بیشتر جهیزیه رو بخرید؟ خودمم باورم نمیشه... الانم ساعت 11 داریم میریم برای شام خیلی هم گشمنه از ساعت 5 تا حالا فقط یه ذرت مکزیکی خوردم!!! هر چند اونم سنگینه اما ذرت در اصل ضعف میاره

خوب خوب دیگه واستون نگم واسه آشپزخونه چی خریدم همینقدر بدونید که ست وسیله هام مشکلی و طوسییه و فوق العاده شیک و قشنگن... و همه چی چیده شده... دو روز دیگه هم که جشن عقدمه... از فردا میرم آرایشگاه برای پاکسازی پوست و اینطور چیزا آخه من می گم پوستم صاف این کارا یعنی چی؟ پس فردا هم میگن آرایشگرش عجب آرایشگری بوده نمی گن که باب طرف خودش قشنگ بود یا اصلا زشت بود... بیخیال می ریم بینیم چه می کنه این آرایشگر... راستی راستی یادم میرفت شبنم با من میاد... آرایشگاه

.....

.....

.....

من تا حالا عروس به قشنگی شما نداشتم ماشاءالله

...من: مرسی نظر لطفونه پس کمتر آرایشم کنید که حداقل عقد و عروسی یه فرقی با هم داشته باشن

...آرایشگر: نترس دختر تغییر می کنی

...شبیم: آره باب تو مثل آفتاب پرست هر روز یه رنگ میشی

...من: بی ادب

شبیم: واه واه... خدا به دور مردم عروس میشن چه خودشون و می گیرن اونجوری چشم غره نرو الان قرنيه

...چشمات میفته بیرون به تو نیومده ازت تعریف کنم

من: از دست تو شبیم

...آرایشگر: دوستتون خیلی شوخ تشریف دارن خواهر من انقدر خندید نصف شکمش آب شد

شبیم: واقعا اصلا مشخص نیست پس من اگه روزی یه ساعت پیام اینجا 10 روز پیام خواهرتون 100

...کیلویی کم می کنه

آرایشگر: نه دیگه اینقدام نیست فکر کنم 103 کیلو باشه

...پس اینقدما نیست اونقداست ...VOWWWWWW: شیم

...من: شبینم... ببخشیدا دوست من شیرین عقل

...شبیم: حیف که امروز عقدته و گناه داری والا میزدم فکت و مرخص می کردم

...من: باشه شما، شما رو ناراحت نکن... ببخشید

...شبیم: مخلصیم

من: باش تا بگذره دختر مگه من به تو نگفتم دیگه نگو مخلصیم... لس به انگلیسی معنی کمتر و منفی داره
...حالا تو هی بگو مخلصیم و هی مهر اینکه مخ نداری رو بزن رو پیشونیت

شب‌نم: اصلا من برم بیرون ببینم چه خبره... شما هم موی این و زود تر درست کنید والا حوصلتون سر میره
...ها

...من: همون بری بیرون بهتره

...آقا داماد اومدن

...شب‌نم: ببین شایانم اومد دنبالم تو برو ما پشت سرتون میایم

رفتم بالا اونم کت اسپرت پوشیده بود با شلوار جین از حق نگذریم بهشم میومد... یکم نگام کرد بعد تازه
:یادش افتاد در ماشین و برام باز کنه اومدم بشینم که شایان گفت

...شایان: نوشناز

...من: دوباره سرم و بر گردوندم گفتم بله

...شایان: ببین من نمی تونم سر عقدتون باشم شب‌نم جای من هست

...من: هر گلی یه بویی داره بی تو صفایی نداره

شایان: ممنون لطف داری اما باید برم کاری پیش اومده بعد یه جعبه داد بهم و به سورن دست داد و
خداحافظی کرد سورنم یه خداحافظ گفت و سوار شدیم تو ماشین سورن بود که سکوت رو شکستک

سورن: شنیده بودم اینروز دخترای خیلی تغییر میکنن اما خوب تو خیلی ساده و معمولی هستی یه دلپش شاید
واسه اینکه ابروهات و از قبلم برداشته بودی بیچاره آرایشگرت الان همه میگن کار اون خوب نیست قشنگ
...نشدی

من: داشت حرص من و در می آورد درست خودم خاسته بودم ملیح آرایش بشم اما می دونستم انقدری هستم که تعریف و تمجید داشته باشم به خصوص با این لبای نقره ای و آرایش چشمم که واقعا آدم زشتم خوشگل می کنه هیچی نگفتم به قول شبنم جواب پیشی زشته سر کوچه خاموشیه... (شبنم به پسرای که حرصش رو در میارن میگه پیشی زشت سر کوچه

رسیدیم جشن تو خونه خودمون بود همه رو هم جا میداد خونمون دوبلکس نیت ولی یه زیر زمین مسکونی حدودا 80 متری میشه پایین هست که اون رو درست کردیم واسه مردونه جدا باشه خانما راحت ترن آخر... سر قاطی میشه

...

... نمی دونم سر عقد حواسم به دعا خوندم باشه یا اینکارای شبنم

... عاقد عروس خانم برای بار دوم میپرسم آیا بنده وکیلیم آقای سورن و بقیه چیزا

... شبنم: عروس رفته گل بچینه شهرداری گرفتتش

... همه خندیدن

... عاقد: برای بار سوم

شبنم: عروس میگه کیسه مادر شوهر پدر شوهرم سفته... به عبارتی عروس زیر لفظی می خواد... خلاصه زی

... لفظی مونم گرفتیم... و برای بار آخر که خطبه رو خوند گفتم

... من: با توکل به خدا و با اجازه پدر و مادرم بله

... و کل شبنم و دست و سوت و همه چی با هم قاطی شد

... شبنم: نه برو انقدرم هول نشو مرد وفا نداره... در ضمن از قیافشم بهم نگفتیا

من: بیا دوباره قطع شد بابا این اومده دنبالم بریم واسه آزمایش بعدا بهت می گم اما جدا از قیافش عاشق هیکلشم از هموناست که من و تو دوست داریم خداحافظ... منتظر نشدم حرف بزنه چون دوباره فکش گرم... میشد و قطع کردم رفتم پایین

خلاصه اینجوری شد که من شدم زن رسمی آقای سورن صالحی حالا فقط مونده عروسیمون که یکم... استراحت کنم این مدت حسابی خسته شدم حالا دو روز دیگه مونده تو عروسیم

...سلام کردمات چی شدی... آقا سورن کجایی

...سورن: هیچی ... اندفعه قشنگتر شده باز بهتره

...من: بله از مات موندنتون فهمیدم

سورن: منظور؟

من: منظور خاصی ندارم نشستم و سورنم نشست... (راستی تا یادم نرفته بگم من حنابندون داشتم که آخرشم که قرار بود من و آقا داماد حنا بزاریم کف دست همدیگه... این شبم انقدر گفت دوماه عروس و بیوس که سورنم نه گذاشت نه برداشت جلو همه اینهمه لپ و گذاشت کنار یه ماچ گنده از لبام کرد که جیغ همه (...دختر پسرا درومد... اینم یه خاطر تلخ و شیرین از حنابندونم

رسیدیم تالار و همه مراسمات طبق روال خودش گذشت... من با این رسماشون خود خوری کردم... آخه بگو این وسط تانگو رقصیدنتون چی بود چقدرم که من بلام یه غلطی کردم به مامان سورن قبلنا گفته بودم... کلاس رفتم که امشب گیر دادن سورنم بلده باید تانگو برقصید

...آخر شب شد دیگه بعد از کلی گشت و گزار و در آخر قال گذاشتن همه... الانم خونه خودمونیم

رفت تو اتاقش من برم لباسام و عوض کنم اتاقی که تخت دو نفره داره واسه من و اتاقی که سرویسش آبیّه... واسه سورن

برم حموم این آرایش و که مثل کنه چسبیده بهم بشورم بعدم بگیرم بخوابم... از حموم اوادم داشتم لباس می پوشیدم که یهو در اتام باز شد که باعث شد من یه جیغ تقریبا بلند بکشم شانس آوردم حولم هنوز تنم... بود زود پیچیدمش دور خودم

...من: چیه چته؟ این چه طرز اومدن داخل اتاق؟ الان دیگه می خوان برن تو طویله هم در میزن

سورن: ببخشید حواسم نبود یعنی بودا فکر کردم هنوز حمومی... بعدم اونجور جیغ بکشی همه می دونن ما تازه عروس و دامادیم یه وقت یکی بشنوه همه چی رو به یه چیز ربط میده اونم اتفاقات شیرین شب اول... عروسیه

...من: برو بیرون بی ادب... داشت میرفت گفتم حالا چه کار داشتی

سورن: حواس نمی زاری که خواستم بگم یکی دو دست لباسام و که بدردم نمی خورد گذاشتم رو تخت صبح... که رفتم بی زحمت بزار اتاق خودت که کسی اومد اگه دقت کرد نفهمه جداییم

...من: باشه، راستی اینم ببر

سورن: چی؟

...من: کپی از اون برگه ای که امضاش کردی که هر وقت یادت رفت یه نگاه بهش بندازی

برگه رو از دستم کشید و یه چشم غره بهم رفت و بعدم تشریف برم اتاق خودشون منم در و قفل کردم که بخوابم به این اعتمادی نیست... از فردا هم که خودم دانشگاه دارم دو سه هفتست نرفتم خودم می دونم از... یکی از درسا حذف شدم اما برم به کمک شبنم بقیه رو میرسونم

ساعت زنگ زد یعنی 7 صبح شده پاشم صبحونه آماده کنم سورنم می خواد بره سر کار ازین زنا که واسه شوهرشون صبحونه آماده نمی کنن متنفرم... بعدم که شوهرشون میره واسه ارضای خودش و کمبود محبتش سراغ دخترای دیگه زن گریه می کنه که چی من که چیزی براش کم نداشته بودم... یکی از صبحونه آماده نکردم بدم ممیاد یکی از اینک زنا جلو شوهرش مثل کلفت آماده شه، به نظرم زنا باید جلو شوهراشون بهترین و جذاب ترین لباساشون و بپوشن به خصوص که مردا تنوع طلبن، البته خیلیا هستن می گن ارزش

نداره که جلو شوهرم لباسای متنوع بپوشم و ازین جور چیزا به نظرم اونجور اشخاص زندگیشون و دوست ندارن و ارزش زندگیشون و میارن پایین...اما... من با همه اون زنا فرق می کنم اگه الان براش صبحونه آماده کنم فکر می کنه عاشقش شدم... خوب، خوب میرم صبحونه واسه خودم آماده می کنم سرو صدا زیادمی کنم که بیاد بیرون منم به روی خودم نمیارم آماده میشم میرم اینجوری دیگه اون باید جمع کنه زندگی مشترک یعنی همین دخترای عزیز من میریزم تو جمع می کنی یا بر عکس... لباسام سعی می کنم پوشیده... ولی متنوع باشه

خلاصه آماده شدم تمام کارام انجام دادم انقدر سر و صدا کردم که همین نشستم واسه صبحونه اونم اتو... کشیده و کت شلوار پوشیده حاضر شد

سورن: تا حالا صبحونه آماده نکرده بودی؟ اولین بارت بود؟

من: نه چطور؟

سورن خیلی ناشیانه بود... من که از تو زودتر بیدار بودم یعنی صدای زنگ گوشیت که اومد بیدار شدم اما... فکر کنم همسایه دو تا خونه اینوری و اونوری رو هم زحمت بیدار شدنشون و کشیدی

...من: خوابم میومد متاسفم... من باید برم جمع کردن میز با شما

...سورن: باشه مراقب باش

من: خداحافظ... نگاه کن ترو خدا بیشعور بی غیرت نمی گه بیا من برسونمت... حالا شوهرم نیستی همخونم... که هستی همخونه ام همخونه های قدیم

رسیدم خونه ساعت 6 شد... سورن هم که نیست... وای الانم باید یه چیز واسه شام درست کنم نمی گم خونه بابام ازین کارا نمی کردم اما خوب مسئولیتش که با من نبوده و ای چند تا میس کال از مامانم داشتم... خونه هم زنگ زده مادر شوهرمم که زنگ زده... بس چرا نفهمیدم... بزار یه زنگ بزنم

...سلام مامان جونم

...مامان: سلام دختر معلومه تو کجایی؟ می دونی چقدر نگران شدم سورنم که موبایلش جواب نمی ده

من: مامان نگرانی نداره من دیگه بزرگ شدم انقدر که شوهرم دادین من از صبح که دانشگاه بودم همین

.... الان اومدم هنوز لباسام در نیاوردم... سورنم صبح بیمارستان بود بعدم فکر کنم میره مطب

مامان: آخه دختر آدم روز اول ازدواجش میره بیرون؟ نمی گی ضعف می کنی؟ کمر درد می گیری؟

... چشمت میزنن

دیدم نه اگه بخوام بزارم مامان ادامه بده الان وارد جزئیات میشه... گفتم مامان جان ادامه نده ما که

...کاری نکردیم

...مامان: وا... چه صبر ایوب داره این پسره

من: مامان ترو خدا بس کن زشته... دیشب هر دو خسته بودیم... بعدم روانشناسا هم کار ما رو تایید می کنن

به نظر اونام شب اول ازدواج رابطه نباشه بهتره چون ممکنه به خاطر خستگی روزی که داشتیم...و تمام

استرساش و اینطور چیزا در آینده و روزای بعدی زندگی مشکل ساز شه... حتی تو بعضی موارد باعث

...افسردگی به خصوص افسردگی زن میشه

... مامان: از کی تا حالا روانشناس شدی؟ چه حرفا... خودتون می دونید

من: می دونید که من بیشتر ساعت روزم و اینترنت می گزروم اینارم تو مطلبای روانشناسی خوندم... بله که

خودمون می دونیم و اینکه مامان ازت خواهش می کنم دیگه هیچوقت با من راجع به این مسائل حرف

زن... بابا کجاست؟

...مامان: رفته بیرون واسه شام کالباس بخره

...من: وای منم نمی دونم چی درست کنم

...مامان: تو یخچالت همبرگر هست همون و ساندویچ کن

...من: باشه مامان جان کاری نداری؟ برم الان دیگه سورنم میاد خونه

...مامان: نه مامانم خداحافظ مراقب خودت باش

من: خداحافظ لباسام و در اوردم و یه آهنگ گذاشتم و مشغول شام درست کردن شدم خودمم باهاس می
:خوندم...هر چند راجع به عشق و عاشقی بود اما خوب فقط عاشقا نباید گوش بدن که

به خیالم که تو دنیا واسه تو عزیزترینم

آسمونها زیر پامه اگه با تو رو زمینم

به خیالم که تو با من یه همیشه آشنایی

به خیالم که تو با من دیگه از همه جدایی

من هنوزم نگرانم که تو حرفام و ندونی

...این دیگه یه التماس من می خوام بیای بمونی

من و تو چه بی کسیم وقتی تکیمون به باده

بد و خوب زندگی من و دست گریه داده

ای عزیز هم قبيله با تو از یه سرزمینم

تا به فردای دوباره با تو هم قسم ترینم

من هنوزم نگرانم که تو حرفام و ندونی

...این دیگه یه التماسه من می خوام بیای بمونی

بدو خوبمون یکی بود دست تو دست من بود

خواهش هر نفسم با تو همصدایااا شدن بود

با تو هم قصه ی دردم هم صدا تر از همیشه

دو تا هم خون قدیمی از یه خاکیم و یه ریشه

من هنوز منگرانم که تو حرفام و ندونی

...این دیگه یه التماسه من می خوام بیای بمونی

من هنوزم نگرانم که تو حرفام و ندونی

...این دیگه یه التماسه من می خوام بیای بمونی

یهو صدای آهنگ قطع شد و صدای دست زدن اومد... ترسیدم یعنی قلبم یهو خالش شد اما موقعیتم و حفظ

کردم برگشتم سمت صدای دست که می دونستم سورن

...من: خوب بود زنگ میزدید یا حداقل اینجوری کسی و غافلگیر نکنی

...سورن: سلام... واقعا صدای فوق العاده ای داری صدای داریوش تو صدات گم شده بود

...من: داریوش بت تمام دختر پسر است یاد بگیر با کسی مقایسه نکنی

سورن: اوه بله حتما... می گم می دونی آدمای عاشق داریوش گوش میدن... عاشقی بد دردی نه؟

سورن: می دونی چیه بر عکس تیپ و قیافت که امروزی و مثلا با فکر و تحصیلکرده به نظر میرسی طرز

فکرت بر عکسشه... آدمای قدیم که بی سواد بودن این طور فکر می کردن متاسفم واست... غذا آمادست

می تونی بخوری از فردا هم نوبتی غذا میپزیم من عادت ندارم غذای بیرون بخورم پس نوبت هر کی که شد

...حق اینکه از بیرون غذا بیاره نداره

الان یه ماه و نیم از ازدواجم می گذره همه چیز همونجوره که می خواستم اما روز به روز منزوی تر میشم...

سورن یه روز هست دو روز نیست... امروز جمعست مامانم واسه شام پا گشامون کرده بلخره بعد از یک ماه

و نیم بهونه آوردن و اینکه ماه عسلیم و غیره مامان موفق شد امشب دعوتمون کنه... این پسره دیشب که

نیومدد خونه من دختر ترسوئی نیستم تو این یه ماه هم برام عادی شده دیگه... اما نمی دونم چرا دیشب

احساس میکردم یکی آروم در خونمون و میزنه... منم پتو رو تا رو سرم کشیدم و خوابیدم اما صبح زود بیدار

شدم دیدم هنوزم نیومده... الانم زنگ زدم موبایلش ورداشته می گم الو کجایی شب مهمونیم قطع می کنه
...بیتربیت

...ناهارم و خوردم سورن خان هنوز تشریف نیاوردن

...

ساعت 4 رفتم حموم اوادم موهامم خشک کردم اتوشم کشیدم... حالا هم دارم توزون نگاه می کنم...
حوصلم خیلی سر رفته خودتون می دونید جمعه ها حواش و جوّش چقدر گرفتست... پاشم زنگ بزnm شبنم
...ببینم اون چکار می کنه

بله؟

...من: سلام آقا شایان، روز بخیر

:یکم مکث کرد و گفت

...شایان: سلام سلام خوب هستیید؟ بیخشید اول شک داشتم شما باشین

من: خواهش می کنم ممنون... شما خوبیید؟ بیخشید مزاحمتون شدم شبنم هست؟

شایان: نه والا رفته خونه دختر خالم اینا... کار واجبی دارین شماره اونجا رو بدم؟

من: نه تنهام... یکم حوصلم سر رفته بود گفتم زنگ بزnm باهاش حرف بزnm می دونید که شبنم شوخه و طرز
...حرف زدنش روحیم و عوض می کنه دلمم براش تنگ شده بود

شایان: آها مگه آقا سورن نیستن؟

من: نه رفته بیمارستان شیفت منم که تنها اصلا دوست نداמר برم بیرون اصلا تنها میرم بیرون دلم میگیره
...دپرس میشم

شایان: بله می شناسمتون... اشکال نداره منم تنهام... دوستتونم که هستم زنگ بزید اگه آقا سورن اجازه می
...ده میام دنبالتون بریم بیرون

من: وای مرسی خیلی خوبه نه سورن مشکلی نداره... من الان آماده میشه فقط تا ساعت 8 باید خونه مامانم
...اینا باشم

...شایان: باشه خودم میرسونمتون

...بعدم که خداحافظی کردیم

راستی یادم رفت بگم شایان هیچی از قضیه من نمی دونه... هه آقا سورن فکر کردی فقط خودت می تونی
...خوش بگذرونی... الان با آقا داداشم میرم بیرون دلتم بسوزه

:پاشدم یه یادداشت واسه سورن نوشتم و چسبوندمش در اتاقش، اینجوری نوشتم

سلام

من با شبنم اینا میرم بیرون خودم از اونور میام خونه مامان اینا شب اونجا دعوتیم... شما خیلی بیرون
تشریف داشتیم منم حوصلم سر رفت یادمه تو نامه قید شده بود که تو این دوران الواتی کنار باشه... به بابا
...اینا نمیگم دو روز و یکشب خونه نبودى زود بیا خونشون...خوش باشی بابای

بعدم بهترین لباسام و انتخاب کردم... یه پالتو خز سفید تا زیر باسنم یه بوت سفید مشکی تا زیر زانوم یه
شلوار ای مشکی و کلاه خزی که با پالتوم ست بود برفم که اومده بود تیپم قسنگ جلوه میداد یکم موهامم
...کج ریختم که از زیر کلام بریزه بیرون

راستی بزارید یکم از قیافم بگم... قدم 166 وزنم 61... نه اضافه وزن دارم نه بیش از حد لاغرم... پوستم
گندمیه رو به تیرست البته خیلیا هم میگن سفیدم اما در اصل گندمیه... چشمام نه رنگ سیاهی شب نه آبی
دریا... چشمام قهوه ایه مردک چشمام درشته که جذابیت صورتم و بیشتر می کنه چشمام درشته و در عین
درشتی کشیده ام هست حالت چشمام و دوست دارم... موهامم خاکی-زیتونیه تیرست و بلندیشم تا پایین تر
(از شونه... به خاطر ورزشاییم که می کردم هیکلم سفت و عضله ایه... (شنا و بسکت و بدنسازی

.....

...سلام وای ممنون ببخشید مزاحمت شدم

...شایان: انقدر تعارف نکن گفتم که خودمم کلافه بودم

یه کم تو خیابونا گشتیم که من هوش باقالی زد به سرم از اونجایی که من فقط باقالیای پای کوه بهم مزه میده به پیشنهاد من رفتیم پای کوه ماشین و بالای بالا پارک کردیم و شروع کردیم پیاده اومدن به سمت پایین باقالی خریدیم داشتم می خوردم که یهو یه چیز دیدم اگه گفتین چی وای آلو ترشای پای کوه که واقعا جگر سوزن و خوشمزه شایان نمی زاشت بخرم اما وقتی دید لبو لوچم «ویزون شد رفت خریی چون قهر بودم باقالیم و ریختم سطل آشغالی... دیدم شایان با من نیست فهمیدم رفته آلوچه بخره منم تصمیم گرفتم واسه اینکه اول واسم نخرد باهاش قهر کنم.. آلوچه رو خرید آورد نگه داشت جلو چشم منم روم و کردم یه ور دیگه و با لب و لوچه ی آویزون گفتم نمی خوام اونم دوباره اومد سمت من بازم گفتم نمی خوام اتفاقا همچین صحنه ای تو کلاسای بازیگریمون با شایان داشتیم واسه همینم هم اون ادامه میداد هم من حالا احساس می کردم خیلی جلب توجه می کنیما اما تجدید خاطرات بود اما خوب اونجا بحث آلوچه نبود بحث حلقه ازداج بود... خلاصه یه یه دوری زدم و ناز کردم دور آخر که اومدم بچرخک دیدم به به گل بود به سبزه نیز آراسته شد سورن با چشمای گرد گرد که یکم دیگه پیش میرفت جفت چشماش میوفتاد دست دو تا دختر... کناریش داره من و نگاه می کنه

...نباید می زاشتم شایان بفهمه واسه همین برگشتم سمتش که داشت از بازیمون لذت میبرد

شایان: نوشناز جان نمی تونی برق چشات رو پنهون کنی بیا بخور دیگه

بعدم قاشق پر کرد از آلوچه و گرفت سمت دهنم هنوزم نگاه سورن و رو خودم حس می کردم منم با یه لبخند ژکوند آلوچه رو خوردم بعدم یه چشمک زدم به شایان گفتم خیلی ترش بعد گفتم میشه بریم یه جا...دیگه اینجا تکراری شد

شایان: تو که تنوع طلب نبودی؟

...من: حالا شدم

/شایان: می گم فهمیدی این قضیه من و یاد چی انداخت

من: همون قسمتی که کار کردانیش با خودت بود و ناز دختره رو می کشیدی که حلقه رو قبول کنه

شایان: آره آی گل گفتمی ... می گم سورن بهت اجازه بازی می ده؟ می خوام یه فیلم کوتاه واسه جشنواره

...بسازم

...من: آره سورن کاری به کارم نداره... خیلی بهم اعتماد داره

...دیگه رسیدیم به ماشین و سوار شدیم

تو دلم یه جوری بود آخه بگو این چه کاری بود من کردم؟ الان کسی نمی دونه بابا ما دوستای همینجوریم

فکر می کنن دوست پسر دوست دختریم مخصوصا با اون عشوه هایی که من اومدم خدایا رحم کن... خوبه

نیومد جلو آبروم و بیره... وا مگه خودش و ندیدی با دو تا دختر به جان خودم عجب و جق بود یه مدلائی

...بودم نشد قشنگ ببینم اما به جان خودم موهای یکیشون نارنجی بود ازون نارنجی زشتا... بیخیال

...یه ماشین به سرعت از کنارمون رد شد که اتفاقا آقا سورن بود

شایان: ماشینیه سورن نبود؟

من: نه سورن ماشینش دست یکی از دوستاشه ماشینمون شماره پلاکش فرق داره خودمم اول شک کردم اما

...بعد پلاک و نگاه کردم نبود

شایان: خوب خانم کجا بریم؟

من: اممممممممم... نظرت با یه قلیون چیه؟

شایان: تو که اهل قلیون نبودی؟

...من: حالا که شدم

خودمم نمی دونستم چه کار می کنم آخه من عادت ندارم بیرون قلیون بکشم فقط و فقط با بابام... اما)
 حالا... فکر می کردم یه روز با عشق زندگیم پیام بیرون ولی الان که نمی تونم عشقی داشته باشم... می تونم
 که مثل اون لذت ببرم. اونم عاشق من نیست ببین چند تا دختر کنارش از دیروزم که خونه نبود... من الان
 خطایی نکردم که فقط با داداش بهترین دوستم که مثل دادا خودمم می مونه اوادم بیرون... اره همین...
 خدایا یعنی من دختر بدی هستم؟ خدایا اون خودش قبول کرده با من کاری نداشته باشه پس من زنش به
 ...حساب نیام و اینکه بهش حقیقت و نگفتم خیانت نیست... باید یه کار کنم طلاقم بده هرچی زود تر بهتر
 ...شایان: نوشناز... نوشناز کجایی دوساعت دارم با تو حرف مزنا

من: ببخشید نفهمیدم چی گفتی... دوباره می گی؟

شایان: راجع بع موضوع همون فیلم جشنواره بود بیخیال بعدا بهت می گم... نظرت با سنگلج چیه تا حالا
 اومدی؟

...من: تو که می دونی من تا حالا سفره خونه بیرون نیومدم... اما از جاهای دنج و خلوت خوشم میاد

...شایان: پس بزن بریم من بهترین جاها رفتم اما هیچ جا اینجا نمیشه

رفتن تو واقعا جای قشنگی بود 10 یا شایدم 12 تا پله می خورد میرفت پایین نورش خیلی کم بود نور سبز
 طبیعت با سبز فسفوری خیلی کم فضای آرامش بخشی درست کرده بود مخصوصا با اون موسیقی ملایمش
 وسط یه حالت حوض مانند بود که از رو چند حالت درخت مانند که از حوض اومده بودن بیرون آب روون
 میشد دورشم چند تا میز بود بعد از کنار یه پله می خورد میرفت طبقه بالا که اونجا رستوران سنتی بود... ما
 همون طبقه یه گوشه دنجش نشستیم... نمی دونم با کی لچ کردم من که همیشه یه طعم سبک میکشیدم
 اندفعه دوسیب آلبالو سفارش دادم، و مثل همیشه نسکافه هم کنارش بود... دو تا تخت اونورترمون یه دختر
 پسر بودن که دختر داشت سیگار میکشید نمی دونم چرا هوس کردم واسه همین از شایان سیگار درخواست
 کردم که شایانم بعد از اینکه یکم نگام کرد، انگار داشت تو صورتم دقیق میشد که ببینه چمه... پا شد رفت
 فکرکنم سیگار بیاره ... گرم بود... گر گرفته بودم انگار دستام یخ یخ بود اما ازدرون نمی دونم چم بود شاید
 منم می تونستم زندگی قشنگ داشته باشم بیخیال همه چی شدم بلند شدم پالتو م در آوردم از زیر یه بلوز

آستین بلند تنم بود منی که جلو همه با تونیک بودم حالا یه همچین جایی انقدر راحت خودم و آزاد کرئم...
دیگه به هیچی فکر نکردم نشستم رو تخت و پالتوم و انداختم رو پام

اومد نشست همون موقع هم سرویسمون رو آوردن اون قلیون و برداشت منم پاکت سیگار و بلند شدم
سیگارو گذاشتم رو لبم و با ذقال قلیون کام گرفتم تا روشن شه قبلا هم با مهناز سیگار کشیده بودم بلد بودم
...چکار کنم سیگارم زیاد سنگین نبود ازیم مادوکس شکلاتیا که واسه دختر سوسولاس بود

شایان: چت شده؟ چرا اینجوری رفتار می کنی؟ تو نوشناز نیستی... حتی اون روی نوشنازم نمی تونه اینجوری
باشه... چیزی شده واسم بگو من و مثل داداشت بدون

من: نه داداشم چیزی نشده خیالت جمع... بعدم سیگا رو خاموش کردم یکم قلیون کشیدم و خواستم من و
...برسونه خونه... قلیون واسم سنگین بود چون یه کم سرم سنگین شده بود

شایان من و رسوند خونه مامان اینا و بعد از اینکه ازش تشکر کردم رفت... ماشین سورن دم در بود خوبه
...شایان ندیدا آخه گفت بودم امروز ماشین نداره... پس اینجاست

چه زود رسیدا زنگ و زدم مامان باز کرد... رفتم داخل مامان رفته بود تو آشپزخونه بابا که رضایت نمی داد
از بغلش پیام بیرون حقم داشت خودمم خیلی دلتنگ بودم فکر کنم نزدیک سه سالی میشد بغل بابام نرفته
...بودم... با سورن یه حال و احوال معمولی داشتم بعدم مامان اومد بیرون و ماچ و بوسه

...مامان: کجایی تو دختر می دونی یه ماهه ندیدمت

من: چکار کنم مامان جان امتحانا از یه طرف خونه زندگی بعدم مسافرتمون دیگه ببخشید به خذدا خونه
..مادر شششوهرمم هنوز نرفتیم

مامان: بدم میاد مثل بچه سوسولا میگی مادر شششوهرما... بینم این چه عطریه زدی؟ بوی سیگار میده
همینجوری دست تو دست بودیم نشستیم رو میل کلام و در آوردم موهام و که به خاطر الکتریسیته همش
سیخ شده بود صاف کردم مامان اومد جلو تر گفت دهنتم بوی سیگار میده ... سیگار کشیدی؟

سورن: یه نفس بلند کشید و گفت:

سورن: مگه سیگاری بودی؟

من: نه مامان جان قلیون کشیدم... نخیر سورن جان من اهل قلیونم فقطم با بابا می کشیدم اما امروز دیگه... دوستم اصرار کرد منم به خاطر اون کشیدم ناراحت نشه

سورن: آها

این حرف و از قصد زدم حرصش دراد... بابا و سورن رفتن شطرنج منم رفتم به مامان کمک کنم که نداشت گفتم پس یه کم میرم اتاقم تا وقت شام صدام نکنید... رفتم تو اتاق پالتوم و در آوردم رو تختم دراز کشیدم به همه چی فکر کردم به اینکهدارم همه رو گول میزنم... به اینکه می تونم زندگی خوبی با سورن داشته باشم اما اونم پسر همچین خوبی نیست تو این یه ماه فهمیدم چه از وقتی با من ازدواج کرده چه قبلش اهل دختر بازی بوده بیشتر وقتا هم که خونه نیست... دوباره خودم جواب میدم که شاید اگه من درست برخورد می کردم پا بند زندگی میشد... خدایا یعنی من لیاقتش رو ندارم... نه دارم... نوشناز اگه زندگیش یه کم برات مهمه باید یه کار کنی طلاقت بده... آره باید طلاقت بده... پاشدم خرصم و که خیلی دوشش داشتم ورداشتم... و رفتم بیرون

بابا بسه دیگه بیاید یه کم دور هم باشیم نوشنازم بابا بیا بشین پیشم انرژی بگیرم آخراشه داره مات میشه... رفتم پیش بابا نشستم بابا داشت حرکت می کرد که گفتم صبر کنه چون اصلا حواسش نبود با اون حرکت سورن می تونه ماتش کنه گفتم من به جات حرکت می دم

...سورن: نه اصلا قبول نیس... اصلا

بمن: باشه باشه... در گوش باب گفتم چکار کنه که بابا انجام داد و گفت

...بابا: کیش ومات و بعدم خندید

...سورن: بله با جرزنی کیش و مات

بعدم که شام خوردیم و با خنده و شوخی گذشت و یکم نشستیم و سورن به بهونه اینکه فردا کار داره بلند شد...

توراه سورن بود که سکوت و شکست

سورن: سر کشی و قلدر بازی و واسه شوهرته؟ اونوقت ناز کردنت واسه دوست پسرت فکر نمی کنی بر عکس کار انجا میدی؟

من: اون دوست پسر من نیست داداش شب من حوصلم سر رفته بود شب من نبود شایان گفت میاد دنبالم بریم... بیرون همین

سورن: شایان... شایان... بعد با داد گفت: من خر نیستم... اصلا مهم نیست چه غلتی می کنی اما تا وقتی زن منی دست از جلف بازیات بردار... اون چه لباسی بود پوشیدی؟ بین من و بی غیرت نکن مثل آدم بگرد... من بابات نیستم هر کار کردی دست بکشم سرت بگم آفرینا... با من لج نکن لج کردن با من مثل بازی... کردن با دم شیر

من: آقای با حیا آقای با آبرو وقتی دو شب دوشب خونه نیستی انتظار داری بمونم تو خونه و پوسیدن خودم و تماشا کنم نخیر... چطور اینکه یه دختر اینورت باشه یه دختر اونورت بی آبرویی نیست؟ اما اینکه من با کسی که مثل داداشم می مونه برم بیرون بی آبرویی... در مورد لباسم کور که نبود با چشم باز انتخاب... کردی انقدر که هر چی هم گفتم قبول کردی... پس دیگه حق اظهار نظر نداری

...سورن: بین دیگه از این جور لباسا نمی پوشی چون من میگم... من هر کار کنم با تو فرق دارم

من: چه فرقی ها؟ لابد چون پسری آره؟ جمع کن این فرهنگات و که دیگه به درد عتم نمی خوره چرا؟ چرا باید شما مردا هر نامردی خواستید بکنید چون مردین اما ما چپ نریم و راست بر نگردیم چون... دختریم؟ آره؟ با این حرفات واقعا که مردی

دیگه حرفی نزد یعنی تا خونه حرفی نزدیم رسیدیم خونه من زودتر رفتم بالا تا ماشین و بیاره پارکینک، منم لباسام رو عوض کردم اومد بالا در و محکم بست طوری که با اینکه از آومدنش مطلع بودم و روبه رو خودم

بود ترسیدم یه نیشخند بهم زد و رفت آشپزخونه از سرویس چاقوهام گنده ترین چاقوم و برداشت و اومد بیرون یکم ایستاد نگام کرد من اول ترسیدم اما بعد که از کنارم گذشت خیالم راحت شد... اما... اما رفت تو اتاقم اومد بیرون تیزی چاقو یعنب نوکش رو پالتوم بود بلند شدم دستم رو به نشونه منع گرفتم گفتم... من: نه... نه... اون و بابا کانادا واسم آورده اون به جهنم... من اون و خیلی دوست دارم لطفا اینکار و نکن... اما دیر گفتم چون پالتو قشنگ جر خورده بود

...سورن: خانم یادت باشه عاشق چشم و ابروت نیستم اما حق نداری تو خونه من اینجوری بگردی
من: چیه نکنه بی غیرت میشی/؟ ها؟؟ غیرت از دید تو چیه اینکه اینکه یه دختر اینورت باشه یکی هم اونور؟ وای آقای با آبرو با غیرت... متمدن... دیگه نمی خوام اسمتم بیارم دیگه نمیخوام همخونتم باشی الان میرم همه چی رو به بابام میگم... اصلا دلم خواست دلم خواست با شایان برم بیرون منم مثل تو یکی بستم نمی کنه منم می خوام یکی اونورم باشه یکی اینور.. اصلا می خوام خراب باشم... دستش اومد بالا و... اما... دستش و گرفتم نداشتم بزنه اونم مچم و گرفت بیچوند طوری که پشتم شد بهش و مچم چسبید به کمرم... من: ولم کن دیوونه روانی

سورن: آروم در گوشم گفتم... ششش آرومتر چرا رم کردی... کاری نکن مردی ونامردی رو بهت ثابت ... کنم... اونقدی هستم که یکی اینورت و یکی اونورت نباشه.. اما تو چی تو هیچی نیستی
بعدم پرتم کرد که با دماغ اومدم رو سرامیکا... وای نستاد ببینه چم شد رفت تو اتاقش بلند شدم خون رو سرامیک و از دماغم می چکید داد زدم بهش گفتم وحشییییی... بعدم با یه دستمال که گرفتم رو دماغم رفتم تو اتاق آماده شدم و به شبنم زنگ زدم شانس آوردم خودش ورداشتم فقط بهش گفتم بیا خونم اما تنها شایان و نیار... بهدم لباس پوشیدم آروم رفتم بیرون... جلو در پارکینگ وایسادم خونه هامون خیلی از هم دور نبود یه ربع بعد دم در خونمون بود اما بیچاره با لباس خونه اومده بود یه شال سرش بود اومد جلو گفتم جلو نیا سوار شو بریم... نشستم جلو نشست کنارم بهش گفتم شبنم توضیح می دم لطفا راه بیفت تا سورن... نیومده بیرون

...شب‌نم: جون به سرم کردی حرف بزنی دیگه

من: هیچی سورن هولم داده همین... پس دماغت شکسته واستاد گفت بینم گفتم بند اومده لازم نیست به
...دکتر... این خونای رو دستمال هم برای قبل از بند اومدن

...شب‌نم: نمی‌خواهی بری بیمارستان که یه نامه بهت بده فردا بری برای پزشکی قانونی

من: نه بابا توهم... موبایلم زنگ خورد سورن بود... جواب ندادم شب‌نم آب خرید سورتم و گوشه خیابون
شستم یه آرامبخشم برام خرید و خوردم بقیشم گذاشتم تو جیبم چون این درد تمومی نداشت و به دردم
...میخورد

شب‌نم: گشتت نیست؟

...من: شب‌نم جان ساعت 2 نصف شب من شام خوردم

...شب‌نم: منم خوردم اما دارم میمیرم از گشنگی... نگرانی باعث شده کالری بدنم بسوزه

من: آخ بمیرم برات دیوونه... باشه منم ته مه‌ای دلم مالش میره برای پیتزاهای پدر خونده اونم که تا صبح
باز... بریم؟

شب‌نم: بریم اما کلاس اونجا خیلی بالاست... جلو درشم که دیدی هر کسی رو راه نمی‌دن... الانم نه من تیپم
...درسته نه تو چکار کنیم

...من: راس می‌گی برو فانوس... اونجا هم من پیاده نمیشم خودت بخر بیا اونجا هم الان بازه

...شب‌نم: پس پیش بسوی پیتزای قارچ و گوشت

من: خلاصه پیتزامونم خوردم شب‌نم من و رسوند دم خونه اما نداشتم تا بالا باهام بیاد... رسیدم بالا در و که
باز کردم سورن نشسته بود پاشم انداخته بود رو پاش... تا من و دید پا شد بیاد سمتم شکلم و که دید سر
جاش وایساد(آخه من دستما خونی و گرفته بودم رو دماغم... پایینم که از تو جعبه کمک اولیه شب‌نم بتادین
(...ریختیم رو دماغ و لباسم که پیاز داغش همچین بیشتر به نظر برسه

سورن: کجا رفته بودی تصادف کردی؟

من: همینجور که می رفتم سمت اتاقم گفتم: دکتر... آره یه یابویی از پشت زد بهم منم با دماغ رفتم تو...
سرامیکا

...پشت سرم اومد تو اتاق

...سورن: بهونه نیار نصف شبی کجا رفته بودی... نداز تقصیر من

من: بین دهننت و وا نکن که اصلا حوصله بحث ندارم... فردا دادخواست طلاق میدم آدرس خونه بابات و میدم آخه تو که یه روز خونه ای 10 روز نیستی بعد یه روزم که من با داداش دوستم میرم بیرون بهشون بر می خوره... من میرم خونه بابام شما هم تکلیفت مشخصه برای آشتی کنون و اینا تشریف نمیاری برای طلاق میای دادگاه... می دونم چرا دوست نداری طلاق بدی چون دیگه یکی مثل بابات نی بهت گیر بده...
...من نمیدونم تو چطوری شدی دکتر مملکت

...سورن: خیلی حرف میزنیا

...من: برو بیرون می خوام برم اینجوری برم پیش بابا اینه وحشت می کنن

بعدم چمدونم و ورداشتم چند دست لباس ریختم توش (حالا الکی اینکارارو می کردم بترسونمشا هر چی هیم (آروم آروم کار انجام میدادم بیاد ازم بگیرشون

سورن: بده من این چمدون و لازم نکرده بری به من خوش میگذره درست اما به تو هم که بد نمی گذره...
...بیا بشین ببینم دماغت چشه... من میرم وسیله بیارم

من: پیش خودم گفتم نکنه بره از اون گوشیا بیار بخواد بزره رو سینم بعد یه چیزی از درونم گفت خنگ خدا...
...حتما گوشیا رو هم می خواد بزازه رو دماغت آخه دماغ چه ربطی به اون گوشیا داره

سورن... سرت و بگیر بالا

من: نمی خوام چمدونم و بده.. و اصلا لباسام مال خودت بیوش بهت میاد با اون هیکل گلدونیت(حالا

(هیکلش از اوناییه که من همیشه پیش شبنم واسشون غش میرما

...سورن: از خداتم باشه... همش عضلست

...من: ما خومون عضله ایم مال شما از خدامون نیست... خدا حافظ سورن صالحی شب بخیر، خوش گذشت

...دستم و گرفت و برگردوندم تو گفت بیا بشین لج نکن... حوصله دعوا ندارم ببخشید اصلا خوبه

...من: نه خیر کافی نیست

سورن: چی می خوای؟

من: تا یه ماه تمام کارای خونه با تو البته هفته ای یه بار دوشنبه ها یه خانمی میاد خونه رو تمیز می کنه...

...اما آشپزی شستن ظرفا با تو

...سورن: باشه قبول

من: هنوز شرطام تموم نشده من ازین زنا نیستم با این چیا گول بخورما...(یکم فکر کردم دیدم چیزی یادم

:نمیاد الان بهش بگم اونم دید فکر کردم طولانی شد گفت

سورن: خجالت میکشی؟ می خوای من واست راحتش کنم...؟ خوب زودتر بگو بیا بوسم کن... دیگه در

...خواست بوس از شوهر خجالت نداره که

داشت صورتش رو می آورد جلو که خواستم یکی آروم بزوم که بره عقب اما با حلقم که دستم بود محکم

زدم (دستم ول شد به جان خودم از قصد نبود اما بعدش دلم خنک شد به تلافی پرت کردم حشش بود)

داشتم میگفتم دستم محکم ول شد خورد تو دهنش... گفتم دیگه ازین حرفا نداریم... که دیدم وای لبش پاره

...شد داره خون میاد ازش... دیدم اوضاع ابریه خفن پا شدم گفتم خوب دیگه من برم بخوابم شب بخیر

سورن: خرابکاریت و انجام دادی دیگه... خیالتم راحت... خودت که یه لب به ما نمی دی یه کار کردی دیگه

...کسی نگامون نکنه

من: رفتم سمت در اصلی... در همون حال گوشیش که رو این بود و انداختم (فکر نکنم چیزیش شده باشه دیگه خیلی مشکل داشته باشه با فلتنشه یا ال سی دیش...) و گفتم نه مثل اینکه باید برم... بی تربیت... چشم... چرون... هوس باز... هیز

...دستم و گرفت گفتم

سورن: تا یه ما که ظرفا با منه لبمم که پاره کردی... هر چی دلت خواستم که بارم کردی... گوشیمم که دیگه تصادفی شد به درد نمی خوره... بیا برو جون مادرت بخواب ساعت 4 صبح من ساعت 9 یه عمل دارم بزار... یه کم استراحت کنم

من: رفتم سمت اتاقم گفتم: باشه صبح واسه من صبحونه آماده نکن کلاس ندارم... سرو صدا نکن بیدار شم... در ضمن دیگه یخم بزارم باد دماغم کم نمیشه... ازین چسبها که عملیا میزارن برام بیار که حداقل فکر کنن... عمل کردم

...سورن: حتما... خیلی روت پرروا به خدا

من: چیزی گفتمی

سورن: آره

من: چی اونوقت؟

...سورن: گفتم شب بخیر

من: با اون دماغ باد کردم و قیافم یه لبخند ژکوندم براش زدم که فکر کنم اون موقع قیافم شبیه مرغ... تصادفی شده بود بعدم رفتم تو اتاقم درم قفل کردم و بعد از یه دوش 10 دقیقه ای راحت خوابیدم

آخ آخ خدا بچه هات و گشنه نگه داره سورن آخه اخمخ این چه کاری بود کردی؟

...من: شبنم همچین آخ آخ می کنی انگار این بلا سر خودت اومده... اما بادش بیشتر شده

شب‌نم: آره... حالا چرا نیومد این هنوز از صبح که اینجام یه زنگ نزده ساعت 6 شد این چی چی دکتره؟
 مطب داره؟ مگه نمی‌گی مطبش در دست تعمیره؟ می‌گم نکنه این عمله کارگر بیمارستانه گول خوردیم
 هممون؟

...من: شب‌نم این چه طرز حرف زدنه کار، کارِ دیگه... کار کردن عیب نیست که

شب‌نم: یعنی اگه همین سورن خان عمله ساختمون بود قبول می‌کردی دیگه؟؟... من تو رو میشناسم دختر
 ...پررو تو نبودی می‌گفتی شوهرم باید تحصیلکرده باشه

...من: خوب اگه عمله تحصیلکرده باشه راجع بهش فکر میکنم

...شب‌نم: گم بمیر... با این حرف زدنت عمله اگه تحصیلکرده بود که عمله نمیشد

...من: فکر نکنم این دیگه بیاد شب‌نم... سورن تا 6.30 نیاد یعنی دیگه اونشب اومدنش از 30 درصد کم‌تره

شب‌نم: تو باغ من نیستیا... نوشابه جان باغ سورن چی داره که باغ ما نداره؟ لابد گوجه سبزها؟

من: وای شب‌نم چه قد حرف میزنی؟ حوصله داریا... شب‌نم کم‌کم کن یه کار کنم طلاقم بده لطفا... اینجوری هم
 من داغون میشم هم اون... حال دیگه یه اسم تو شناسنام هست... شاید نامردی باشه اما من که دیگه
 ...ازدواج نمی‌کنم بابا هم مطمئناً دیگه بهم گیر نمیده

شب‌نم: قربون اشک تو چشات، قربون مردمکت که می‌لرزه، قربون لب خوشرنگ و خوردنیت که جمعش
 ...کردی

...من: آه شب‌نم تر و خدا دست بردار من دارم جدی می‌گم

شب‌نم: منم داشتم جدی حرف می‌زدم نوشناز نداشتی ادامه بدم که من میگم تو اگه طلاق می‌خواستی همون
 دیشب باید قهر میرفتی... اما نوشی یعنی انقدر منطق نیست باهش بحرفی و همه چی و بگی و بمونید سر
 ...زندگیتون؟

من: نه اونقدا منطقی نیست بعدم من ازش خوشم نمیاد یعنی بدمم نمیادا اصلا بهش حسی ندارم... دیشب
 قصدم رفتن نبود یکم اذیتش کردم... اما اگه میدیدش موی لختش ریخته بود یه گوشه پیشونیش تو چشمای
 ...مشکیش التماس بیداد می کرد منم دلم سوخت دیگه

شبم: وای وای چه جور دلت اومد بزنی تو اون لبای صورتی و قلوه ایش... ببخشیدا می دونم شوهر تو اما
 ...عجب لبایی داره جای برادری لباس خوردنیه

من: خاک تو سرت یعنی تو لبای برادرت و می خوری مثال بود زدی؟

شبم: خوب بابا توام راستی شونه هاش چه جور دلت میاد از اون شونه هاش بگذری وای بهش بگو لباسش و
 در بیاره بههدش سرت و بزار رو یه سمت شونش دستتم رو اون یکی شونش اونم موهات و نوازش کنه، اوخی
 ...چه رویایی

...من: وایییی شبم چقدر رویایی هستی تو... اصلا مال خودت می خوام چه کارش کنم

...شبم: بی احساس

...من: آره من از دو سال پیش بی احساس شدم، شدم عین سنگ

شبم: یعنی الان سنگی؟ اگه دستت و بیرم دردت نمیاد؟

من: چشم شد 6 تا... وای شبم چه ربطی داره؟

شبم: با فعل ربطی ربطش میدم... خواستم یکم ساده بازی در بیارم... آخه شنیدم اون ور آبیای خیلی ساده
هستن... منم که اونوری

من: وای شبم تر و خدا بسّه... به شایان که چیزی نگفتی؟

...شبم: چرا رفتم خونه زدم پس کلش که دیگه بدون من حق نداره با تو بره دَدَر دودور

....من: بی ادب این چه طرز حرف زدنه

تا شب‌نم اومد جوابم و بده گوشیش زنگ خورد مامانش بود قرار بود شب‌نم پیشم بمونه اما مامانش گفت مهمون دارن شب‌نم باید بره... شب‌نم از من خداحافظی کرد و رفت

...نانا نای نای نای، نای نای نای

این چه طرز آهنگ خوندن نوشناز پاشو یه آهنگ بزار یکم برقص ساعت 11 شب این پسره دیگه اومدنی نیست...

رفتم تو اتاق دو دست لباس برداشتم اومدم بیرون... تو کلاس رقصمون با آهنگ ماهسون زیاد تمرین داشتم می خوام با اون اول برقصم بعدم با یکی از اهنگای نانسی که باهاشون طراحی رقصام عالیه... یادم رفته بود بگم چند سالی رقص عربی کلاس میرفتم... تا اینکه حرفه ای شدم... رقصم که با آهنگ ماهسون، با رقصنده... هاش مو نمیزنه اصلا واسه یه رقص گروهی بود که این رقص و انتخاب کردیم عربی هیپاپ قاطیه

اول دامن کوتاهم با نیم تنش و پوشیدم یه کمربند بی صدا هم داشتم اونم بستم. و آهنگ و گذاشتم فقط امیدوارم دماغم درد نگیره

به اینجای آهنگ که می گه بدن د رسید که یه بسته 2 هزار تومنی ریخت رو سرم همشم کهنه بود شکم... زد برگشتم دیدم سورن دست به کمرم وایساده با لبخند داره نگاه می کنه

من: این چه کاری بود مگه من رقص تو بارم که اینجوری پول ریختی رم بعدم مگه قرار نبود تو امشب... خونه نیای

سورن: ما کی همچین قراری گذاشته بودیم... مگ تا یه ماه غذا با من نبود؟ غذا خریدم آوردم نگو غذای بیرون نمی خوری که می دونم دروغ می گی... اینار و بیخیال رقصت محشره دختر تو چرا عروسیمون اینجوری نرقصیدی؟ حنابندون که لباسش جون می داد واسه این رقص هلوی تو؟

همینجور که نفس نفس میزد... گفتم از این به بعد تا هفت اومدی که هیچی اما اگه 7 بشه هفت و دو دقیقه کلامون میره تو هم من فکر کردم نمایای... چشاتم در ویش کن بی ادب و چشم چرون... بعد داشتم

می رفتم سمت اتاق دستم و گرفت و کشید که برگشتم کشیده شدم سمت سینه‌اش اما به موقع گرفتم والا
...دماغم می خورد تو سینه‌اش داغون میشد

...من: ولم کن

...سورن بیا یه دور برقصیم نگو نه لطفا... تا جواب + ندی ولت نمی کنم

من: لابد تانگو آره؟

...سورن: آره دیگه من که ازین رقصای خوشم تو که بلد نیستم

...من: نه همیشه ولم کن

...سورن: نج ببین مثل دو تا دوست خواهش واسه عذر خواهی دیشب دیگه اصلا فکر کن دوست پسرتم

...من: د آخه احمق من دوست پسرم کجا بود

باشه باشه ببخشید... فقط یه دور آرومش باشه؟

...بعد من و با خودش کشید

...من: من آهنگ ندارم

...سورن... همینجا هست صبر کن دختر

بزار برم لباس بپوشم

...سورن: نه با همینا

خودخواه

سورن: صبر کن دیگه خانمی... اها اینم از آهنگ بعدم من و کشوند سمت برقا خاموششون کرد و فقط لوستر

رنگی کنار پذیرایی رو روشن گذاشت

...سورن: شروع کن دیگه... امروز و ضد حال نباش... صبر کن کتم و درارم

یه تیشرت از زیر پوشیده بود و سوسم کرد کارم و زودتر انجام بدم... دستام و گذاشت رو شونش اونم دستاش و انداخت دور کمرم و حلقه دستاش رو سفت تر کرد... نمیشد تو چشماش نگاه کرد سرم و انداختم پایین چشمام گردنش و میدید آدم و سوسه میشد برای خوردنش چه پوست خوشرنگی داره راستی چرا مثل همه مردا رو سینش مو نداره شاید زده نه به پوستش نمیاد زده باشه و دست خورده باشه... حلقه دستاش رو سفت کرد و در گوشم گفت سرت و بیار بالا... دیگه بست بود باید میرفتم والا از چشماش میشد خوند هم اون خیلی چیزا دلش می خواد هم من... دستام و ورداشتم انقدر تو هپروت بود وقتی فهمید از ش جدا شدم که رفتم تو اتاق درم بستم... چن دقیق بعد موزیک قطع شد... بعدم یه تقه به در خورد

...سورن: خیلی بی معرفتی نوشناز تو زن منی... اون چه نامه ای بود من امضا کردم

...من: هوس باز... دیگه کار امشب تکرار نشه تو قول دادی

...زد به در و گفت لعنتی چند دقیقه بعدم در اتاقش و محکم بست

از اونشب دو روزی می گذره سورن فردا صبحش که رفت دیگه خونه نیومد... الانم مجبورا خودم بهش زنگ زدم آخه قراره بریم خونه داییش اینا زنگ زدن دعوتمون کردن کی این پاگشا تموم شه خدا می دونه... سورنم خیلی سرسنگین بدون اینکه درست حال و احوال کنه گفت ساعت 7 پایین منظرمه بعدم قطع کرد... بی ادبه دیگه دست خودش نیست

....

نمی دونم چرا امروز ساعت نمی گذره تازه ساعت 4 شده زنگ زده بودم به شبنم با هم حرف میزدیم... میگه دندون پزشکی که میره پیشش و دیروز دم مطب دیده که از ماشین سورن پیاده شده... حالا جالب اینجاست که خواهر اون دندون پزشک الهام و میگم با ما تو دانشگاه همکلاسیه... نمی دونن که من زنشم چون هیچکدوم تو جشنمون دعوت نبودن... منم به شبنم گفتم که حتما دوست دخترشه خیلی هم مهم نیست بزا سرش گرم باشه به من گیر نده هی... پاشم برم حموم پیام آماده شم میرم همین دور و ور دور میزنم 7

میام در خونه که با سورن خان تشریف فرما شیم خونه دائیشون... وای وای چقدرم من از اون پسر داییش و
... دختر داییش بدم میاد

....

ساعت 7 شد چرا نیومد این 5 دقیقه اینجا وایسادم از سرما آدم برفی شدم... اومد سوار شدم سلامم و با
... یه سلام سرد جواب داد و راه افتاد

سورن: زندایی من آدمیه که واسه همه چی حرف درست می کنه اینجا رفتارامون صمیمی باشه تا بعد من
... حوصله حرف ندارم

من: این و وقتی گفت که رسیده بودیم در خونه داشت پارک می کرد گفتم باشه و با هم پیاده شدیم خلاصه
... رفتیم تو و حال و احوال و اینطور چیزا گذشت نشستیم

راستی یادم رفت بگم دایی سورن پارسال فوت شده... دختر دایی سورن که همون موقع رفت چسبید به
سورن منم اینور سورن بودم... اما داشتن با هم آروم میخرفیدن و ریز ریز می خندیدن خوبه سورن به من
میگه حواست به کارات باشه بعد خودش جلوی زندایی حرّافش داره چکار می کنه از نگاهاشونم که معلومه
سایه من و با تیر تو هوا میزنن... شیطونه میگه بزمن ریختشو عوض کنم (ای بی ادب عاقبت گشتن با شبنم
(دیگه

اه اصلا به جهنم بیخیال پاشم برم لباسم و عوض کنم از خانم زندایی پرسیدم یه اتاق بهم نشون داد منم
اونجا لباسام و عوض کردم موهام و باز کردم و یه شونه بهش زدم اومدم بیرون... همون موقع حمید(پسر
: دایی سورن) اومد کنارم گفت

... حمید: وای چه موهای خوشرنگی داریدا

... من: ممنون مرسی

حمید: رنگ طبیعیشه...؟ چه رنگیه؟

...من: بله... خاکی زیتونی تیره

حمید: اولین بار همچین رنگی میبینم... میشه یه عکس ازت بگیرم؟ می خوام به دوست دخترم بگم موش و این رنگی کنه... آره حتما کجا خوبه؟ آها بیار رو مبل میشینم کنار گلدون بنجامینتون عکس قشنگ میشه... (چون سورن اونجا بود مب خواستم ببینه دق کنه از قصد گفتم اونجا) یه عکس وساده نشستم و دیدم نه سورن حواسش نیست گفتم برو عقب تر من بعد خودم وایسادم پشتم و کردم به دوربین گوشیش سرم و... بر گردوندم و یه دستم انداختم تو موهام و بردمش بالا با یه لبخند خوشمیل و ژکوند گفتم حالا بنداز... حمید با صدای تقریبا بلند: وااای نوشی معرکست... مثل مدلا شدی البته خوشگل تر از مدلایی:

من: خودمم از این لحن حرفیدنش تعجب کردم چه برسه به سورن که دیگه صدای حرفیدنش با هانیه (دختر... داییش) نمیومد

حمید: میگم ژست قشنگ بازم بلدی؟

...من: اوهوم بیا بیریم اون قسمت خونه که فقط یه قالی داره (دقیقا روبه روی سورن اینا رفتیم اونجا نشستم رو قالی موهام و از دو طرف ریختم رو شونم و دستام و به یه حالت نمی دونم گرفتم بالا و گفتم بنداز اونم با کلی به به و چه چه سه تا عکس ازم تو همین مدل گرفت عکس آخر سورن اومد گوشیشو گرفت

...سورن: متاسفم دوست ندارم عکس خانمم تو گوشه کسی باشه

من: وا من فقط می خواستم با هانیه نخره این چه طرز برخوردی آخه چه پررو هانیه تو بغلشه بعد من یه... عکس نمی تونم بگیرم ای خدا از دست این منم بلند شدم و گفتم

...من: سورن جان من مشکلی نداشتم

...سورن: اما من دارم

من: باشه عزیزم هر چی تو بگی... حامد جان عکس تو خونه زیاد دارم که موهام بیرون باشه اومدی اونا رو
...بهت میدم تا به دوست دخترت نشون بدی

...حمید که حالش حسابی پَرش و از دست داده بود خوشحال شد گفت حتما مرسی

دیگه زنداییش که رفته بود پایین همسایه کارش داشت اومد و یکم تعریف و اینطور چیزا و شبنم با همین
...حرفا و شام خوردن گذشت... می دونستم بریم خونه با این اخمای سورن یه دعوی مشت و افتادیم

مگه من بهت نمی گم تا زن منی جلف بازی موقوف، ها؟ تو خونه باباتم اینجوری بودی؟ آره؟ مگه با تو
نیستم آره؟

من: بین سر من داد نزن... من و مسبقیم ببر خونه بابام ... من پام و تو خونه نمیزارم... من کار بدی نکردم
...که اینجوری داری حرف میزنی...فقط چند تا عکس بود لباسام که پوشیده بود

سورن: آره لباسات پوشیده بود کلا تنت پوشیده بود اما هیکل سکسیت چی اونم پوشیده بود؟ موهات چرا باز
بود ها؟ تو شال و روسری نداری بندازی رو سرت؟ حتما باید واست حد و حدود مشخص کنم؟ آره؟

من: بین دیگه داری خیلی تند میری روز اولم که ازت خواستم همخونه هم باشیم قبول کردی حتی، حتی تو
امضا هم کردی یه همخونه هیچ وقت تو کار اون یکی دخالت نمی کنه... مگه من به تو میگم دو شب دوشب
کجا میری؟ یه بار شده اعتراض کنم؟ یه بار شده به لباس پوشیدنت گیر بدم؟ شده بگم چرا دختر داییت
تو بغلته؟ گفتم اونروز پای کوه اون دو تا دختر کی بودن؟ (می خواستم دندان پزشک هم لو بدم که یاد
(...حرف شبنم افتادم که گفت فعلا چیزی نگو

سورن: چی شد ادامه نداشت چرا حرفت و خوردیش؟

...من: تموم شد... دیگه حرفی ندارم

سورن: می تونی پرسی اصلا می دونی من می خوام زنم باشی... می خوام زندگیم و باهات شروع کنم... از
...همین امشب شروع می کنیم

من: می دونی سورن مشکلک اینه که خیلی کوتاه فکری... تو، تو تک تک حرفات می گی که من و به خاطر دختر بودن و جنسیتم می خوامی تک تک حرفات بیداد میکنه که بابا تو شریک زندگی، جفت روح، نیمه دوم یا هر مزخرف دیگه ای نمی خوامی تو یکی می خوامی کنارت بخوابه... واقعا واسه تو واسه شخصیتت واسه... طرز فکرت و از همه مهم تر واسه فرهنگت متاسفم

...یهو ترمز کرد و وایساد

سورن: اونوقت ببخشید طرز فکر شما چیه؟ حتما شما هیچ نیازی به این چیزا نداری؟ نه؟ نگو نه که... مسخرس... که بیشتر از هفتاد درصد لذتش واشه شما زناست... که شما زنا شهو

من: حرفش و قطع کردم گفتم: بسه بسه نمی خوام بشنوم... همه اینا رو می دونم... اما خوب اینم بگو که کنترل ما زنا خیلی بیشتر از شما مرداست... سورن خان... من نمی گم به این چیزا نیاز ندارم اما می دونم که کل زندگی این همیشه... من یکی و می خوام که تکیه گام باشه که یه خانواده کوچیک و صمیمی با هم تشکیل بدیم... که تو اون جمع کوچولو همه بیان و به آرامش برسن... که من و واسه من بخواد نه زن بودنم... که به من به چشم یه دوچرخه که هر روز یه قسمتشو خراب کنه و بزاره کنار نگاه نکنه... که من واسش کهنه نشم... تو انقدر بی وجدانی انقدر کوتاه فکری که می گی می خوام از امشب زنم باشی... ببینم چند روز می تونم زنت بشم؟ ها؟ بقیه چند روز انقضاء داشتن؟ 1 روز؟ دو روز؟ هه شنیدم اگه خواهان... شادی 6 ماهه هستی ازدواج کن اما به نظرم تو من و واسه یه هفتت بیشتر نمی خوامی

چند لحظه سکوت شد دیدم حرفی نمیزنه دوباره ادامه دادم

من: می دونی سورن من گفتم نه، اما هیچ کس به نظرم احترام نداشت تو هم مثل من بودی، توام راضی نبودی... تو برای فرار از پدر و مادرت اصرار به ازدواج داشتی... من الانم می گم نه، تا عمر دارم نمی خوام ازدواج کنم نیشخند زن مسخره نکن... دارم جدی حرف میزنم بزار ازت جدا شم بی خبر نمی مونی من ازدواج نمیکنم هیچوقت حتی امضا میدم... الانم ازت خواهش می کنم... اصلا غرور و میزارم کنار... التماس می کنم به طلاق توافقی رضایت بده... ببین من تا الانم خیلی چیزا ازت دارم که راحت می تونم اقدام کنم... هیچی ازت نمی خوام... نمی خوام با آبروت بازی کنم یا آبروت و ببرم

من: بین هم تو داری داغون میشی هم من... تو فرهنگت این نیست من خانوادت و میشناسم مامانت بدتر از من میگرده... اصلا تیپ و قیافه من بد نیست من خودم و حفظ می کنم... بابام من و از پنجم ابتدایی گذاشت تو جامعه رفت و آدمم با خودم بود و خودم... همیشه حد خودم و دونستم الانم می دونم... می دونی اگه بابام بفهمه دختری که دوشش دماغش چه شکلیه ولت نمی کنه می دونی اگه بابام بفهمه دو شب دوشب ... دخترش تنهاست دیگه نمی بخشنت؟ من ساکت موندم حرفم نزدم

تو تمام مدت که حرف میزدی به رو به رو نگاه می کردی... بعد از اینکه سکوت کردم ماشین و روشن کرد و ...راه افتاد

...سورن: پس تمومش کنیم اما هنوز سه ماه نشده چه برسه به سه سال

من: برای من و تو چه فرقی می کنه؟ من و تو که کار خودمون و می کنیم پس بهتره که مجرد باشیم تا فردا ننگ بیگیری و خراب بودن و اینجور چیزا بهمون نخوره... البته کسی پشت من حرف نمیزنه چون همه من و ...میشناسن تنها کسی که تا حالا چند بار به من توهین کرده تو بودی

سورن: یعنی نمی خوای به من و خودت فرصت بدی واسه یه زندگی؟

من: نه متاسفانه من نظرم در مورد همه مردا منفیه... چه برسه به تو که یه مهر منفی تر زدی رو اسم همه ...مردا...من اگه یه روزیم تصمیم به ازدواج و زندگی با یه مرد بگیرم... سورن اون مرد تو نیستی

...سورن: باشه پس میرسونمت خونه بابات و بعدم دور زد

نزدیکای خونه بابا اینا بودیم که موبایلش زنگ خورد... مامانش بود یعنی صفحه گوشیش و که نگاه کردم ...عکس مامانشو دیدم

اونشب بابای سورن حالش بد شده بود الان دو روزه که در حال رفت و آمد از خونه به بیمارستانیم... سورن ازم خواسته حرفی نزنم ازم خواسته فعلا کوتاه پیام برای بابای سورن که قلبش خیلی ضعیف شده یه خبر خیلی کوچیک تبدیل به فاجعه یعنی حمله قلبی و بعد مرگ میشه چه برسه به خبر اینکه پسر و زنش جدا شدن... هر کی ازم واسه دماغم می پرسه میگم خوردم زمین

سورن حال چندان خوبی نداره کلا از بیمارستان مرخصی گرفته مطبم که تعطیل بود گفته بودم که در دست تعمیره، عملایی هم که داشت همشون سپرده شدن به دکتر مجاهدی اینا رو می دونم چون اونروز منم باهانش رفته بودم... یا خونست یا بیمارستان دلمم براش میسوزه...ته ریشش در اومده راستش رو بخواید من که همیشه به بابام اجازن نمی دادم ته ریشش دیده شه... اعتراف می کنم سورن با ته ریش هزار برابر خواستنی تر و جذاب تر میشه... خدایا اگه مشکل نداشتم شاید، خوب شاید بهش یه فرصت می دادم نه به خاطر قیافش البته اونم تاثیر گذاره اما خوب سورن اونقدام بد نیست... خودم چندین اس ام اس خوندم که خود دخترا با حرفاشون تحریکش می کنن چندین اس ام اس که نوشته من زن دارم دست از سرم بردارید(فضول نیستم اما خوب داشت میرفت بیمارستان گوشیشو جا گذاشت منم یه نگاه بهش انداختم) این آخریا ...هم که جواب زنگ کسی رو نمیده

دیگه نمی زارم آشپزی کنه خودم کارارو می کنم اول قبول نمی کرد می گفت مرده و قولش اما حبه اسراری ...من بی خیال شد

...سورن ، سورن بیا ناهار آمادست

...اومد و یکم خورد

من: چرا با غذات بازی می کنی؟ خوشمزه نشده؟ من تو خونه خودمون غذا درست می کردم اما تجربم ...خیلی نیست

...سورن: اتفاقا خوشمزه شده من میلم نمیره... این مدت غذام کم شده

((من: آره اتفاقا لاغرم شدی... (وای وای از دهنم پرید الان فکر می کنه چه خبره

...سورش و آورد بالا نگام کرد... گفت آره بازو هامم یه سانتی آب شده...وقت نمی کنم باشگاه برم

:بعد یه دستش و آورد بالا و یه فیگور گرفت گفت

...سورن:اما هنوز مورد پسند خانما هست

...بعدم تشکر کرد و بلند شد

مردک بی ادب بیتربیت... ایشالله که جلو همون خانمان بیفتی تو خوب ایشالله حواست نباشه رو به روت درخته همینطور که داری با خانمات حرف میزنی با صورت بری تو درخت... ایشالله... اول کن نوشناز تو هم... با این نفرینات... پا شو میز و جمع کن

داشتم ظرفا رو جا به جا میکردم که سورن خوشتیپ اتو کشیده و مرتب اومد تو شپزخونه و آب و برداشت... برای خودش ریخت و خورد

...سورن: من میرم یه سر بیمارستان... بعدم به مطب سر میزنم امشبم خونه نمیام

...من: منم ادای خودش و در آوردم و گفتم: منم میرم بیرون یه دور بزوم شبم خونه نمیام

راه رفته رو برگشت روبه روم وایساد در کابینت و که داشتم میبستم گرفت که من اومدم بالا فیس تو فیس شدیم...

سورن: شما کجا ایشالله؟

من: مگه من از شما پرسیدم کجا؟

...سورن: من میرم پیش الهه... دندونپزشکه از دوستانه

من: آها شبم پیش دوستتون میمونید اون وقت این چی چی دوسته؟

سورن: دوست دخترمم هست می خواهم شب دندونای هم و بکشیم... من تخصصم چیز دیگست اما تو

دندون کشیدن حرفه ایم می خوای امتحان کنی؟

داشت صورتشو می آورد جلو که زدم رو سین ش گفتم برو عقب... بی ادب منم شب میرم پیش دوستم

ایشون معمار هستن (حالا دروغ می گفتما) ایشالله اگه خدا بخواد قراره بنده دندون کشیدن و کنار هم

...خواب

حرفم نیمه تموم موند چون یه سیلی جانانه خوردم... اما کم نیاوردم موش و گرفتم تو دستم و یه عالم کشیدم کلا استایلش وبهم زدم گفتم چیزی که عوض داره گله نداره سورن جان منظورم و که میفهمی؟ حرفی که زدم به خاطر حرفی که زدی بود والا هیچ پسری دستش به سایه منم نمیرسه چه برسه به خودم... این شویداتم که از سرت کندم واسه اینکه بفهمی دیگه حق نداری دست رو دختر بلند کنی... حالا برو بیرون...

...دیدم وایساده بر و بر من و نگاه می کنه

من: بین من شب میرم خونه شبنم اینا چه باشی چه نباشی پس برو خوش بگذره خیالتم راحت که بی... آبرویی واسه تو نه من.... خداحافظ

سورن: رو تو هوو آوردن خیلی حال میده وقتی الهه عقدم شد اومد تو این خونه حالیت میشه هیف، هیف که... بابا مریضه

و بعدم رفت... و منو در حالی که یه جام خیلی می سوخت سوختن که چه عرض کنم از سوختن گذشته بود تنهام گذاشت یه جام واقعا دیگه جزغاله شدش... بیشعور چه بد جور دقم و در آورد... رفتم آماده شدم و رفتم که برم خونه شبنم اینا قرار بود واسه شب برم اما خونه موندن یعنی دق کردن... شیطونه میگم برم... خونه باباما

وای وای خدا بلاخره یکی پیدا شد این نوشناز و بسوزونه... دیدی گفتم یه خبرایی بین این دو تا هست... از اون در باز کردنش واسه الهه میشد فهمیدی... بینم نوشناز در ماشین و واسه تو باز و بسته می کنه؟

من: نه بابا پسره ی بیادب جواد بازیاش و گیر دادناش و بی احترامیاش و کتک زدناش برا منه بقیش وایه... یکی دیگه... خجالتم نمی کنه

شبنم: دارم واسش... این آقا سورن فکر کرده ما قاقیم اما غلت فکر کرده پسره تازه چهار دست و پا شده فکر کرده چه خبره ... بین نقشه ها دارم براش بهت گفتم چه خبره؟

من: نه چه خبره الهام من و تو رو واسه جشن تولد خواهرش یعنی همین الهه خانم دعوت کرده... قییمکیم بهم گفت یعنی بهم گفت به کسی نگم قراره الهه خانم نامزدشونم تو این جشن معرفی کنن... فکر کنم این آقای نامزد سورن باشه ... با این حرف امروز سورنم یه جورایی مطمئن شدم... از الهام فهمیدم که تازه یه ماهه با ..سورن آشناست... نوشناز نیاز حداقل به الهه نیاز

فهمیدی چی گفتم نوشناز هفته دیگه جشن، هفته دیگه جمعه... می دون سورن خونست و روبه روتم نشسته ... نمی تونی بحرفی

من: ار کجا می دونی؟

شبم: | چقدر تو بیتریتی دختر وسط حرفم نیا از اونجایی که خودت اوندفعه بهم گفتی هر وقت درست نخریدم یعنی سورن رو به رومه... خوب منم می دونستم... خوب نوشناز بهتره بریم سر کارایی که باید انجام ...بدی اینجوری دیگه اونم نمی فهمه چه خبره

...من: حالا خوبه با اینهمه برنامه ریزی اونی که ما فکر می کنیم نباشه

شبم: باز تو با لنگه دمپایی پریدی وسط حرف من از الهام پرسیدم اسم پسره چیه گفت سورن... راستی تو راحتی دانشگاه نمیای؟

...من: حالا خوبه این یه جلسه رو نیومدم

...شبم: باشه بابا داد زن... داشتم می گفتم موهات باید رنگ شه رنگ موی الهه عسلیه تو نسکافه ای کن

من: اوه اوه اصلا من دست به موهام نمیزنم رنگش و دوست دارم همه فکر میکنن رنگشون کردم... تازه ...اونروز سمیرا ازم پرسید کجا موهام و لولایت کردم

شبم: خوب بابا فوقش پستیژ میخریم اما نوشی فکر کن ببین شاید نظرت عوض شد من سعی می کنم حتی ...طرح و مدل لباسای الهه رو هم بفهمم تا اون روز میرم خونشون جاسوسی

...من: باشه حالا انگار چقدر مهم هست... می خوام در خواست بدم از اف بی آی هم نیرو بفرستن

شب‌نم: نه خانم من خودم من خودم 10 سال اف بی آی بودم به درد نمیخوره

من: شب‌نم فهمیدی چی گفتم؟ اف بی آی به در نمی خوره؟

شب‌نم: وای ول کن نوشی... پس موهات و رنگ نمی کنی؟

:سورن نگاش تو تلوزیون بود اما حواسش کاملا به من بود... میشد فهمید... به شب‌نم گفتم

...من: باشه بابا کشتی من و موهام رنگ می کنم عزیزم

:یهو سورن برگشت

...سورن: نه نه ... اصلا نمیشه... موهات خیلی هم قشنگه

شب‌نم: واینوشی بیا من و بگیر... چه شوهری دیدی روت غیرت نشون داد هی خدا مصبت و شکر... یه شوهر

...مصلحتی هم واسه ما جور کن بلکم خودمون و انداختیم بهش این نوشی که عرضه نداره

من: شب‌نم جان من باید برم تو کار نداری؟

شب‌نم: نه عزیزم برو... خوش بگذره با آقاتون آقای جنتلمنانه حرف رتتون... آقای خوبتون که قدرش و

...نمیدونید

...من: شب‌نم جان خداحافظ و بعدم گوشی رو قطع کردم

من: رو به سورن گفتم شام آمادست... من شام نمی خورم... خودت بخور لطفا سر و صدا هم نکن من احتیاج

...به آرامش دارم

...سورن: باشه... نوشنااز

چه قشنگ اسمم و صدا کرد اوین باره مثل آدم صدام میکنه... بدون اینکه برگردم گفتم بله؟

سورن: من باید با پشتت حرف بزنم.؟

برگشتم سمتش گفتم بله؟

...سورن: میگم مثلی پیش اومده

...من: نه می خوام بخوابم

...سورن: باشه شب بخیر اما خیلی زوده هگا بیا مثل دیشب یه دست منچ بزیم

...من: نه حال ندارم آخرشم می خوام مثل دیشب ببازی دیگه

...سورن: آره با جرزنای تو هر کی هم باشه میبازه

...من: شب بخیر

اومدم تو اتاق بشینم فکر کنم بینم سر من چی داره میاد؟

بعد از اون دعوا مون سورن سه روز خونه نیومد... بعدم با دسته گل اومد و عذر خواهی کرد اما من هنوز حرف اونروزش یادمه یعنی هیچ وقت یادم نمیره نمی دونم چه حسیه فکر می کنم با حرفش دلم شکست اما من که دوستش ندارم چرا باید دلم بشکنه؟

خدایا چرا دارم تلاش می کنم که اونشب یعنی شب تولد الهه از همه زیباتر باشم مخصوصا از الهه... مگه من نمی گفتم بهتر سورن پیش الله باشه دست از سر من برداره... اما حالا وقتی از خونه میره بیرون همش... میگم نکنه بره پیش الهه... باز من چرت گفتم اصلا بره که چی؟ بیخیال

بابای سورن حالش بهتره آوردنش خونه اما پرستار خصوصی داره هنوزم نمیشه به بهبودش و حال خوبش... امیدوار بود... سورن دیگه هم بیمارستان میره هم سه روز در هفته مطبه

چند بار شبنم از سورن و الهه واسم عکس آورده دختره خجالت نمیکشه این دو تا رو تعقیب میکنه اصلا... شاید همین عکسا حرص من و در میاره

حالا هم که داره زر و بیم مهمونی رو در ماره ببینه چه خبره قراره اون روز من به سورن بگم تولد دوستم ه و کلا خونه شبنم اینا باشم که از خونه شبنم اینا بریم آرایشگاه و آماده شیم... هنوز شبنم نتونسته آمار کلی در بیاره... راستی شبنم می گفت طبق تعریفای الهام فهمیده الهه می دونه سورن ازدواج کرده اما سورن گفته می خوامیم توافقی جدا شیم... واسه همینم هست که الهه قبولش کرده... حالا اونروز شبنم گفته تو مهمونی... اصلا به روی خودم نیارم که سورن و میشناسم

من: واقعا؟

شبنم: اره بابا به جان تو... سورن همه وسیله هاش و خریده اما تا اونجایی که من می دونم سورن نمی دونه الهه اونشب می خواد نامزدیشون و اعلام کنه... البته الهام می گفت سورن از خداهشه اما گفته تا بعد از طلاق... باید صبر کنی

!!!من: تو دلم یکم ناراحت شدم... اما به روی خودم نیاوردم و گفتم چه جالب

شبنم: آره جالب ترم میشه وقتی جلو توی بی بخار نامزدیش با یکی دیگه اعلام شه... یعنی تو فقط می خواستی شناسنامه سیاه شه آره؟

من: اشکال نداره من که نمی تونم هیچوقت زنش باشم بلاخره اونم باید سر و سامون بگیره دیگه واقعا باید این مسخره بازی تموم شه اونروز مامانش میگه فکر بچه باشین اونوقت ما هنوز یه شب کنار هم نبودیم... انقدرم شناسنامه شناسنامه نکن... بهتر از هیچیه... فقط احساس بدی دارم می گم نکنه به خاطر خودخواهی... خودم اونم بدبخت کردم

شبنم: اووووووووووووووووووو مامانش چه عجله ایم داره تازه دو ماه شده... بین نوشی اون خودش برای راحت شدن از دست پدر و مادرش از خداهش بود حالا باباشم که به تو گیر داده بود اونم گفت می گذره دیگه اون اگه ناراضی بود اون نامه مسخره تو رو امضا نمی کرد... در ضمن تو که خودت و ننداختی بهش و گولش بزنی تو اصلا نداشتی اون بهت دست بزنه تا بعد تعهدی به وجود بیاد... می گم راستی این بهت خرجی اینا میده؟

...من: بحث چه ربطی به این داشت بله که می ده

شب‌نم: حالا از تو لک بیا بیرون... بینم صبحونه خوردی؟

...من: آره خوردم... تو چی؟ برات آماده کنم همه چی هست

شب‌نم: آره یه لیوان نون و یه لیوان شیر خوردم اما باز احساس می کنم گشمنه الان با میوه خودم و سیر می

...کنم... چقدر موزاتون گندست به قول بابام اینا آمپولین ازین آشغالا نخورید

من: شب‌نم فهمیدی چی گفتم؟ صبحونه چی خوردی؟ یه لیوان نون؟؟//؟؟//؟؟

...شب‌نم: حالا من خودم و نباختم به رو خودم نیاوردم سوتی دادم تو هی سوتیه مار و بگیر آبرو که نداری

من: باشه بابا ببخشید... من آماده ام بخور بریم خرید بینم می خوامیم چه کار کنیم... من می خوام موهام و

فر کنم... مو متری هم می خرم که یه مدل باز و بسته ناز واسم در بیاره... چندتا موی صورتی هم می خرم

... که قاطی موم کار کنه این مویی که می گم طبیعی به نظر میرسه به رنگ موی منم خیلی میاد

شب‌نم: آره خیلی بانمک میشه... فقط نوشی باید دو دست لباس بیاری چون من فقط فهمیدم لباس این دختره

...آبیه ممکنه کوتاه باشه ممکنم هست بلند باشه

...من: بین می خوامی من اصلا نیام؟ با کی دارم رقابت می کنم؟ بیخیال

شب‌نم: نوشی رو مخی و تو مخی رو با هم میریا میزنم ریختت و عوض می کنما دوباره برگشتیم سر آجر اول؟

...من: خونه اول

...شب‌نم: همون حالا... بیا اصلا موزم نمی خورم بین چه کار می کنه بیا بریم

من: بیا موزت و بخور بعد میریم اصلا ببخشید... شب‌نم نیای تو بازار آبروی من و بیریا بین بیا بخور خواهش

...می کنم

...شب‌نم: نمی خوام فوقش اگه دیدم خیلی دارم میسوزم مثل اوندفعه برام یه موز می خری تا بخورم

من: شبنم به خدا وسط خیابون زشته اونم با اون طرز خوردن تو چجوری اونقد تو دهنه جا میدی؟

...شبنم: چجوری نداره عزیزم مثل آدم

...من: به خدا اگه آدم اونجوری بخوره

شبنم: بی ادب بی تربیت... تربیت خانوادگی نداری که... دوستم دوستای قدیم من کی به دوستانم گفتم آدم نیستی

من: حرفشو قطع کردم گفتم: شبنم جان من غلط کردم شما کوتاه بیا... دیگه سوار ماشین شدیم و رفتیم که ... واسه جشن جمعه خرید کنیم

وای امروز پنج شنبست... دیگه باید کم کم به سورن بگم واسه فردا نیستم برم تو پذیرایی داره سریال ... میبینه

...چایی ریختم و رفتم نشستم رو مبل روبه رویش یه نگاه به چایی خودش ویه نگاه به نسکافه من انداخت ... سورن: منم نسکافه دوست دارم

...من: خوب برو واسه خودت بریز

یه جوری نگام کرد دلم واسش پر کشید مثل این بچه دو ساله ها جانم...رفتم و واسش ریختم و گذاشتم رو ... میز

...سورن: ممنون خانم مهربون

...من: خواهش می کنم... داشتم با لیوان نسکافم بازی می کردم

...سورن: چه خبرا چه کار می کنی... دیروز ت و و شبنم و تو بازار دیدم

من: وای چه عالی خودش بحث و پیش کشید... ژاره فردا تولد یکی از دوستانه می خوام برم جشن تولد رفتم ...لباس بخرم

...یهو سورن سیخ نشست

سورن: جشن تولد؟ کجا؟

من: منم فهمیدم شک کرده اگه آدرس خونه الهام اینا شرق بود آدرس غرب و دادم و آخر هر کدوم می...
گفتم باز دقیق نمی دونم می دونی که شبنم درست حرف نمیزنه که آدم بفهمه

...سورن: خوش بگذره... منم فردا جشن تولده دوستم دعوتم اما اصلا دلم نمی خواد برم

...من: چرا برو منم که از صبح نیستم

سورن: بابا خیلی گرم گرفته خیلی سعی کردم بیچشمش نمیشه.. من عادت ندارم با دوست دخترای دیگه...
انقدر زیاد بمونم اما این یکی واقعا غیر قابل کنترل من و گرفته تو دستش عین موم

من: جای تعجب داشت برام از یه طرف داشت برام درد و دل می کرد از یه طرف حرفایی میزد که با
حرف الهام اینا ضد و نقیض بود یهنی فهمیده من فهمیدم داره خرم می کنه... رو بهش گفتم... ما که چند
...وقت دیگه جدا میشیم اگه دختر خوبیه شرایطت رو بهش بگو، بگو صبر کنه بعد از طلاق ما ازدواج کنید

سورن: یه نگاه ناراحت به من انداخت بعد گفت: اتفاقا بعد از گیرای زیادی که داد گفتم باید تا بعد از طلاق
...زنم صبر کنه

من: نسکافه و تموم کردم رو بهش گفتم سورن من میرم بخوابم شاید دیگه صبح نینمتم از صبح میرم خونه
...شبنم اینا

سورن: شایانم هست؟

...من: تو دلم ازینکه حساسه کله قند آب مکردن

...من: صبح میره کوه با دوستاش

...سورن: چه آماری هم داری

...من: برای اینکه راحت تر باشم از شب‌نم پرسیدم شب خوش

...سورن: شب کی از تولد بر می‌گردد

...من: نمی‌دونم ممکنه دیر شه اگه دیر باشه خونه شب‌نم اینا می‌مونم... انقدرم ادای باباهای نگران و درنیار

...سورن: تو گردن ما مردا یه رگی هست به نام رگ غیرت

من: از تو اتاق گفتم لابد الانم باد کرده‌ها؟

...سورن: یه همچین چیزایی

...من: جای بدی نمیرم آقای بابا... شب بخیر

ایششش چه دم از غیرتم میزنه... خوب بزارید براتون بگم چی شد با شب‌نم آرایشگاه لاوین وقت گرفتیم همیشه جزء بهترین آرایشگاه تو تمام آرایشگاه‌ها... موهام همون مدلی میشه که بهتون گفتم آرایشگر موافق بود بهش گفتم گفت خودش وسیله‌های لازم و میخوره... آرایشمم که با خودش بهم پیشنهاد داد برام لنز بی‌رنگ دور مشکی بخره که یه حلقه مشکی دور مردمک چشم درست شه منم قبول کردم... خلاصه ازش... بهترین کار و خواستم البته اونم کم نداشتا 300 تومن طی کرده

لباسام دو دست لباس خریدم جفتش نقره ایه خیلی قشنگن یکیش مدل نخلیه (مدلایی که جلوش کوتاه و پشتش دنباله دار و بلنده... و بالا تنشم دکلتست... یکی دیگه از پیراهنامم که بلنده و سنگین تر اونم نقره ایه تا پایین باسن تنگه و بقیش یهکم کلوش میشه بیشتر تز اروپایی داره اونم دکلتست... جفت پیراهنا محشرن و به رنگ پوستم میاد و رنگ گندمیه و نمکیه پوستم و بیشتر به رخ می‌کشه... کفشامم که جلو بازه نقره ای سفیده بیشتر تز صندل داره و اکنارا بند میخوره تا زیر زانومم بسته میشه... اگه اون پیراهن نخلیه که از جلو کوتاهه رو بپوشم محشر میشه... حتی اگه زشتم باشی اون پیراهن قشنگت میکنه... خوب دیگه بخوابم فردا باید چشمام زیادی استراحت داشته باشه... من یه عادت دارم هر چی بیشتر بخوابم چشمام و صورتمم

(!!!افوقالعاده تر به نظر میرسه... (میبینید به چه روش‌هایی خودم و خوشگل می‌کنم؟

وای شب‌نم دلشوره دارم... می‌فهمی چی میگم؟

...شب‌نم: آره عزیزم انگار که تو دلت گریه می‌شورن

...من: به همون رخت شستن قانع بودما

...شب‌نم: گفتم پیاز داغشو پیاز سوخته کنم بهتره

من: دیوونه... شب‌نم می‌گم مطمئنی قشنگ شدم؟

...شب‌نم: آره وای نمی‌دونی نوشی خیلی خوردنی شدی به همه پسرا حق میدم امشب دور ورت باشن

...من: خوردنی یعنی چی خجالت داره

شب‌نم: ببینم تو با آینه آشنایی داری؟

من: وا سوال بود که پرسیدی معلومه آره چطور؟

...شب‌نم: برو جلو آینه خودت و نگاه کن می‌فهمی چی می‌گم

من: دیوونه حالا کی میرسیم؟

شب‌نم: تا نیم ساعت دیگه میرسیم خیلی دیر کردیم می‌خواستم از اول اونجا باشیم... حدودا یک ساعت و نیم

...دیر تر میرسیم

دیگه حرفی زدن نشد... منم به بیرون خیره شدم ... یکم دلشوره دارم... آرایشگر واسم کم نذاشته از مدل

موهام تا میکاپم... موهام حلقه‌های درشته که نصفش جمع شده بالا نصفش ریخته و مشای صورتید که

واسم زده بین موهامه و اصلا مشخص نیست از اونجایی که جلوی موم خیلی بلنده همه کج فرشته ریخته یه

طرف سمت دیگه هم همون مدل فر رفته عقب و با بقیه جمع شده... پیراهنم بریم اونجا ببینم چی به چیه

یکی و انتخاب می‌کنم دیگه... از اینکه سورن اینجاست کنار یه زن دیگه ناراحتم... نمی‌گم عاشقشم اما بهش

..بی احساسم نیستم حتی این احساسم و حس ناراحتیم و به عادتیم ربط میدم

...شب‌نم دستم و گرفت از فکر اومدم بیرون

شب‌نم: اخمات و باز کن دختر اگه اینجاییم برای مقایسه تو با الهه نیست چون تو سادتم از اون قشنگتره..
 اینجاییم چون به سورن بفهمونی غیرتی که ازش دم میزنه فقط واسه زنا نیست اگه حفظ آبرویی باشه اون دو
 طرفست اگه بی حیایی هم باشه دو طرفه... تو فقط جشن تولد دعوتی و یکم بیش از حد به خودت رسیدی
 همین... حالا آرامشت و حفظ کن یه لبخند ملیح و ژکوند از همونا که کلی مرده میده بزن که رسیدیم... پیاده
 ...شو دختر

... (من: یه لبخند زدم گفتم باشه بزن بریم مای هانی (عسل من

... شب‌نم: آورین آورین

... من: شب‌نم آفرین بگو عزیزم... تر و خدا این پارسی ما رو خراب نکن

... شب‌نم: خیلی خوب بابا خان تعصب لبخندات پررنگ تر

زنگ و زدیم با گفتن شب‌نمه شب‌نم در وباز کردن... و رفتیم داخل ماشین سورن بود خاک عالم این نبود میل
 ... به رفتن جشن تولد نداشتن... بیخیال دلم خوش بود شاید نیاد اما به روی خودم نیاوردم

... شب‌نم: نوشی جان لبخند

... من: خیلی خوب تو هم

رفتیم داخل... الهام از مون استقبال کرد و راهنماییمون کرد به طبقه بالا الهه و سورنم داشتن وسط میرقصیدن
 :و سورن اصلا من و ندید لباس الهه اصلا قشنگ نبود اما خوب بلند بود وقتی رفتیم بالا به شب‌نم گفتم

... من: شب‌نم میخوام لباس نخلیه (همون که جلوش کوتاهه) و بپوشم

... شب‌نم تصمیم گرفتی حسایی بزنی تو پرش الهه و حال سورن و بگیریا

... من: اره دیگه ما اینیم

... شب‌نم: تا حالا که اون وبدی الان شدی این

...من: تو هم با این حرف زدنت

بعد از تویض لباس با شبنم رفتیم با احتیاط با اون کفشام از پله ها اومدم پایین هنوزم داشتن میرقصیدن
...الهام اومد استقبالمون و بعد از کلی تعریف کردن از من و کمی هم شبنم ما رو برد به همه معرفی کرد

تو یه جمع که بیشتر پسر بودن

...الهام: خوب بچه اینا هم دوستا و هم دانشکده ایای من

رو به من

...الهام: ایشون نوشناز و روبه شبنم ایشونم شبنم

یکی از پسرا: منم سینا هستم از آشنایی باهاتون خوشوقتم و با شبنم دست و داد و دستشو گرفت سمت من
نمی خواستم دست بدم اما امشب فرق داره دستم و با یه حالت لوند و عشوه بردم جلو و یه دست دخیلونه
...بهش دادم

من: منم همینطور وبقیه هم به همین ترتیب که بهزاد و آرمان و امید و امیر علی بودن معرفی شدن خلاصه
همه معرفی شدن تا اینکه رسیدیم به سورن و الهه همون موقع سینا گفت نوشناز جان من عاشق این آهنگم
...اگه افتخار میدی یه دور برقصیم

...من: حتما فقط صبر کن یه سلامی به الهه خانم و نامزدشون بدم بعد

...سینا: حتما گلم

الهام ما رو هم معرفی کرد و من خیلی ریلکس و راحت به سورن دست دادم و اظهار خوشوقتی و خوشبختی
وبا هم کردم... واقعا دیدنی بود... جوری ماتش برد که الهه اگه برای حفظ ظاهر نبدو من و با اون کفشای
مثل نردبونش از خونه بیرون می کرد... خلاصه ما یه دوری هم خیلی قشنگ با سینا رقصیدیم بعد نشستیم
...شبنم پاشد بره برام یه شربتی چیزی بیاره که سورن نشست پیشم

...سورن: که تولد طالقانی جنوبیه دیگه آره؟ تو دهات ما که به اینجا می گن گوهر دشت

من: شبنم درست آدرس نمی داد... نمی دونستم الهه ایی که قرار بود بیاریش تو خونه و عقدش کنی این خانم باشن... مبارکه اما بهت میومد خوش سلیقه تر باشی... نترس من نمی گم که تو شوهرمی اینا اصلا نمی... دونن من ازدواج کردم

...سورن: بهتره حلقه و بندازی دست چیت حوصله ندارم این پسره دور و برت بیلکه

...من: من که حوصلم زیاده تازه داره بهم خوش میگذره چرا که نه

سورن: نوشناز کاری نکن اینجا با آبروی هر دو مون بازی کنم پا شو برو یه لباس پوشیده تر بپوش... اصلا نه... پاشو برو خونه

...من: چه کار می خوای بکنی اول آبروی خودت میره عزیزم

...سورن: نوشناز پاشو برو لباست و عوض کن

...من: نج همیشه خودم خیلی این و دوست دارم

...سورن: پس انتظار هر کاری و از من داشته باش

همون موقع سینا اومد سمت من

سینا: نوشناز افتخار یه دور دیگه رقص و میدی ؟

و بعدم دستش و آورد جلو که من دستشو بگیرم و بلند شد من همین کارم کردم و بلند شدم اما لحظه آخر... که اومدم برم سورن دستم و گرفت و رو به سینا گفت نوشناز نمی رقصه شما هم بفرما

سینا: خودشون که میلشونه... شما چه کاره ای؟

سورن بلند شد فهمیدم الان یه دعوای حسابی داریم اما یهو الهه اومد و سورن و با خودش برد و خیال همه رو راحت کرد... شبنم که با امیر علی که از ظاهرشم میشد فهمید پسر با شخصیتیه گرم گرفته بود...

خلاصه یه دوری ساده با سینا که پسره واقعا خوش قیافه ای هم بود رقصیدیم... و بعدم رفتم پیش شبنم که
...اونم تازه نشسته بود نشستم

...شبنم: حسابی خوش می گذره ها با این آقایون خوشتیپ

...من: اوهوم اما ته دلم راضی نیست

..شبنم: ته دل و بی خیال سرش و بچسب

...من: دیوونه

شبنم : والا راست می گم... می گم نوشابه این پسره رو دیدی چه قدش هیکله؟

من: چی؟

شبنم: ببخشید هیجان زده شدم ، جو من و گرفت خواستم بگم چه قد و هیکلش قشنگه اما یهو یه چی دیگه
...از دهنم اومد بیرون

یه کم خندیدیم و گفتم: آب پرتقال می خوری؟ بیارم؟

شبنم: می گم همیشه از اون الکلیا یه کم بخوریم؟

...من: نه عزیزم... اونا تیچرزِ خیلی سنگینه واست زود چپ می کنی

...شبنم خدا نکنه بی ادب... باشه واسه منم آب پرتقال بیار

رفتم یه آب پرتقالی چیزی بیارم که سورنم اومد کسی هم که کنارمون نبود خیلی راحت آب پرتقال و از رو
...سینم ریخت پایین که لباسم کلا نارنجی شد

...سورن: جووونم این آب پرتقال خوردن داره

...من: با یه جیغ خفیف گفتم احمق چه کاری بود کردی

...هیچ کس حرفم و نشنید اما از جیغم همه ساکت شدن و صدا قطع شد

...الهه: ای وای سورن خواست کجا بود... بیخشید نوشناز جان

شبم: اشکال نداره نوشناز چون نمی دونست محیط چطوره دو دست لباس آورده نوشناز جان برو اون لباست و بپوش... الهام اگه میشه حمو م وبهش نشون بده ... بعد آروم بهم گفت کلا خودت و نشوریا فقط گردن به پاینت... معلومه از عمد اینکار و کرد اما نمی دونه تیرش خورده به سنگ و اگه این لباس خراب... شه یکی بهترش و داری برو زودم بیا

آقا، خانم خلاصه ما رفتیم بالا و خودمون شستیم و لبای بهتر پوشیدیم عطر جیسی کوتر که عطر جدیده جدیدیه و خوش بو هم هست و رو خودمون خالی کردیم که حسابی حال سورن خان جا بیاد... بعدم یه دور پت رو صورتم زدم که یه وقت خدایی نکرده ماسیدگی جایی وجود نداشته باشه و بعد از تجدید رز با کلی... عشوه رفتم پایین

:سینا از همون جایی که نشسته بود گفت

...سینا: نوشناز چه بهت میاد بابا تو که تکمیل اومدی اینجا

اومد و چند تا پله مونده بود برسم پایین دستم و گرفت داشت می بوسید که سورن پرتش کرد و منو خیلی... محترمانه بدون خداحافظی و بدون لباسی از مهمونی برد بیرون و بازم خیلی محترمانه نشوندن تو ماشین

من: ولم کن دیوونه چکار می کنی؟ بزار برم... با ریموتی که دستش بود در باز کرد و سینا که اومده بود دنبالمون نتونست مار رو بگیره فکر کنم الان واسه همه علامت سوال که ما دوتا چه کاره هم میشیم... آخی الهه قسمت نشد نامزدیش و اعلام کنه وای خدایا من و ببخش... نمی خواستم اینطور شه... سورن یه جا وایساد کتش و در آورد گفت بپوش وقتی نپوشیدم چنان دادی زد گفت بهت می گم بپوش که فکر کنم روحم از تنم جدا شد می خواست از سقف ماشین فرار کنه اما خوب به بن بست خورد و برگشت سر جاش... خلاصه ما کت و پوشیدیم سورنم رسید ماشین و پارک کرد پیاده شد اومدم پیادهشم که زودتر از... دستش فرار کنم درارد و قفل کرد اومد سمت من دوباره درارو باز کرد و به بنده گفتن پیاده شو

من: این چه طرز رفتارها اصلا من پیاده نمیشم... اصلا می خوام برم پیش شبنم... دختر بیچاره اونجا تنها موند... دستم و گرفت آنچنان محکم که گفتم الان قطع میشه... و هر جور که بود من و رسون واحد خودمون... در و قفل کرد و اومد سمتم

سورن: می دونی با احساس و غیرت کسی بازی کردن یعنی چی؟ د نه د نمی دونی اگه می دونستی که... همچنین غلتی نمی کردی... دختر به وقیحی تو ندیدم

...من: منم پسر بع بی غیرتی تو ندیدم که زن داره و میره جشن نامزدیش و با کسی دیگه اعلام کنه... سورن: تو که از همه چی خبر داشتی آمارا هم که بهت میرسه پی باید بدونی که من روحم خبر نداشته... اومد سمتم و یه بازوم و گرفت گفت

...سورن: اما نوشناز بد کردی از کار امشب نمی گذرم

بعدم با دستش که پشتم بود زیپ پیراهنم و باز کرد و صورتش وبه صورتم نزدیک می کرد و کم کم به لبام... خیره شد

منم که تقلا می کردم از دستش آزاد شم اما چه زوری داشت لامصب سخت بود از دستش خلاص شم اما باید سعیم و می کردم شاید فایده ای داشت... کم کم اومد نزدیک و نزدیک تر و خیسی زبونش و که... میکشید دور لبام حس میکردم وایی خدا نه

وای اگه باهام کاری کنه می فهمه دختر نیستم... وای خدایا اگه بهم بیشتر دست بزنه دیگه نمی تونم خودم و... جمع و جور کنم چه کار کنم؟ وای وای ذهنم بهم کمک کن من چکار کنم

سرم و بردم جلوتر یه لبخند محو کنج لباش نشیت فکر کنم فکر کرد من می خوام همراهیش کنم و دیگه نرم شدم اما لبام و کشیدم رو لباش و از همونجا سُر دادم سمت گردنش و تا اونجایی که قدرت داشتم گاز گرفتم اون که دردش اومده بود دستاش و ول کرد منم اومدم فرار کنم تو اتاق که پیراهن اومد پایین و گیر... کرد زیر پام نزدیک بود که دوباره با دماغ پیام رو زمین مه آقای فرشته نجات سورن خان بنده رو گرفتن

...سورن: کجا خانم کوچولو... بودیم در خدمتون

من: خدمت از ماست نه دیگه مزاحمتون نمیشم... برگشتم سمتش که ببینم چه خبره... دیدم با حرف من یه لبخند گل و گشاد زده اما تا دید دارم نگاهش می کنم گفت

...سورن: این چه کاری بود؟ نکنه سادیسم داری

من: نمی دونم شاید داشته باشم... سورن ول کن دستمو خوابم میاد

سورن: امشب پیششش بنده باش... در ضمن اشکال نداره منم یه کمکی سادیسم دارم... البته یه نموره... صدات برام کافیه... که اونم با بی رحمیه تموم به دستش میارم

بعدم من و با خودش کشید سمت اتاقی که تخت دو نفره داره پیراهنم خودش تا نصفه ها درومده بود وقتی پرت شدم بقیشم درآورد منم که با حرفا تا حد مرگ ترسیده بودم ازینورم خودم مشکل داشتم برگشتم سمتش و با گریه گفتم

من: سورن تر و خدا با من کاری نداشته باش خواهش می کنم سورن تر و خدا نه نه جلو نیا خواهش می کنم... تو قول دادی امضا دادی و بعدم به حق افتادم

اومد جلو و نشست رو تخت کنارم سرم و گرفت تو بغلش و منم تو بغلش همینجور مثل ابر بهار اشک... میریختم

سورن: شش خانمم باشه کاریت ندارم که عسلی خانم فقط می خواستم بترسونمت همین... بسته دیگه ساکت... به خدا کاریت ندارم

...من: خیلی بدی به بابام می گمت

...سورن: ای بچه ننه... این چه طرز حرف زدن نمی گی خوردنی میشی می خورمت

من: سورن هیچوقت، هیچوقت به من نزدیک نشو باشه؟ قول میدی؟

سورن: باشه بهت نزدیک نمیشم... اما قول نمیدم شاید یه روزی خودتم خواستی... اگه یه باردیگه ازین کارا
...کنی قول میدم رسما شوهرت شم

وقتی سرم رو شونه هاش بود احساس می کردم یه تکیه گاه دارم یکی که از کوه هم مقاوم تره... یه حسی
داشتم یه حس خیلی قشنگ این و همه خانما میفهمن و میدونن وقتی سرت رو شونه کسی، کسی باشه که
دوشش داری چه حسی داره... آره من دوشش دارم تا حالا خیلی سعی کردم پنهانش کنم اما من دوشش
دارم بهش عادت نکردم... عاشقش نیستم فقط میدونم دوشش دارم... کاش میشد مال من باشه اما حالا که
...نمیشه باید خودم سر و سامونش بدم

...سورن: نوشنازی خوابت برد

من: دوباره یکم آبغوره گرفتم تا هم بفهمه بیدارم هم من و از رو شونه هاش بلند نکنه... حلقه دستاش که
...دورم بود و محکم تر کرد

...سورن: ای بابا دیگه گریه نکن دیگه عذاب وجدان میگیرما... می خوام باهات حرف بزنم

...من: باشه... بابت امشب ببخشید من یکم لجبازی کردم اما خودمم ته دلم راضی نبود

سورن: دیگه راجع بهش حرف نزن... حالا هماین پتو رو بیچ دورت برگرد پشت من موهات و باز کنم واستم
...یکم حرف بزنم

من: وای خاک به سرم اصلا حواسم نبود بنده فقط ببخشیدا با لباس سبکی نشستم پیش ایشون آخه لباسم
کاپ داشت نیازی نبود چیز اضافه ای ببندم... با خجالت گفتم ببخشید و پتو رو پیچیدم دورم و برگشتم
...پشت بهش

سورن: همین لوندیاست دیگه کاری کرده بعد با کلی عشوه و قر معذرتم می خواد... می گم نوشناز هیکلت
...فوقالعادستا

من: همش به خاطر شناست البته از بعد از ازدواجم شنا نرفتم اما خوب می دونی که هیکلی که با شنا کردن
...درست شه هیچوقت حالتشو از دست نمیده

...سورن: آره بر عکس بدنسازی دیگه

...من: اوهوم

:یکم سکوت بینمون شد و سورن بعد از چند دقیقه سکوت در حالی که سنجاقای موهام و باز می کرد گفت

سورن: نوشناز آگه بگم من دوست دارم آگه بگم دیگه مثل اولای نیستم آگه بگم تو رو به خاطر خودت میخوام آگه بگم جنسیتت واسم مهم نیست باور می کنی؟ آره/؟ نوشناز آگه بگم دیگه سورن سابق نیستم... و حاضرم حتی بهت دستم نزنم فقط خانم خونم باشی قبول می کنی؟ باورم می کنی؟

...سکوت

سورن: چرا حرف نمیزنی /؟ نوشناز نمی گم از اول با یه نگاه عاشقت شدم... الانم عاشقت نیستم اما واسه من دوست داشتن خیلی مقدس تر از عشقه... احساس تو تو وجوم ریشه کرد یعنی ذره ذره ریشه کرد و رشد کرد... هیچی ازت نمی خوام حتی همین چیزی که تو ازش می ترسی و منم دلیلش و نمی دونم... حتی بهت قول میدم دوست دختری هم نداشته باشم البته به همه دوست دخترام گفتم ازدواج کردم حتی فردا خطی... که سفارش داده بودم آماده میشه... اما الهه پیچیده نشد که تو امشب فرصتت و بهم دادی و ازتم ممنونم

...من: اوخی نازی خدا چقد قشنگ حرف میزنه

نه نوشی تو باید مراقب باشی نه اون می تونه با یکی دیگه خوشبخت شه فکر کردی آگه بفهمه یکی باهات... کاری کرده رفتارش همین باقی می مونه؟ نه معلومه که نه

من: نه سورن دیگه حرفای امشب تکرار نشه بگرد دنبال یه زن یه زنی که بتونه باهات زندگی کنه... بعدم پا شدم و پتو رو انداختم و رفتم تو اتاقم در و قفل کردم... و رفتم حموم زیر آب بودن اعصابم و راحت می کرد احتیاج داشتم گریه کنم احتیاج داشتم سبک شک این چند وقت خیلی درد داشتم... صدای سورن و میشنیدم... که داد میزد لعنتی چرا... حداقل بگو چرا

بیخیال صدای سورن که کم کم قطع میشد وان و پر از شامپو بدن هوگو که بوی واقعا خوبی داره کردم و

...خوابیدم توش

فکر کنم دو ساعتی تو حموم بودم بله درست فکر کردم اومدم بیرون ساعت 1.30 نصف شب بود... لباس پوشیدم و رفتم بیرون از اتاق یه کم شیر کاکائو خوردم... سورنم اومد بیرون تو تاریکی زیاد معلوم نبود اما موهای پریشونش دیده میشد... اومد سمتم و موهام و که از حموم اومدم و نبسته بودم از پشت گرفت و کشید که سرم اومد بالا

سورن: گوش کن لعنتی من طلاقتم نمیدم شده نگهت دارم تو این خونه تا آخر عمر عذاب بکشی اما بی... ناموسم اگه طلاقتم بدم تا بری به کاری که نمی دونم چیه برسی

بعدم موهام و ول کرد و رفت تو اتاقش یه کم رو میل پذیرایی نشستم و پا شدم برم تو اتاقم که سورن با یه... ساک اومد بیرون

سورن: چند روزی خونه نمیام ، می تونی به مامان اینا بگی واسه یه عمل یه هفته ای رفتم دبی... حواست باشه حرف دیگه ای از دهنتم بیرون نیاد وگرنه منم حرف واسه گفتن زیاد دارم... از این به بعد من می دونم و تو نوشابه خانم بچرخ تا بچرخیم... صد تا خوشگل تر از تو واسه من هست اما خوب من وقتی هوس یه... چیز بزنه به سرم باید مال من باشه حتی تو که از راه ابراز عشق خام نشدی

...بعدم رفت بیرون و در محکم بست

هه خدایا مثل پسر بچه های تخس میمونه قشنگ معلومه از اینکه دست رد به سینش زدم ناراحته ها اما باز به روی خودش نمیاره و میگه می خواد ثابت کنه حرفاش دروغ بوده بیخیال من که می دونم این حقیقت زندگی و بفهمه رفتارش و دوست داشتنش از بین میره پس ناراحتیه الانش بهتر از طوفان بعد از... فهمیدنشه

ای خدا!!!!!!!!!!!! این کیه خوب میبینه در و باز نمی کنه برم دیگه کی اجازه داده از پایین بیاد بالا؟ لابد سورن... مگه کلید نداره

اومدم بابا... معلوم نی کیه اول صبحی دستش و از رو زنگم بر نمیداره... در و باز کردم بله بله؟

شب‌نم: اوه خاله خرسه هم اینقدر نمی خوابه ، چه خبرته؟ چرا اینقدر می خوابی؟ چه خبر دیشب جرعت... نکردم بهت زنگ بزنم سورن شکاره شکار بودا بیا اینم لباسات

نوشابه کجایی من اومدم تو خونه ها چیه چرا دم در وایسادی اونجوری نگام میکنی؟ مگه شمر ذول نمی... دونم چی چی دیدی؟ ذوالجوشن بود؟ آره اون و دیدی
من: خجالت نمیکشی؟ نمی گی تو خواب سخته می کنم؟

شب‌نم: نه بابا تو تا ما رو سخته ندی خیالت راحت نمیشه... بیا نوشی جون من بگو چی شد؟
من: اول تو بگو اونجا چی شد؟

یهو شب‌نم با جیغ گفت نشین نشین... منم ترسیدم سر پا شدم گفتم چیه چرا؟ چه خبرته؟

شب‌نم: برو سر و صورتت و بشور... بیتربیت کثیف... مگه نمی دونی شیطون شبا میاد رو صورت آدمما ما آدمما هم صبح برای اینکه روش و کم کنیم صبح صورتمون و میشوریم بهد شیطون میره تو چاه آب بهد در آخر... میرسه به فاضلاب

من: حرفش قطع کردم گفتم وای وای شب‌نم نمی خواد حالا چرخشم واسم تعریف کنی... باشه تو پاشو برو یه... چی آماده کن بخوریم منم برم یه بلایی سر موهام و این شیطونن صورتم بیارم

شب‌نم: نوشابه هم نوشابه های قدیم اونا حرفم نمیزدن تکنولوژی اینقدر پیشرفت کرده نوشابه های الان... دستورم میدن

....من: شب‌نم امروز اصلا تو مود شوخیای بی مزه و آبکی تو نیستما

شب‌نم: ایشششششششششش... پس تو هود چی هستی شما؟

من: شب‌نم منم مود نه هود وای خدا بعدم دیگه وای نستادم ادامه حرفاش و بشنوم رفتم دستشویی و صورتم و شستم بعدم موهام و شونه کردم و بع از تعویض لباس نشستم پیش شب‌نم که واسه خودش شیرینی و شیر کاکائو آورده بود یه چشم غره بهش رفتم و رفتم واسه خودمم آوردم

...من: اول تو بگو دیشب که سورن من و آورد چی شد

...شب‌نم: نه... زرنگی؟ اول تو بگو بعد من

...من: تا نگی نمی گم

...شب‌نم: لا مصب... چه جیگریه پدر سوخته

من: فکر کردم الهه رو می‌گه شیر کاکائو رو گذاشتم زمین گفتم کی؟

شب‌نم: تو دیگه بیشرف، چی زدی به این صورتت نوشی یه ماچ میدی؟

...من: شب‌نم پاشو از خونه من برو بیرون

...دید اوضاع وخیمه منم اعصاب ندارم

...شب‌نم: ببخشید من غلت اضافه کردی، من چیز خوردی

من: زهر مار... می گی یانه؟

...شب‌نم: بیتریت زهر مار تو لوزالمعدت

من: هر وقت رفتی درم پشت سرت ببند بعدم پا شدم برم تو اتاقم

...شب‌نم: نه مثل اینکه اوضاع قرمز-وخیمه... بیا بگم

...برگشتم نشستم سر جام و بهش نگاه کردم

نوشتارم میشی خانمم؟ خانم خونم؟ میشی؟ میشی قربونت برم؟ حرف طلاق و نمیزنی؟ هر شرطی هم

داشته باشی نوشته میدم قول میدم...حالا چی می گی؟

تو که رفتی همه به من نگاه کردن منم گفتم زن و شوهرین و کلا همه چی رو گفتم البته نه همه چیا فقط

اینکه زن و شوهرید و یکم لج و لجبازیتونه...همین... بعد همه به الهه خمصانه و به چشم زندگی خراب کن

مادرش شوهر: سلام... بلاخره ما صدای گرم شما ور شنیدیم یه زنگ نزنیاووو

...من: مامان

:حرفم و قطع کرد گفت

مادرش شوهر: می دونم می دونم لازم نیست بگی درس داشتی امتحانا بود یا حالا هرچی... شبشام بیاین

...اینجا

...من: مامان سورن نیست یه هفته ای واسه یه عمل رفته دبی

...مادرش شوهر: وا خوب تو رو هم میبورد... پاشو بیا اینجا

...من: نه مرسی مامان خودمم مهمون دارم شبنم اینجاست

...مادرش شوهر: خوب با مهمونت بیا مارد

...من: مرسی حالا ببینم چی میشه شاید فردا پیام پیش شما

...مادر: قدمت روی چشم دخترم... مراقب خودت باش خداحافظ

...من: چشم حتما... ممنون... خداحافظ

...شبنم: آرزو به دل موندم یه بارم با من اینطوری حرف بزنی

...من: منم آرزو به دل موندم یه بار تو رو جدی ببینم که بتونم همینطور باهات جدی حرف بزنم

...شبنم: انقدر جتی جتی نکن... من عمرا باهات سوار جت بشم

...من: بیا اینم نمونش

...شبنم: با ادای گریه گفت: بیا بعد از این همه رفاقت موش آزمایشگاهیتم شدم

امروز 8 روز از رفتن سورن گذشت هنوز نیومده به همه گفتم چند روزی دیرتر میاد دارم کم کم نگرانش میشم به بیمارستانم زنگ زدم گفتن ده روزی مرخصیه پس 2 روز دیگه میاد اما باز یه کم نگرانم... این چند روز دو روز خونه مادر شوهرم بودم دو روزم خونه بابا اینا بقیشم خونه خودمون... شبنمگ ه گذاری... میاد پیشم و با حرفاش بعضی وقتا شادم می کنه بعضی وقتا رو مخمه

...شبنم: دروغ میگه من همش شادش می کنم... من نبودم تا حالا پترس شده بود

...من: شبنم جان دپرس

...شبنم: حالا همون

...من: از دست تو!! شبم لطفا دیگه وسط فکر کردنم نیا

...شبنم: عاقبت هر کی که بلند فکر میکنه همینه خانم طلا

وای وای خدایا چرا از درون یه طوری شدم... سورن اومد... خودم ماشینش و از پنجره دیدم داشت بیرون پارک می کرد می آورد تو پارکینگ... چه استرسی گرفتم!!! سر وضعم خوبه... صدای کلیدش که انداخت تو... در و شنیدم وایی در باز شد... بلند شدم

من: رفتم جلو تر و گفتم سلام و رفتم جلوتر نزدیکش... (اون همه دعوا یادم رفت فقط ذوق دیدنش بود که (کل وجودم و گرفته بود تموم دلخوریا و اخم و تخمام وقتی دیدمش دود شد رفت هوا

سورن: سلام،

همین خیلی سنگین سلام کرد و رفت تو اتاقش... اگه اونم من و دوست داشت دلخوریاش و فراموش می کرد... نه خوب دوست نداره دیگه... من خر و بگو غرورم و شکستم نمی دونم چی فکر کردم که رو اینکه مثل زن و شوهرها با هم سلام و علیک می کنیم و... حساب کردم... تازه می خواستم گلگی کنم که چرا دیر اومدی و یه زنگی بهم نزدی... زهی خیال باطل... غرورم و شکستم کارت بی جواب نیمونه سورتمه خان(

(...این سورتمه و شبنم انداخته تو دهنم

...ولش کن بزار برم تو اتاق یه آهنگی گوش بدم دلم گرفت خیلی بی معرفتی سورن، خیلی

می گن هیچ عشقی تو دنیا، مثل عشق اولی نیست

می گذره یه عمری اما، از خیالت رفتنی نیست

داغ عشق هیچکی مثل اون که پس میزنتت نیست

چه بد تنها شی وقتی هیچکسی همقدمت نییست ، هیچکی همقدمت نییست

می گن هیچ عشقی تو دنیا مثل عشق اولی نیست

می گذره یه عمری اما از خیالت رفتنی نیست

داغ عشق هیچکی مثل اون که پس میزنتت نیست

چه بد تنها شی وقتی هیچکسی همقدمت نیست

چقدہ سخته بدونی اونکه می خواییش نمی مونه که دلش یه جای دیگست و همه وجودش مال اونه

چه بده برای اونکه جون میدی غریبه باشی

بگی می خوام با تو باشم بگه می خوام که نباشی

ول کن حوصله ندارم بقیش و گوش کنم بزار خاموشش کنم، اما راست می گه ها هیچ عشقی مثل عشق اول

(!!!نیست) حالا انگار من چند تا عشق داشتم

اومدم بیرون اتاق داشتم چایی میریختم که سورن اتو کشیده و مرتب از اتاقش اومد بیرون و کنار اُپن وایساد

...سورن: من میرم بیرون... شب برو خونه مامانم اینا منم میام اونجا

...من: مامانت که چیزی نگفت

سورن: زنگ زد به موبایلم... پسر خالم از سوئد اومده امشب مامان دعوتش کرده

...بعدم که رفت بیرون

...اشکال نداره سورن خان یه حالی ازت بگیرم این بیتربیتیات جواب دارن همشون

مامان: سلام دخترم. خوبی؟

من: سلام مامان مرسی... شما خوبی؟ ببخشید دیر اومدم دوستم اومده بود خونمون، از اینورم نزدیکای عیده

...مردم همه بیرون ترافیک دو برابر همیشه

...مامان: اشکال نداره مامان جان بیا، بیا تو کسری (پسر خاله سورن) هم اومده

من: سلام خوبید شما؟

:کسری با یه لحن خاصی گفت

کسرا: سلام... ممنونه شما... سورن نیست؟ نیامد؟

...من: سورن مطبه تا یه ساعت دیگه میاد

بعدم رفتم واسه تعویض لباس، لباسم تنیکه چرم مورچه بود آستینشم تا بالاتر از آرنجم با یه شلوار

یخی...صندلامم که مشکلی بود لاکم صدفی... رفتم پایین و نشستم سرگرم حرف زدن با کسری شدم، مامان

که اجازه نمی ده تو کارا کمکش کنم... با کسری انگلیش حرف میزدیم چون واقعا واسش سخت بود بخواد

پارسی حرف بزنه، بعضی حرفا رو هم اشتباه می گفت... خلاصه ما یه دستی هم شطرنج زدیم تا بلاخره

...آخرای بازیمون بودیم که سورن خان تشریف فرما شدن

خاله سورن ایران نیست به خاطر همینم پسر خالش مستقیما تشریف آوردن خونه خالشون که مادر سورن

باشه... الانم داریم میریم خونه ما سورن یه تعارف الکی زد اما کسری خیلی سریع گفت ممنون باشه میرم

...وسيله هام و جمع کنم

دارم در و باز می کنم سورن و کسری هنوز پایین نیومدن الان به این نتیجه رسیدم که اگه این آقا بیاد اینجا من و سورن چطور از هم جدا بخوابیم هم واسه خودش سوال میشه هم ممکنه به مادر شوهرم (بگه... اوف سورن خدا بگم چه کارت نکنه پسره ی آفتابه پیتیه کم عقل... بی ادب شدیا نوشناز خانوم اونا هم اومدن بالا به کسری اتاق نشون دادم که لباسش رو عوض کنه یکی از اتاقا رو آماده کردم براش... کسری که رفت تو اتاق رفتم پیش سورن که تو آشپزخونه داشت آب میخورد

من: شما مهمون دعوت کردین نره به ماماتون بگه ما جدا می خوابیم؟

سورن: منظور؟

من: منظور نداره که می گم کسی نفهمه؟

...سورن: یه کلام بگو می خوام پیش تو بخوابم دیگه چرا لقمه می چرخونی

من: من حاضرم پیش پسر خاله دوست داشتنت بخوابم اما تو... یکم نگاهش کردم... اما تو اصلا... (خودمم نفهمیدم چه طور این حرف از دهنم درومد اما میدونم حرف درستی نزدم) آنچنان زد تو گوشم که نزدیک... بود بیفتم خودش دستم و گرفت بعدم لیوان و زد زمین خورد کرد

(کسری اومد بیرون و گفت: وات هین؟) چی شد

من: هیچی لیوان شکست... سورن جان مواظب باش نره تو پات (تو ذهنم: چون می خوام این تیکه شیشه ها رو بکنمش تو قلبت

...سورن: نه عزیزم تو دستت و بده من.. رو فرشیت و چرا نپوشیدی؟ من چیزی پامه

بعدم با یه حرکت من اومدم رو دوتا دستاش کسرا هم که انگار داشت فیلم سینمایی تماشا میکرد یه لبخند!!! گل و گشادی هم زده بود که نگو... انگار بردنش استادیوم تیتابا

... من: سورن بزارتم زمین

...سورن: نه خوشگلم تا اتاق خواب میبرمت

بعدم رو به کسری گفت: کسری جان خونه خودته خوش اومدی اون اتاق واسه خودته هرچی خواستی می
(تونی بر داری مزاحمت نمیشیم خسته ای برو بخواب... گود نایت(شب بخیر

(کسری: هُو نایس نایت(شب خوبی داشته باشید

...من و بزار پایین

...در اتاق و با پاش بست و من و گذاشت پایین

...سورن: بیا اینم از پایین

:بعدم کتش و در آورد و در همون حال گفت

...سورن: این چند شب تو این اتاق خواب می خوابیم تا ببینیم کی میره

من: ناخونام و فشار دادم تو بازوهاش و گفتم: این سیلی برای چی بود فکر نکن حرف نزدم یادم رفته ها
...خیلی دستت هرز میره هواست و جمع کن اگه نمی تونی من جمعش کنم

سورن گفت: ولی من یادم رفته بود و بعد موهام و از پشت گرفت کشید که سرم اومد بالا و بعد با دستاش
اون بازوم و گرفت و صورتش و آورد نزدیک صورتم فاصله لبام با لباش یه سانت بود

...سورن: با حرف زشتی که زدی حقت بیشتر از این بود خانمی

وبعدم لباسو گذاشت رو لبام باهاش پیش نرفتم ولی مانعش مشدم چشم خود به خود بسته شد بعد از
حدودا فکر کنم دو دقیقه جلو جلو امد که باعث شد من برم عقب و بچسبم به دیوار و سورنم بچسبه به من
از لبام لباسو کشید و برد کنار گوشم نفساش و آروم میداد تو گوشم که باعث میشد بیشتر وسوسه بشم و
:حس خواستم بیشتر شه... اما گفتم

من: سورن بسه... ولی کو گوش شنوا جون سورن کم کم تا پایین گردنم پیش رفت حالا هم نفسای من تند شده بود هم سورن... باید یه کاری می کردم... شونش و گرفتم که کشیده شد به سمت بالا فکر کنم فکر کرد: منظورم لب چون دوباره یه لب طولانی نصییم شد اما بعد که اوم دوباره پیش بره گفتم

...من: من هنوزم نمی خوام... پس لطفا ادامه نده

با چشمای خمار و نیمه بازش نگام کرد و بعد گفت

...سورن: خواهش

من: نه، تو هنوزم من و واسه خودم نمی خوای

...سورن: لعنتی... و بعدم کتس و ورداشت و رفت

..بعدم من با یکم استرس و تشویش و ناراحتی شایدم دلشکستگی خوابم برد

...سلام صبح بخیر

...کسری: سلام صبح شما بخیر... خواب اینجا چه جگرگی داشتا نفهمیدم کی صبح شد

من: منظورت مزه نیست؟ می خواستی بگی چه مزه ای داشت؟

...کسری: آره آره همون

...بیا صبحونه بخور

...کسری: مرسی مرسی زخمت کشیدی... وای چه رنگا رنگ

...من: خیلی سادست

...کسری: ساده اما زیبا

...من: مرسی

کسری: سورن کی رفت؟

...من: صبح خیلی زود

کسری: پس فعلا نمیاد بعد از صبحونه بریم جاهای دیدنی رو بهم نشون بدی؟ میشه از طبیعت و فضای سبز شروع کنیم؟

...من: آره حتما چرا که نه... خوشحال میشم هم راهنمات میشم هم خودمم یه حال و هوایی عوض می کنم

(...این خیلی قشنگه (it's so beautiful (واوووو، اُ خدای من (oh my God .vow :کسری

...من: فکر کنم هیجان زده شدیا پسر پارسی حرف بزنی تا پارسیت روون شه

کسری: او ساری (متاسفم) ... نوشیناز اینجا خیلی خیلی خوشکله... اسمش چی هست؟

من: باغ بهشت... اینجا مخصوص مراسم و اینطور چیزاست اما خوب دختر صاحب اینجا دوست منه و ازش خواستم بتونیم یه بازدید یه ساعته داشته باشیم... باباشم وقتی فهمید که می خوام به یه ایرانی که از اونور اومده نشون بدم با کمال میل قبول کرد حالا که همه جا رو دیدی بیا بریم بشینیم گفتم نسکافه بیارن... بخوریم بریم بوستان نبوت و نشونت بدم

...کسری: باشه باش یکم دیگه کنار این دریاچه بمونیم خیلی خوشکله نوشیناز

(ناز... جیج یو آندرستند؟ (فهمیدی؟ and after that من: کسری جان من نوشیناز نستم نوشناز... نوش

کسری: اُ یه... تکرارش می کنم بشه نوشناز... دری کفتم؟

...من: یه

اومدم بهش پارسی یاد بدم خودمم قاطی کردم آخه گناه داره قدرت درک و اشس سخته... تا اونجایی که
بتونم پارسی میحرفم اما باید یه جور حرف بزنم که بتونه درک کنه... کم کم همه حرفام رو پارسی می
کنمش...

...شانس آوردیم کسری دیشب ماشین بابای سورن و آورد والا آلان باید با تاکسی میرفتیم

...خودم رانندگی می کردم یهو یه ماشین که توش پر از پسر بود اومد کنارمون

ماشین پر از: وایی چه خانمی... آقاتونم آقااست

...یکی دیگشون گفت: بچه ها آقاشون تو باغ ما نیست... خانمی هیف تو چه گاگولی گیرته

دستی رو کشیدم لاستیکا یه جیغی زد و

...ازش.ن سرعت گرفتیم

(اونا چی میگفتن؟) (what they say? :کسری

..من: کسری جان پارسی حرف بزن... هیچی علاف و مزاحم بودن

...کسری: آها

...رفتیم، نبردمش نبوت آخه دیگه دم دمای غروب بود مستقیم رفتیم پای کوه

کسری: وای چقدر قشنگ اون سبزه رو نگاه پای کوه یه باهالی... چی هست اون؟

من: منظورت اینه که چه باحاله؟ اون یه خونست که طوری با چراغ تزئین شده تو نور شب به شکل اسم

زهرا که از اسم های حضرت فاطمه هست نمایش داده میشه... می دونی که؟

کسری: آره آره اونجا بودم اما کلی کتاب به زیوت اصلی راجع به ایران دینمون اسلام و خیلی خیلی چیز

های دیگه خوندم... راستی فکرش می کردم که دیکه کسی نمی گه پارسی اما از لحنی تون فهمدم که

...هنوزم خیلی ها رو تمدنشون جدی هستن و فراموششین نشده چی هستین

من: با اینکه تو فعلا مشکل داری اما بازم با اینکه اینجا بزرگ نشدی باید بایت همین یکمی هم که بلدی بهت تبریک بگم و ازینکه راجع بع ایزان خوندی خوشحالم... آره من خیلی متعصبم و اصلا نمی تونم بگم... کسی به دینم و تمدنم و تاریخ کشورم توهین کنه

...کسری: من هخامنشیان یعنی همون پارس ها رو کامل خوندم

من: مطالعه من راجع بهشون زیاد بوده... من عاشق این قسمت تاریخم، کوروش بزرگ و داریوش کسانی که نام ایران و زنده نگه داشتن و باعث شدن الان من و شما به داشتن این تاریخ و ایرانی بودنمون افتخار...کنیم

...کسری: عالیه پس من خیلی چیزا می تونم ازت یاد بگیرم

... من: آره حتما باعث افتخاره... خوب بیا بریم آش بخوریم اینجا آش خیلی مزه میده بعدم لواشک و آلوچه

...خوبه بریم ok :کسری

وقتی رسیدیم پایین ماشین و پارک کردم رفتیم داخل ماشین سورن بود پس یعنی اومده اوخی بمیرم حتما (: حوصلش سر رفته بچم

...رفتیم بالا... سورن حموم بود لباسامون و در آوردیم چایی ریختم داشتیم چایی میخوردیم

کسری: می تونم چهرت و بیارم رو کاغذ؟

من: جدا می تونی...؟

...کسری: صبر کن

آورد و با یه مداد نشست رو به رو یکم نگام کرد و پا شد اومد سمت A4 رفت و یه تخته شاسی با برگه صورتمو گرفت بیان دو تا دستاش و داشت بهم می گفت که چه ور وایسم خم شده بود روم... صورتامون... نزدیک هم بود نفسامون به هم میخورد

...یهو صدای سورن و شنیدم

سورن: سلام خوش گذشت؟

...من نمی دونم چرا یهو ترشیدم و پا شدم وایسادم و کسری هم مثل خطا کارا نگاه می کرد

سورن: ببخشید مزاحم شدم.؟

من: نه کسری داشت صورتم و تنظیم می کرد که بیارش رو کاغذ... همین... باشه من کی چیزی نگفتم

نقاشیتو بکش کسری جان؟ خوبی؟ کجا رفته بودین:؟

کسری: رفته بودیم ددر دودور حیلی حوش گذشت حیلی

ای بمیری شبنم تقصیر شبنمه زنگ زد صداشو گذاشتم رو آیفون موقع رانندگی بودم آخه بعد اونم سربه

سرم گذاشت اینم هر چی اون گفت و ضبط کرد ازم پرسید ددر دودور یعنی چی؟ منم گفتم گردش حالا

...صاف اوامد گذاشت کف دست این سورن دیوونه

...سورن به من نگاه کرد

سورن: ددر دودور خوش گذشت خانمی؟

...من : اره جات خالی

...سورن: شام از بیرون میگیرم نمی خواد چیزی درست کنی

...کسری: نه نه ما خوردیم

...واییییییی خدا سورن الان میاد از وسط نصفم می کنه حالا خوبه گفتم به سورن نگو دلش نخواد

...کسری: ای وایی نوشیناز گفته بود نگما یادم رفت

...سورن یه چشم غره بهم رفت بعدم گفت شب بخیر و رفت تو اتاق... یکم نشستم پیش کسری

..من: کسری جان من میرم بخوابم تو هم آگه چیزی خواستی صدام کن تعارفم نکن خونه خودته

...کسری: باش ... ممنون... شب بحیر خانومی

...برگشتم با تعجب نگاهش کردم

...کسری: سورن الان بهم یاد داد دیگه

خندیدم و رفتم تو اتاق... سورن دراز کشیده بود دستش رو چشمش بود نمیشد فهمید خواب یا بیدار آخ که چقدر دوش دارم... ببخشید لج کردم عزیزم ، بوس بوس اونم از نوع آبدارش اونم از لبای نازت... (ای بی حیا) لباس برداشتم رفتم حموم یه دوش گرفتم اومدم بیرون و یه کم با فاصله از سورن دراز کشدم برگشتم سمتش هنوز دستش رو چشمش بود آروم نفس می کشد پس یعنی خوابه این یکی دستش که سمت من بود دراز بود سرم و گذاشتم رو دستشو آروم آروم رفتم تا اینکه سرم رسید کنه سینهش آخر دستش... دستم گذاشتم رو سینهش و بعدم یکم خودم و دراز کزدم یه بوس از کنار لبش کردم... اومدم... برگزدم که سورن دستشو برداشت

سورن: کجا خانومم... قربونت برم... الهی فدات شم... نمی گی تنها با یکی میری بیرون دلم میسوزه دلم آب...میشه..؟ من به تو اعتماد دارم از برگ گلم پاکتری اما دوست داشتم منم میومدم پس کاش بهم می گفتی اوخی نازی چه مهربون... هنگ کرده بودم نمی دونستم چی بگم... هول شده بودم... قلبم تند میزد خجالت... همه چی با هم بود

من: ببخشید گفتم شاید نیای... بابت اینکارم متاسفم اومدم بلند شم که دستم و گرفت و کشیدم که افتادم... تو بغلش نوشنازم بسه دیگه بیا امشب پیشم باشی خو؟ باشه

...من: نه همیشه

...سورن: ببین الان فهمیدم خودتم می خوای... پس نزار از در خشونت وارد شم بیا خانومی

بعد م لباسو گذاشت رو لبام و کم کم لباسم و که یه پیراهن کوتاه بود دکمه هاشو باز کرد... وای خدا فهمید منم دوسش دارم و می خوامش... یعنی فهمید؟

من: خدایا چه کار کنم... باید همه چی و بهش بگم آره بهش می گم بهترین کاره والا اگه کار کنه فکر می کنه... گولش زدم

اومد پاین کم کم داشت پیش میرفت و خودمم همراهیش می کردم فکر کنم واسه اولین و آخرین بار بتونم اینجوری تو بغلش بمونم... دستام و چنگ زده بودم تو موهاشو بیشتر به خودم میچسبوندمش... کشیدمش بالا نیاز داشتم تو چشماش نگاه کنم تو چشاش نگاه کردم بهم لبخند زد لبخندی که بهم امیداری میداد اما واسه من بحث ترس نبود که سورن بهم امیدواری بده من فرق داشتم با همه کسایی که ازدواج می کنن... وای سورن چقدر دوست دارم... سورن سرم و گذاشت رو سینش و همینجور که نوازشم میداد گفت سورن: به چی فکر می کنی خوشگلم؟ خودت پیش منی و اما چشات و فکرت پیش من نیستا چی شده که مردمک به اون قشنگی میلرزه؟ اشک واسه چی توش جمع شده؟

...من: سورن بزار امشب فقط تو بغلت باشم، باشه؟ کاری نکن

سورن: نمی خوام بگی چی شده؟/ چرا یهو برگشتی؟

...من: سورن چیزی نپرس حرفایی که باید بهت بگم و جواب سوالتن اصلا قشنگ نیست

سورن: نوشناز هر چی باشه مهم نیست حتما می خوام بگی دوسم نداری باشه من صبر می کنم عاشقم شی فقط زود باشه؟

...بعدم پا شد که بره

من: کجا؟ اومد نشست رو تخت همینجور که موهام و نوازش میکرد گفت

سورن: میرم بیمارستان تا وقتی کسری اینجاست شبا به بهونه بیمارستان میرم که تو راحت باشی بهت نزدیک نمیشم تا بگی تو هم دوسم داری و نیازمون و عشقمون دو طرفست... اونقدام هوس باز نیستم... نوشنازم ارزشت واسه من خیلی بیشتر از یه رابطست

خدایا چه درکی داره عاشقتم سورن عاشقتم دوست دارم... خیلی زیاده... داشت بلند میشد که دستشو گرفتم...
...نگام کرد

...من: من که بهت گفتم بزار امشب تو بغلت باشم ... خواهش می کنم

سورن: باشه خانمی دوباره برگشت رو تخت و بغلم کرد تو بغلت آرامش داشتتم.. آرامش؟ چیزی که خیلی... وقت بود بهش نیاز داشتم و پیداش نمی کردم... اما خوب از فردا دوباره همه چی مثل اول میشه

سورن همینجور که داشت پشتم و نوازش می کرد اومد در گوشم و با نفساش شروع به حرف زدن کرد...
گفت:

می دونی نوشنازی من روز اولی که اومدم خونتون هیچ حسی بهت نداشتم حتی اومدم باهات صحبت کنم که همه چی و بهم بز نیم جوری که دیگه حرفی نباشه اما اصرارای تو باعث شد من جری تر شم و پا فشاری کنم نمی دونم چرا اما همیشه سمت کسایی جذب میشم که بهم بگن نه و پسم بززن... یعنی بیشتر مزدا و پسرا اینجورین... تو مثل همه دخترا نبودی که تا بفهمن دکترم خونه و ماشین دارم یا مثلا به خاطر قیافم بیان کنارم... خوشم اومد که تو دنبال عشق بودی یه احساسی که تو وجود کمتر کسی پیدا میشه... اومدی تو خونم کم کم بهت عادت کردم... از همه چیت از ظرافتت از مدل موهات از هر چی که فکر کنی فکر میکردم فقط یه دونه هست و اونم مخصوص تو... به نظرم تو تک بودی کم کم با همین مقایسه کردنام و اینکه تو بهترینی احساس کردم بهت عادت کردم و تو شدی بتم، غیرتای الکی روت نشون میدادم چون به خودم می گفتم تو همخونمی باید حواسم بهت باشه که بی غیرت نشم می دونستم این کارام فقط به خاطر این نیست که تو همخونمی و غیرت بازیام و یا یکم اذیت کردنام همش بهونه بود روزی که با داداش دوستت دیدمت اصلا قبول نکردم دوست دارم روز جشن روزی که پسر داییم ازت عکس می گرفت فهمیدم نه یه حسی تو دلمه که داره روز به روزم بیشتر میشه... نمی خوام بحث و بکشم به چیزی که فکر

کنی روت هوس دارم... نه خوب هر مردی رو زنش به مدلای مختلف هوس داره و یکیشون من...داشتم می گفتم خودت می دونی وقتی عشق تو وجود یکی ریشه کنه دیگه نمی تونه از معشوقش دور بمونه و یه هورمونایی تو بدنش ترشح میشه که اونو وا میداره تا با طرفش رابطه داشته باشه... نوشنازم من از حس خواستنم از اینکه می خوام کنارت باشم ازینکه کنارت به آرامش می رسم می فهمم که عاشقتم می فهمم که دوست دارم... من ازت رابطه نمی خوام تا تو هم عاشقم شی... دوست دارم خانمم باشی بانوی این خونه و ...بانوی دل من بعدم من و محکم تو بغلش گرفت

چرا گریه می کنی خانمی؟ حرف بدی زدم... وای نکنه محکم بغلت کردم؟ دردت گرفت؟ ببخشید خانم
...طلا

من:رفتم تو بغلش گفتم نه... سورن.. سورن منم خیلی دوست دارم... دوست دارم کنارت باشم اون حسی که می گی عشقی که ازش حرف میزنی وقتی داشت تو وجود تو شکل می گرفت تو وجود منم به وجود ...اوامد...من ، منم طالبتم

سورن: پس، پس چرا زودتر نگفتی؟ چرا هر دفعه پسم زدی؟ چرا تا میومدم کنارت ازم دوری می کردی؟
...من: چون دلم نمی خواست فکر کنی گولت زدم... چون من با همه فرق دارم

سورن: چه فرقی خانمی... گفتم که تو همه چیت با بقیه فرق داره این چه فرقیه که ازش حرف میزنی ومن متوجه همش شدم جز این یکی؟ چیه که به خاطرش تا حالا ساکت بودی...؟

دستم و کشیدم رو لباس... ششش سورن بزار امشب فقط تو بغلت باشم فردا بهت می گم باشه؟ این تنها چیزیه که می خوام / ؟ باشه؟

سورن: نوشابه خانم داری نگرانم می کنیا بگو دیگه/؟

من: خودم و بیشتر تو بغلش جا دادم و با لوس بازی گفتم | سورن اذیت نکن دیگه می خوام امشب واسه ...آخرین بار به آرامش برسم می دونم که اگه بهت بگم دیگه جایی ندارم نه تو خونت نه بغلته نه کنارت

سورن: نوشناز نگران شدم و من دارم می گم عاشقتم اونوقت تو میگی آخرین بار؟ یعنی چی / ؟ می خوای باهام بازی کنی؟

من: نه نه سورن هیچی نپرس... باشه؟ به خاطر من اگه دوسم داری؟

...سورن: باشه نازگلم بیا تو بغلم ببینم کوچولوی تو بغلی... چقدر تو خواستنی هستی

رفتم بالا تر یکم تو چشمات نگاه کردم و لبام و گذاشتم رو لباش می دونستم با این کارام حالشو خراب می کنم و یه جورایی به قول خود مردا عذاب می کشن اما خوب نمیشد کاری نکنم دیدن اون لبها وسوسه ای بود ... واسه

من: سورن ببین من بی حیا لباسی ندارم یعنی تون در آوردیشون پس تو چرا مومنی؟

...سورن: سورن دست انداخت بند لباس زیرم و باز کرد و گفت تا تو بقیه رو دراری منم لباسام و در میارم

من: یکم خجالت کشیدم امت خوب شوهرمه دیگه... بعدم همون زیر پتو کلا لباسامون و در آوردیم و رفتم تو بغلش پاهامون و تو همدیگه قفل کردیم و سورن با دستاش نوازشم می کرد وایی وقتی در گوشم نفس می ...کشید و می گفت دوست دارم یه جوری میشدم حسم بیشتر میشد

اونشب من تا صبح با زمزمه ای سورن به آرامش رسیدم و هیچکدوممون نخواستیم و فهمیدم چقدر ...دوسش دارم و وسورن با اینکه حالش خیلی بد بود کاری نکرد

صبح که بیدار شدم پتو رفته بود کنار از دیدن خودم و سورن تو اون وضعیت خجالت کشیدم پتو رو انداختم ...رو مون و یه نگاه به ساعت کردم ساعت 12 بود وای خاک عالم مثلا مهمون دارم

سورن بیدار شو آقا سورن مگه شما نمی خوای بری بیمارستان... نوشی بخواب امروز نمیرم می خوام امروز و با زندگیم بگذروم... سورن ساعت 12 ... ظهر شده مثلا ما مهمون داریم بلند شو تا برم حموم پیام تو هم بیدار شو ها... داشتم بلند میشدم که یهو دستم و گرفت... و با صدای لوسی گفت

سورن: منم باهات پیام حموم..؟ من و بشولی/؟

...من: نه خیر

...سورن: نوشی پیام دیگه

...من: کسری اینجاست زشت میشه

سورن: نه نمیفهمه... بعدم پا شد دستم و گرفت با هم رفتیم حموم تو حموم ازم پرسید نمی خوام ار حرفای دیشب چیزی بهش بگم که گفتم امشب واسش توضیح میدم... اونم دیگه چیزی نپرسید و فقط کلی شیطونی کرد... بعدم اومدیم بیرون بعد از لباس پوشیدن رفتم مثلا واسه ناهار چیزی درست کنم که دیدم کسری... همه کارا رو انجام داده کلی هم خجالت زده شدم

وای حسایی خوش گذشت سورن تو پیش کسری بمون من دوش بگیرم یکم بخوابم خیلی خسته ام واسه ساعت 7 بیدارم کن شام درست کنم... باشه؟

...سورن: باشه عزیزم برو خبالت جمع

الان تو حموم امروز ساعت 12 ناهارمون و که کسری زحمتش و کشیده بود برداشتیم بردیم جاده باغ ما... خیلی خوش گذشت خودمون سه تا بودیم والیبال بازی کردیم، خرس وسط، تاب بازی، قایم موشک، دنبال بازی، خلاصه همه چی دیگه خیلی عم خسته شدم الان ساعت 5.30 یه دوش گرفتم که تمیز باشم الانم دارم می خواب سورن 7 سورن بیدارم می کنه که شام درست کنم... وای امشب می خوام بهش بگم خدا کنه همینجور مهربون باشه و با قضیه کنار بیاد... و درک کنه که من مقصر نبودم... حالا باید یکمی هم خودم و... خوشگل کنم شاید بهتر باشه یکم به خودم برسم فعلا تا بعد

از خواب پریدم واییییییی یعنی درست می بینم ساعت 9 شبه ؟ مگه میشه ؟ قرار شد سورن من و 7 بیدار... کنه که؟ پاشدم خودم و مرتب کردم رفتم بیرون

...من: سورن، سورن کجایی؟ سلام... مگه قرار نشد من و ساعت 7 بیدار کنی من شام درست نکردم

...کسری: سلام

...سورن رو مبل لم داده بود داشت با کسری فیلم نگاه می کرد

...سورن: سلام به روی ماه شسته نشستت... خسته بودی خانمم دلم نیومد سفارش دادم غذا بیارن

من: تو دلم گفتم آخی نازی چه مهربون... و بعدم چون کسری جوری نشسته بود که من و نمیدید برای

...سورن که داشت نگام می کرد یه بوس فرستادم... اونم پا شد اومد بردم تو اتاق

سورن: خانمی دیگه اینجوری به من بوس ندیا من بوس هوایی دوست ندارم من بوس اینجوردی دوست

دارم بعدم لباسو گذاشت رو لبام و خوابوندم رو تخت همینجور روم بود داشتیم لب می گرفتیم... که با

صدای زنگ جفتمون پریدیم سورن خودش و مرتب کرد کیف پولش و برداشت رفت بیرون منم خودم و

مرتب کردم و رفتم بیرون ... غذا رو آورده بودن... غذا رو خوردیم و بعد من برگه آوردم اسم فامیل بازی

کردیم چون واسه کسری نوشتن پارسی سخت بود همه چیا رو به فینگلیش مینوشت... و در آخر با بردن من

قرار شد کسری و سورن هر کدوم جدا یکیشون من وبه سفره خونه و اون یکی بستنی خوردن مهمونم کنه

که حالا خودشون توافق می کنن چه روزی باشه... میوه آوردم و خوردیم البته من برای همه پوس کندم کلی

...هم خوشحالون شدا

...بعدم یه زنگ به شبنم زدم

شبنم: سلام چه عجب خانم با معرفت خونه که نیستی گوشیتم که خاموشه .. نمی گی این دلم خوشحال

میشه که مردی؟

من: زبونتو گاز بگیر.. من هنوز کلی آرزو دارم؟

شبنم: ای! تا دیروز که می گفتمی دعا کن بمیرم و راحت شم؟ چی شده حالا نظرت عوض شد؟

من: وایی شبنم اگه بدونی سورن انقدر خوبه؟ انقدر مهربونه؟ می خوام امشب همه چی و بهش بگم هر دو

...مون اعتراف کردیم که همدیگه رو دست داریم

شب‌نم: جدی شد... مطمئنی می‌خوای بگی؟

...من: آره شب‌نم واسم دعا کن باورم کنه

شب‌نم: هر چی خدا بخواد... خوب چه خبرا این مهمون خارجیتون چطوره؟ اومده بمونه؟ میشه من و بیره خارج؟

من: تو هم گیر دادی به خارجا؟ نه نمیشه... ولی شب‌نم پسر آقاییه اومده ایران بمونه اینجوریم که فهمیدم... هنوز نیومده چندین جا پیشنهاد کار داشته... دوست داشتم آشناتون کنم

شب‌نم: مرگ من؟ وای نوشابه من قربون پاهای بلوریت من قربون شاخای برندت... من

...من: حرفشو قطع کردم گفتم خجالت بکش مگه من حیوونم

شب‌نم: واییییییییی ببخشید جو زده شدم عزیزم... مرسی... دیدی دوست به تو گنه تو خیلی خوشگلی می دونستی نوشابه؟

...من: نو شابه؟ اصلا حالا که اینطور شد پشیمون شدم

...شب‌نم: ببخشید بنده چیز خورد غلت کردم ... نه نه ببخشید بنده غلت کردی

...من: نه التماس نکن که بی فایدست

شب‌نم: جدا؟ می‌دونی نوشابه الان که فکر می‌کنم میبینم دوست به درد نخوری هستی هیچ خیلی هم زشت ... و بد ترکیبی حرفام و جدی نگیری اون اولیا رو واسه دلخوشیت گفتم

من: خیلی بی چشم و رویی تو به خدا شب‌نم... هیف هیف که من بی معرفت نیستم واسه فردا صبح یه قرار میزارم ببرش تهران تنگ واشی فکر نکم تا شبم برگردین خواستی شایانم ببر... می‌گم 6 صبح پایین باشه... حساسی خودت و تو دلش جا کن البته سر مردم کلاه نزاریا بزار ببینیم شاید اون از تو خوشش نیومد

...شب‌نم: واه واه واه خیلی هم دلش بخواد بچه پرو

من: حالا گفتم شاید... من و سورن نمیتونیم بیاییم چون من هنوز تکلیفم مشخص نیست... فکر کنم فردا تنها... باشم بهتره... سعی کن دیر وقت بیاین هر چند راه جوریه که همینم میشه... فقط زنگم بهم زن

...شب‌نم: اووووووووووووووووو تو هم انگار می‌خواد چه عملیات سری انجام بده

من: از سریم سری تره... شب‌نم کار ندار یسورن اومد رفت حموم الان من برم تا نیومده یکم به خودم :
...برسم

...شب‌نم: ای خاک و چوکمان... می‌خوای برادر سورن و منحرف کنی

من: شب‌نم من وقت ندارم بعدم گفتم ساعت 6 اینجا باش قطع کردم... رفتم بیرون به کسری هم گفتم 6
شب‌نم میاد دنبالش تو سبد گردش واسشون همه چی گذاشتم (از شیر مرغ تا جون آدمیزاد) و بعدم
گذاشتمش تو یخچال به کسری هم نشونش دادم گفتم که ما نماییم نمی‌خواد صبح میره بیدارمون کنه و
...اینکه 6 پایین باشه بعدم اومدم تو اتاق خودمون در و قفل کردم کلیدشم گذاشتم رو میزم

از بین لباس خوابام یه پیراهن بندی که بلندیش تا تقریبا به زور زیر باسنم میرسید و انتخاب کردم ... داشتم
آرایش می‌کردم که سورن آب و بست پس یعنی داره میاد بیرون دو لا شدم که رژم و از نزدیکتر تو آینه
...ببینم که سورن که فقط یه شلوارک پاش بود از پشت بغلم کرد و گفت چه خوردنی شدی خانمم

...من: با یه لبخند : مرسی عزیزم

از کنار میز اومدم اینور و نشستم رو تخت سورنم نشست پیشم... دستشو کشید رو رون پام... چه پوست
...صافی داری... رنگش و تا حالا ندیدم

من: سورن تو چرا هر چی که تو وجود منه و تا حالا ندیدی؟

...سورن: چون تو تکی خانمم... از نوشابه من فقط یه دونست

...من: تو هم یاد گرفتی هی نوشابه نوشابه

سورن افتاد روم و شروع کرد به قلقلک دادنم منم که قلقلکی کلی آروم خندیدم اخه کسری اینجا بود نمیشد بلند بخندم و جیغ بزنم... کل لباسم رفته بود بلا

من: دستم و گذاشتم رو صورتم گفتم : سورن نکن تمام گوشت تنم آب شد... آآآآههه چه کار می کنی ... (دیوونه بعدم زدمش کنار) آخه خانما رو شکمشون خیلی حساسن

سورن خوابد کنارم من م گرفت تو بغلش دهنم افتاده بود رو گودی گردنش

خلاصه کلی شیطونی کردیم... اما باز نذاشتم سورن ادامه بده که باعث شد سورن ناراحت شه و ازم بخواه هر چی زودتر دلیل کارام و بگم اما من میترسیدم دادو بیداد کنه یا یه کاری کنه جلو کسری آبروم بره واسه مین بهش گفتم کسری 6 صبح میره بزار اون موقع بهت میگم... کلی عصبی شده بود همش دستش و چنگ میزد تو موهایش آخرم پا شد یه سیگار از تو کشوش برداشت و رفت پای پنجره... اولین بار بود میدیدم سیگار می کشه... رفتم کنارش... سیگار و از رو لباس برداشتم یه کام خودم گرفتم... نگاه خیرشو حس می کردم اما خوب منم به آرامشی که با سیگار کشیدن به دست میاد نیاز داشتم

من: ببخشید... می دونم... می دونم خیلی سخته فقط واسه تو مشکل نست برا منم هست سورن تو که اینهمه... تحمل کردی این چند ساعت روش

سورن: تو بگو چند سال برای با تو بودن تحمل کنم برا من خیالی نیست چون دیگه تو رو واسه سک*س نمی خوا مشکل من چیز دیگست... نوشناز، نوشناز، تو از من خوشت نمیاد؟

من: "این چه حرفیه سورن؟ تو اولین عشق زندگیمی ... مطمئن باش و مطمئنم که آخری هم هستی... من مشکل دارم مشکل از منه... اگه تاحالا کنارت نموندم به خاطر خودت بود اما این چند وقت هر روز هر روز حس خاستنم نسبت به تو زیاد تر مش دیگه نتونستم دور بودن از تو رو تحمل کنم... می دونم این دو شب خیلی اذیتت کردم من و ببخش بهت حق میدم که بری کنار یکی دگه چون من سرت نمی کنم هیچ گشنه... تترتم کردم

...من: سکوت و گریه

...دید گریه می کنم نرم شد

...سورن: چه خبره نوشنازم؟ قیافت چرا اینجوریه؟ زیر چشمت چرا سیاهه؟ اتاق چرا پر از دوده

...با یه دستش یه بازوم و گرفت تکونم داد

سورن: با توام کجایی؟ چرا انقدر یخی؟ چی کار کردی با خودت/؟

یه نگا به زمین انداخت،

سورن: تموم سیگارای این باکس و کشیدی؟ چرا آخه نوشناز؟ چته؟ د حرف بزنی ... نوشناز خوبی؟ داری

...نگرانم می کنیا

بعدم رفت از اتاق بیرون و چند ثانیه بعد با لیوان آب اومد تو اتاق به زور داد بخورم بعدم دستم و گرفت

...نشوندم رو تخت

سورن: نوشناز نمی خوای حرف بزنی؟

...من: سورن من... سورن من نمی تونم زنت باشم اون کسی که می خوای باشم

...سورن: والای خدای من

...بعدم سرش و گرفت بین دستاش

سورن: یعنی تموم این کارا برای اینه که تو نگران رابطه با منی؟ آره من و نگاه کن نوشناز، آره/؟

سرم و چرخوندسمت خودش

سورن: خانمم برا چی خودت و اذیت می کنی باور کن برا من خودتی که مهمی نمی گم کنارم خوابیدنت مهم

نیست چرا خیلی مهمه اما هر وقت که با جون و دل بخوای هر وقت که از شنیدنش این بلا رو به روز

...خودت نیاری

من: می خوام دلیلش و بهت بگم به شرطی که منطقی باشی... انتظار هیچی ازت ندارم... حتی می تونی طلاقم
...بدی بهت حق میدم

سورن: ششششش... خانمم حرف نباشه دلیلش هر چی که هست من قبولت دارم حرف طلاق و نزن که بی
تو میمیرم... حالا هم حرفات و میشنوم شاید با رفتن پیش یه روانپزشک خوب شی شاید دلیل ترست یه
خاطره بد باشه... اما قبل از شنیدن حرفات برو حموم که تو رو پژمرده می بینم از دنیا سیر میشم پاشو
...خانمی تا تو بیای منم این دسته گلت و پاک کنم فقط نوشناز بار دیگه بینم سیگار کشیدی شمتا

من: سورن هزار اول حرف بزنی بعد میرم حموم خوب من دلیم خاطره بد نیست هزار بگم خودم و از عذاب
...وجدان راحت کنم

...سورن: دِنَ دِ، اول حموم... همین که گفتم

با یه حالت کلافه بلند شدم و رفتم سمت حموم... یه کم خوابیدم تو وان که پر از آب داغش کرده بودم و
یکم گریه کردم... دیشب اصلا نخوابیدم الان خوابم میومد اما استرس بهم اجازه نمی داد حتی پلک بزنی چه
برسه که چشمام و رو هم بزارم... خدایا کمکم کن بهم همت بده که بتونم بگم... پاشدم همینجور لخت بدون
اینکه خودم و خشک کنم رفتم بیرون سورن رو تخت بود و سرش بین دستاش بود با صدای در حموم
سرش و بلند کرد و به من نگاه کرد... یکم با تعجب نگاه کرد کم کم تعجبش تبدیل شد به اخم و بلند شد
...اومد سمتم و رفت کمد حولم و آورد پیچید دورم

سورن: این چه کاریه نمی گی سرما می خوری؟ با تواما؟ چرا ساکت شدی انقدر؟

...بعدم یکم موهام و خشک کرد و رفت از تو کمد لباس برام آورد

...من: مرسی خودم می پوشم... ممنون گلم

...سورن: آخیش فکر کردم... موش زبونت و خورده و خانمم دیگه زبون نداره... بپوش تا سرما نخوردی

من: سورن تو خیلی مهربونی بعدم شروع کردم لباسی که سورن آورده بود و پوشیدن یه دامن کوتاه مشکی بود همون که مامانم برام خریده بود با یه نیم تنه قرمز... شورت و سوتینم که نبود منم حوصله نداشتم برم... بیپوشم

...کل اتاق تمیز شده بود حتی اسپری نسیم دریا هم زده بود بوش و دوست دارم آرامش دهندست موهام و شونه کردم به دستام کرم زدم و یکم عطر به خودم زدم تو تمام مدت سورن داشت با لبخند به من... نگاه می کرد و من به این فکر می کردم که از کجا شروع کنم

...رفتم نشستم رو تخت سورنم اومد چسبید بهم و دستم و گرفت تو دستاش سورن: حالا حرف بزن خانومم... حالا بنده سر تا پا گوش نوکرت هستم... بعدشم بخواب که می دونم تا صبح... نخوابیدی... اصلا می خوای بخواب بعدا بگو چی شده

...من: نه سورن بزار بگم راحت شم

...سورن: بگو ناز گلم

من: سورن من، من متاسفم که تا حالا چیزی بهت نگفتم... یعنی چون می دونستم دوسم نداری حرفی نزدم اما حالا می دونم هم من تو رو دوست دارم هم تو منو... امیدوارم من و بیخشی اما منتظر هر عکس العملی... هم هستم فقط درست فکر کن سورن

سورن: نوشناز نگاه به خونسردیم نکن باور کن من داره من و می خوره، دارم دیوونه میشم مقدمه چینی و... بزار کنار اصل مطلب و بگو که فرع دوغه

...من: باشه باشه... وای دارم میمیرم از استرس

...سورن، سورن من من قبلا رابطه

...فشار دستش رو دستم زیاد شد

(من: من قبلا رابطه داشتم) خیلی تند گفتم بعدم یه نفس راحت کشیدم

...اما اما سورن باور کن خودم نمی خواستم

سرش پایین بود نمی تونستم چهرشو ببینم اما خیلی خیلی خیلی محکم دستم و داشت فشار میداد احساس
...می کردم تموم استخونام خورد شدن

من: دستم و ول کن سورن... سورن با توام حواست کجاست سورن؟

...دستم و ول کرد اما چنان کشیده ای زد تو صورتم که پرت شدم رو تخت

سورن: که تو دختر معصومی هستی ها؟ حاج آقا صالحی کجایی ببینی که عروست نقش بازی می کره
همتونو قاق گیر آورده بود... خوب مارمولکی هستی گفتمی طرفم خره یه مدت ساز مخالف بزنم بعد عاشقش
کنم خرم و که سوار شدم خودم و بزنم به موش مردگی و یه نقشی مثل نقش دیشبت بازی کنم که آره من
بی گناهم؟ آره

سورن با داد: آره؟

...از دادش ترسیدم... نه به خدا به خدا اینجوری نیست

...اومد نزدیکم مو هام و گرفت کشید طوری که کشیده شدم رو تخت و سرم از اونور اومد اینور تخت

سورن: پس چه جوریه ها؟ می گم چرا انقدر مهربون شده خانم دست و دلباز شده آغوشش و به روم باز می
کنه؟ نگو خانم نقشه داره هرشب و هر روز من و تشنه تر از روز قبل کنه تا وقتی گفت هرزه ام و خرابم من
بگم اشکال نداره خانمی من دستمالی شده این و اونم قبول دارم... آره؟

...بعد با دو تا دستش محکم زد تو سرم

سورن: خاک تو سرت نوشناز... هیف، هیف این زندگی، هیف من واسه تو... هیف اون پدر و مادر با آبرویی
که داری... چقدر ساده بودن اون... یا نه شایدم اون می دونن چکاره ای و قالبت کردن به من آره؟ من و بگو

که میگشتم تو خودم دنبال ایراد که چرا نوشنازم ازم دوری می کنه نگو نوشناز خودش مشکل... هرزه بودی... شغلت اینه / شما که پولدار بودید؟ ها؟

دیگه داشت زیاده روی می کرد خدا تو که می دونی من نمی خواستم اینجوری شه... پس کجایی کمکم... کن

من: ولم کن نامرد... اجازه نمیدم هر چی می خوای بگی من هرزه نیستم... هرزه تویی توی که هر روز با یه نفر بودی تویی که هرز میپیری یه روز با سفید یه روز با سبزه یه روز با چاق یه روزش با مانکن فکر کردی نمی دونم آمارش با عکساش میرسه دستم (عکسایی که شبنم گرفته بود و گفتم) تو حتی نراستی من حرفم تموم شه... گذاشتی؟ آره واقعا که احمقی... خیلی توهین کردی نمیبخشمت برا توهینات و قضاوت عجولانت... نمی بخشمت

سورن: اوه اوه ببین کی کیو نمیبخشه؟

اومد جلو دستم و گرفت پیچوند

سورن: مگه تو حق بخشیدن و نبخشیدنم داری...؟ تو الان حق زنده موندنتم با منه می دونی چیه دلم می خواد بکشمت آره تو لکه ننگی باید بمیری

بعد دستشو انداخت دور گردنم که خفم کنه مقاومت نمی کردم فقط نگاهش می کردم و گریه می کردم یه لبخندم رو لبام بود یه لبخند تلخ یا شایدم لبخند رضایت واسه رفتن از این دنیا... تو چشمات نگاه می کردم... کم کم چشمات داشت بسه میشد فکر کنم ثانیه های آخر بود که دستات شل شد و بعدم دستاتو (ول کرد افتادم رو زمین بیهوش نبودم اما حال باز کردن چشمات و نداشتم با پاش میزد تو پهلو (آروم میزد سورن: بلند شو مظلومیتت دیگه واسم رنگی نداره د مگه با تو نیستم می گم بلند شو اینکاراات همش دروغه... باورت ندارم

بعدم رفت از اتاق بیرون با یه پارچ آب برگشت می دونستم می خواد رو من بریزه اما توان حرکت نداشتم... قدرت اینکه بگم نمی تونم و نداشتم

...من: با صدای ضعیف گفتم. آآآه یخ کردم نامرد آب یخ بود

...سورن دستم و گرفت و کشید بلندم کرد

سورن: چرا؟ چرا اینکار و کردی؟ چرا از اول بهم نگفتی ها؟ آها حتما می خواستی یه اسمی تو شناسنامت باشه که بعدا که ازم طلاق گرفتی بگب آره اگه دختر نیستم شوهر داشتم آره؟ وای من چقدر خر بودم...
...خیلی پستی

...یه دونه دیگه زد تو گوشم واقعا حال هیچ کاری نداشتم سست شده بودم

من: با صدای آرومی گفتم: من نمی خواستم اینجوری شه تقصیر من نبود... باور کن نمی خواستم به زور... باهام اینکا رو کردن

...سورن: و وای وای عر عر

...با کف دست محکم زد رو پیشونیم

...سورن: ببین دیگه خرت نمیشم

...و بعدم رفت بیرون از اتاق منم که نای نشستن نداشتم خوابیدم رو تخت

یه تقه محکم به در زد که باعث شد بترسم و تمام محتویات قلبم خالی شه... دوبار اومد تو اتاق اومد رو تخت کنارم نشست شونه هام و گرفت و بلندم کرد طوری که رفتم تو بغلش و کنار گوشم گفت کور خوندی اگه فکر کردی طلاق می دم انقدر نگهت میدارم تا بیوسی بی لیاقت... نمی زارم به آرزون برسی بعدم یه گاز از گوشم گرفت که جیغم رفت هوا... بعدم ولم کرد دوباره خود به خود دراز شدم... دلم می خواست بخوابم همه صداها اذیتم می کردن... فقط تونستم بگم خدایا کمکم کن پیام پیشت من آرامش می خوام اونی... که می خواستم نشد عشقم درکم نکرد نداشت حرف بزنم و بعد هیچی نفهمیدم

سورن: نوشناز صدات و بیر می فهمی که چی میگم یعنی صدات و نشنوم که هم تو رو می کشم هم خودم و
....

من: تو که مهربون بودی حالا چرا پاچه می گیری؟

...همین حرفم عصبیش کرد... یکی زد تو گوشم... موم و کشید بلندم کرد بردتم تو آشپز خونه

...سورن: تو این رفتارم از سرت زیاده لیاقتت همینه

...دستم و گرفت تو سینک و کلی بتادین ریخت روش که تا مغز استخونم و وسوزوند

من: بابا یواشتر بی معرفت این رسمش نیست تو از من توشیح نخواستی سورن باور کن من اصلا نفهمیدم

...پسره کی من و برد تو اتاق و کی لباسام و در آورد

یکی زد تو دهنم که حرفم قطع شد... مزه خون و حس کردم ای دستت بسکنه تو که وحشی نبودی

.....آخه

سورن: بین حرف نزدن نمی خوام بدونم چجوری ک... نمی خوام اصلا یادم بیاد یه هرزه زنه... خفه خفه

...خفه هیچی نمی خوام بدونم

بعدم که با باند دستم و بست ، خونش بند نمیومد اما انقدر باند بست که دیگه خونی پس نمیزد نامرد لابد

...نمی خواد بخیش بزنه خوب اینجوری که گوشت اضافه در میاره

...سورن: من میرم بیرون تا نیم ساعت دیگه میام جایی نمیری

...من: نمی گفتیم با این قیافه جایی نمیرفتم

...سورن: آره منم بودم نمیرفتم آخه تصادفی شدی کسی رغبت نمی کنه دیگه لباسو بزاره رو اون لبا

...بعدم در و بست منم از حرصم جیغ زدم بهش گفتم پست نامرد دیوونه روانی

...دوباره درو باز کرد

سورن: چیزی گفتی؟

...من: آره گفتم مراقب خودت باش

...سورن: هستم

...بعدم دوباره در و بست

ترسیم اما حوصله کتک خوردن نداشتم... بهش حق میدم اما نباید انقدر زیاده روی می کرد... خدا کنه بهم فرصت حرف زدن بده تا حقیقت و بفهمه بعدم رفتارش بهتر شه و کم کم بفهمه راجع بهم اشتباه کرد و من و بیخسه... اما سورن اونروزی که من و بیخشی باید تمام این حرفات و جبران کنی اونقدام دلیل و خار نیستم... آگه واسه این وحشی بازیاتم حرفی نمیزنم چون به نظرم حق داری

...کلید و انداخت تو در پس یعنی اومد

...اومد داخل

...سورن: پاشو برو تو اتاق

من: چرا؟

...سورن: چون چ چسبیده به راه، باید واست توضیح بدم... ؟ دلیلی نمیبینم... پاشو برو

من: نمیروم با مزه ... یه یه یه یه

...اومد سمتم حمله ور شه که یه جیغ خفیف کشیدم و گفتم باشه باشه میرم و دویدم سمت اتاق

از لای در دیدم... قفل ساز آورده چرا؟ حتما قفلامون دیگه امن نیست اون مشمای خرید چیه سر این / ؟

...آمیوله...؟ وای وای قفل ساز رفت

...خیلی ریلکس رفتم بیرون

من: قفلا رو چرا عوض کردی؟ دیگه امن نبود؟

...سورن: آره نیست بچه داریم تو این خونه قفل کودک زدیم برایش

من: بچمون کجا بود شوخیت گرفته؟ واسه منم از کلیدا زدی؟

سورن: مگه من با تو شوخی دارم؟ نه تو نیازی نداری... یعنی تو دیگه حق نداری پات و ازخونه بزاری

...بیرون... نه دانشگاه نه سوپری محل... نه مهمونی میری نه مهمون دعوت می کنی

من: که چی؟ یعنی چی اینکارا؟ اصلا بیا طلاقم بده برو یه زن دیگه بگیر... نزاشتی حرف بزنی که، مهر هرزه

...بودنم زدی به پیشونیم... اما کور خوندی باهات کنار پیام

...سورن: تلفن و ورداشت و شماره گرفت و در همون حالم گفت میام خوبشم میای

سورن: الو سلام بابا خوبید شما؟

منی دونم اونور خط بابای خودش بود یا بابای من نمی فهمیدم چی میگفت فقط حرفای سورن و متوجه

...میشدم

...سورن: ممنون... مرسی... همیشه جویای احوال شما هستیم

سورن: نه چه مشکلی راستش و بخواید یه ماموریت کاری برام پیش اومده که مجبورم برم... می خوام

...نوشنازم ببرم زنگ زدیم برای خدا حافظی

...والا بلیط یه سرست شاید یه ماه شاید یه سال

...آره خود نوشنازم راضیه

... نه دیگه اونقدام بی معرفت نیستیم... خواستم امشب بیایم پشتون برای خداحافظی

...نه شام نماییم... فقط به بابا اینا بگید بیان اونجا که اونجا بینیمشون

...دیگه ببخشید یه دفعه ای شد

...نه نه خوشحال شدم... شب مینموتون... خداحافظ

اینجور که معلومه قراره بشم زندونیت سورن خان... مممممممممممممممم حالا چکار کنم؟ وای نکنه بخواد
.... گوشیم و بگیره/؟ آره صد در صد پس بزار یه زنگ به شبنم بزنم

...شبنم: سلام عروس خانم... چقدر دیر زنگ زدی؟ گفتم که الان بچه هاتونم به دنیا اومدن

با صدای نفسام گفتم خفه شو شبنم اصلا وقت شوخی نیست ببین سورن اصلا نداشت واسش توضیح بدم...
می تونی یه کار واسم کنی؟

شبنم با صدای نفساش گفت چی کار؟

وای خدا باز این جو گیر شد آخه دختر من نمی تونم حرف بزنم تو چرا اینقدر دلکمی...؟

...ببخشید نوشی به خدا جو زده شدم قصدم مسخره باز نبود

خو بابا ببین سورن قفل در و عوض کرده به منم گفته دیگه هیچ جا حق ندارم برم به مامان اینا هم گفه می
خواییم بریم مسافرت معلوم نی کی بر گریدم... حالا اینا هیچی فکر کنم می خواد گوشیم بگیره کلا می
...خواد زندانیم کنه... کلی هم کتک خوردم

...شبنم: ببین ما تو راهیم تا دو ساعت دیگه میرسیم میاییم خونتون

من: نه نه سورن قدغا کرده... ببین تو با کسری و شایان برو خونه مامان من ما هم فکر کنم 10 اینا میاییم
اونجا به سورنم می گم من گفتم بیای که خداحافظی کنیم... اونجا واست بقیه حرفام و می گم کار نداری ...
راستی میگم داری با من حرف میزنی کسی نفهمید؟

...شبنم: نه دیدم اوضاع قرمز - وخیمه به شایان گفتم نگه داره پیاده شدم... نوشی مراقب خودت باشا

من: هستم خیالت تخت...،،،

...شبنم: پس تا شب... خدا فظ

من: راستی اصلا نه زنگ بزنی نه اس ام اس بده شاید گوشیم دستش باشه... سی یو (میبینمت) و بعدم قطع
...کردم

خوب حالا جوری به خودم برسم که گیر پاچ کنی سورن جون... بعدم که نمی تونی بهم گیر بدی آخه
...صورت کبدم و بهونه می کنم:) ، اوخی بمیرم برات نازی

...سورن: داری اون تو چکار می کنی؟ بیا بیرون

...من: من تازه 45 دقیقه اومدم تو اتاق هنوز آماده نشدم

...سورن: فعلا آماده نشو بیا بیرون کارت دارم

من: ای شیطان چکار داری؟

سورن: حوصله ددر شکستن ندارم میای بیرون یا نه؟

من: اوف فکر کرده حالا چه تحفه ای هست من این جلف بازیار و در میارم که یکم از دلخوریت کم کنم
وگرنه فکر نکن آوسزونتما... نهایتش اینه که کلا از زندگی همتون حتی مامان بابام میرم یه گوشه دنیا تنها
...زندگی می کنم دیگه... حالا فعلا تحملت می کنم

من: بله چه کارم داری؟

...سورن: بیا بشین رو پارچه ای که پهن کردم

من: که چی بشه؟

...بیا بشین

من: بیچاره کم مونده بود از دست من گریه کنه بزنی فرق سرش... دستم گرفت تو دستش بند و باز کرد یه
لگن که کنارش بود و برداشت گذاشت زیر دستم دستم و داشت به یه چپایی ضد عفونی میکرد که جیغم
...رفت هوا

من: واییییییی... ول کن چه کار می کنی... آیییی سوختم... این همون کیسه ایه که رو این بود؟ از داروخونه... خریدیشون بهشون گفتی می خوام زنم و زجر کش کنم آره؟ نگاه کن نگاه کن داره دوباره خون میاد سورن: نوشناز نوشناز... دختره سرتق و جیغ جیغو ساکت شو بزار کارم و انجام بدم دیگه چیزی نگفتم چون... دو تا باند گنده گذاشت بین دندونام گفت اینارو گاز بگیر بزار کارم و انجام بدم والا میزنم نصفت می کنم این نصفت می کنم و از ی یاد گرفته؟ خدایا بزن سوسک سیاهش کن بندازش لای انبار کاه تا دیگه من و تهدید به نصف شدن نکنه... واییییییی ه آمپولی خوردم نگاش کن داری می خنده بیشعور بزار یه بارم پیش میاد ت اینجوری کیلو کیلو اشک بریزی من بهت بخوندم... واییی این نخ بخیست اونم سورنه این آتیشه چیه داره سوزن و روش نگه میداره چه توچولوهه اوخییی... ای خاک تو سرت نوشناز دیگه بزرگ شدی درست... بحرف

...آآیییی باباجونم کجایی آیییییییی خدا جونم تر و خدا

سورن: مگه می فهمی سوزن میره دستت؟

...من: مگه خرم آخه؟ می فهمم دیگه

سرشو تکون داد یه چی زیر لب گفت و دوباره یه آمپول دیگه خوردم اندفعه دیگه چیزی نفهمیدم فکر کنم آمپولش دُزش بالا بود... آخر سرم بتدین زد و پانسمان کرد... کارش که تموم شد همون جا ولو شدم و دراز... کشیدم... چشمام و بستم

...من: اوخیش راحت شدم

...سورن: گوش من و کر کردی پاشو جمع کن خودت و چه زودم پهن میشه وسط خونه پاشو برو آماده شو من: سورن من از صبح کلی کتک خوردم هیچی خوراک ی نخوردم فقط یه لیوان آب خوردم... الانم که کلی خون دیدم باور کن نمی تونم... نمی تونم پاشم بشینم... میشه یکم برم خوراکی بیاری؟ تو چیزی خوردی... سورن: نوکرتم مگه؟ من بیرون ناهار خوردم

...من: بی معرفت تک خور یعنی سگ خور

...اومد سمتم وای دیگه نا ندارم نکنه بخواد بزنتم

...من: سورن نیا نیا خواهش می کنم الان وقت لجبازی نیست... بعدم چشمام بسته شد

...صداش و شنیدم گفت: حیف که مریضی جیگر خریدم الان کباب می زنم بخوری بی جون شدی... لعنتی

.....

...پاشو هی نوشی پاشو برات جیگر کباب کردم

...من: مامان من و زد... کی؟ سورن دیگه مامانی

سورن: پاشو نوشناز چرا گریه می کنی؟ اه کلا دردسری دار خواب میبینی؟

من: مامانی به من میگه هرزه؟ من هرزه ام مامان؟ آره هستم من کنار سعید خوابیدم..خودمو وا دادم

.....سعید می گفت خوشمزه ام

...با کشیده ای که خورد در گوشم پا شدم سیخ نشستم

من: دستم و گذاشتم رو صورتم... چیه چته مگه نمیبینی خوابم به قول شبنم مگه وول وولکت میشه؟ مگه

مریضی چرا میزنی؟

سورن: پس اسم معشوقه خانم سعید بود؟ که سعیدخوشمزست؟ آره؟

...من: نه من خوشمزه ام سعید به من گفت خوشمزه

یه دونه با کف دست محکم زد تو کلش گفت خدایا این زن خل و چل چی بود دادی به من: مصبت و شکر

...آخه چقدرم پررو

...بعد رو به من گفت: تو یا خیلی پررویی یا خیلی خنگی

...من: خنگ تویی... خیلی درست حرف بزنی با من

...سورن: اون صحبت کردنت من و کشته

من: وسط حرفم پا برهنه ندو... من داشتم خواب میدیدم چکار کنم دست من نیست که از شانسم بلند بلند خواب میدیدم... بعدم بزار واست بگم ببین من رفته بودم جشن مهناز سعیدم اونجا بود... نگو جشن مهناز... پارتیه

...سورن: خوب خوب نمی خوام بگی بقیش و می دونم

...من: دن د نمی دونی بزار بگم دیگه... اشتباه فکر می کنی

سورن: تو ازصبح چیزی نخوردی... کلی کتکم که نوش جان کردی کلی خونم ازت رفته اینهمه انرژی از... کجات آوردی؟ جیگرت و بخور می خوایم بریم

...من: غیر مستقیم گفتمی مستقیم خفه شم دیگه

...سورن: یه چیزایی آماده شدی صدام کن بریم تا اون موقع مزاحمم نشو

من: گم بمیر... کی باشی

سورن: چی گفتمی؟

من: همینجور که 3 تا جیگر و با هم انداخته بودم تو دهنم بهش گفتم: بهت گفتم گم بمیر کی باشی؟

...سورن: دستت و که نشستی بعد می گیری جلو دهنه حرفم میزنی این هرز بودنت به کنار کتیفم هستی

بعدم رفت تو اتاق... با این حرفش دلم و سوزوند بدم سوزوند... نامرد... پست ... دیگه نخوردم پشش زدم رفتم تو اتاق یکم گریه کردم پا شدم دست و صورتم و شستم... چشمام چه باهال شده بودا نمی دونم چرا... گریه می کنم چشمام جای اینکه قرمز شه خمار میشه

تا جایی که جا داشت آرایش کردم... ببخشیدا اما خودم می گم کپ این دختر مشکل دارا شده بودم... یه تینک که آستین بلند و گشادی هم داشت و کلا مدل عروسکی بود برداشتم و گذاشتم تو کیفم که اونجه

بیوشم... تو ماه اسفند هوا سرد نیست منم مانتوم که میشه گفت تقریباً پاییزست و پوشیدم .. رنگش مشکیه خیلیم با نمکه... شالمم یه شال تی تی (از این مدل ساده ها) رنگ سفید انتخاب کردم... شلواریلمم یخی بود... رفتم در اتاقشو زدم گفتم من آماده ام بریم... بعد رفتم دم در کفش پوشیدم رفتم پایین جلو در پارکینگ... وایسادم ترجیح دادم من و با این آرایش نبینه

...اومد بیرون سوار ماشین شدم... برگشت یه نگاه بهم کرد

سورن: خانم دفتر نقاشی چیز دیگه نبود بمالی؟

...من: برای اینکه رد پای یه حیوونی رو پاک کنم مجبور شدم

دستش اومد بالا برای زدن اما انداختش پایین و گفت هیف که داریم میریم خونه بابات اما بر می گردیم تو... این خونه

من: عددی نیستی اگه در مقابلتم سکوت می کنم چون بهت حق میدم تو هنوز حرفای من و نشنیدی... زیاد روی کنی مطمئن باش از پیشت میرم برو به بابام همه چی و بگو انقدر پول دارم که برم یه گوشه دنیا گم و گور شم و با آبروی بابام بازی نکنم هر چند اگه بابام اصل قضیه رو بدون من و مقصر نمی دونه و مطمئن باش به خاطر کارایی که از صبح باهام کردی تیکه تیکت یا یا قیمه قیمت می کنه... پس حواست و جمع کن... الانم اگه چیزی فهمیدن حالا از صورتم یا دستم بگو دنبال بازی می کردیم من رفتم تو میز عسلی

...سورن: دست به دروغت شاهکاره

...من: تو دلم گفتم انقدر تیکه بنداز تا خسته شی آقای تیکه انداز

...سورن: من آقای تیکه اندازم

...مثل اینکه بلند گفتم... آره حقیقته

...گوشیش زنگ خورد نشد جوابم و بده

سورن: بله؟

سورن: شما؟

سورن: پریا تویی؟

...سورن: قربونت برم. با معرفت دلم برات تنگ شده بود

...سورن: مرسی گل مرسی... و قتم که می دونی همیشه پره... اما واسه تو خالیش می کنم عزیزم

سورن: بهت زنگ میزنم میگم... همین شماره دیگه؟

...سورن: باشه باشه... قربونت خدا حافظ

...حرفی نزدم اما داره جبران می کنه... چرا بغض کردم خیلی نامردی سورن

...رفتیم شبنم اینا هم رسیده بودن... از ماشین شبنم که جلو در پارک بود فهمیدم

...سورن زنگ و زد

سلام مامان قربونت برم... چه عجب ما تورو دیدیم... سورن جان قبول نیست داری دخترم و ازم دور

...میکنی

...بابا: خانم بزار بشینن حالا گله می کنی ازشون

...مامان: تو که مادر نیستی بفهمی

...بابا: اما مهر تو سینه من از نوع پدریشه

بعدم که با مامان بابای سورن سلام و علیک کردیم شایانم که با شبنم نیومده بود کسری هم خسته بود

...خوابیده بود شبنم خستگی از روش می بارید فکر کنم به خاطر من تا حالا وایساده بهتره معطل نشه

من: میرم تو اتاق لباسام و عوض کنم... شبنم تو چرا لباس بیرونه و در نیوردی؟ بیا بریم لباس عوض

...کنیم

...شب‌نم: منتظر تو بودم عزیزم

:بعد طوری که همه بشنون گفت

شب‌نم: راستش و بخوایی می دونی که تو فقط می تونی موی من و خوب کوتاه کنی پس تا نرفتی یه دستی
...بهش بکش

...من: باشه عزیزم ، پس مامان من و شب‌نم تو اقایم کاری داشتین صدامون کنید

...مامان: باشه دخترم برو سوالات و از سورن می پرسیم

من: رو به سورن گفتم: سورنم تو چیزی نمی خوای؟

سورن: نه قربونت برم خواست باشه قیچی دستت میگیری دستت و نبوی...آخه با دست بریده چجوری می
خوای مو کوتاه کنی؟

...مامان: خدا نکنه... نه دخترم کلاس رفته می تونه

من: فهمید منظورم چی بود یعنی اینکه خر خودتی تو دستت بریده وایی حالا شب حتما واسه اینکه تو اتاق
...چه کار کردیمم باز خواست میشم

...رفتیم سمت اتاق

من: خاک تو مخت شب‌نم اینم بهونه بود تو آوردی؟ من با دست بخیه شده چجوری مو واست کوتاه کنم
...سورن فهمید دروغ می گم

من: چته چرا اونجوری نگاه می کنی؟ شب‌نم کجایی؟ یوهووو؟ لال مردی؟

شب‌نم: دست بخیه شده؟ من که نمی دونستم؟ دستت چرا بخیه شده کو بینم؟

...من: برو تو اتاق نشوت میدم

...رفتیم نشستیم رو زمین همه چی و از صبح تا حالا از پیاز تا خیار واسش تعریف کردم

اومد تو بغلم بمیرم برات عزیزم... نوشناز دیگه باهش زندگی نکن خیلی وحشیه به خدا ارزش ندار... بیا اصلا خونه ما زندگی گن شاید تا آخر عمر نتونی اونجا پیش ما بمونی که اونم مطمئنم نه مامان نه بابا حرفی ندارن اما تا یه خونه دست و پا کنی پیشم بمون ، ها؟

من: نترس منم خودم خیلی حرصش و در میارم بیچاره نزدیک بود از دست کارام دق کنه..اما بهش حق...میدم خودم و میزارم جاش اگه زن من همچین چیزی بهم می گفت شاید زندش نمیزاشتم

...شبنم: اونم داشت تورو می کشت حق نداره همچین رفتاری داشته باشه تو چرا انقدر ذلیل شدی

من: نه نه ذلیل نشدم چرا الکی آبغوره می گیری؟ مطمئن باش کاراش و تلافی می کنم... من فقط الان بهش فرصت میدم تا آرومتر شه تا اجازه حرف زدن بهم بده... میگم که بهشش حق میدم یکم زیاده روی کرده من ذاتش و میشناسم بی رحم نیست بارها شده من و تو کاری کنیم که بعدش پشیمون شیم حتما اونم از...کتک زدن من پشیمونه تازه اون اگه دوسم نداشت برام جگر آماده نمی کرد

...شبنم: بله جگر غذای اصلیتون بود یه کشیده جانانه هم به عنوان پیش غذغ میل کردین

من: خوب من تو خواب برگشتم گفتم سعید خوشمزه بوده اونم بهش بر می خوره دیگه... البته خودم شک...دارم این و گفته باشما اما تو خواب بوده دیگه

شبنم: من که سر از کارای تو در نمیارم... پس نمی خواد ببرت مسافرت باور کن می خواد کتکت بزنه برای اینکه کسی نفهمه گفته میریم مسافرت، ها؟

من: این ها چیه آخر هر جملت می گی؟ نه فکر نکنم... تو که می دونی خونه ام اگه چیزی شد به خبر...میدم

شبنم: چطوری، ها؟ می خوای چکار کنی؟

من: سون صد در صد گوشیم و ازم میگیره... تلفن خونه رو هم که داشتیم میومدیم دیدم آورد گذاشت تو ماشین... اگه می تونی گوشیت و بهم قرض بده اگه نه یکم پول دارم برا یه گوشی و موبایل بخر یه جوری...بهم برسون

شب‌نم: نه نه این چه حرفیه خط من ثابتم هست دستت باشه بهنره الان شارژر باطریم پره اما کاش می گفتم
...شارژرم و بیارم

من: اشکال نداره اون م میاری... بین شب‌نم قفلای خونه عوض شده دعا کن سورن از خونه بره بیرون همین
...که رفت می زنگم قفل ساز بیار بگو خواهرم درارو قفل کرده یادش نیست کلیدارو کجا گذاشته
شب‌نم: مگه قفلتون رمز دار نیست؟

... من: نه نه قبلیا رمز دار بودن این جدیدا انگار امنیتی تره

...شب‌نم: اووووووووووووووووو چه جنایی برخورد کرده... فکر کرده تو تروریستی آخه تورو چه به این کارا
من: وقت شوخی نیست الان رفتیم پایین رفتارت عادی باشه ها... مثل همه رفتار کن فقط تا فردا یه خط برا
...خودت بخر بهم خبر بده که من شمارت و داشته باشم

...شب‌نم: تا اون موقع کاری داشتی با خط اتاق شایان تماس بگیر امشب میارمش اتاق خودم

...من: سعی کن یه چیایی هم به شایان بگب شاید به کمکش نیاز پیدا کنیم

...شب‌نم: باشه باشه

من: پاشو بریم دیگه الان شک می کنن یکم زیر چشمات و پاک کن همه ریملت ریخت خوب یه واتر پروف
...(ضد آب) بخر گدا

مژه هام و هم بلند می کنه هم پر پشت هم خیلی سیاهه مدل مژه هام عروسکی XXL شب‌نم: آخه این
...میشه... بهتر از این پیدا نمی کنم دیگه

...من: منم همین و میزنم ... مینیاتور واتر پروفشم آورده دو تومن گرونتره

...شب‌نم: جدا؟ چه خوب... باشه حتما

من: بیرون در اتاق بودم که یه چی یادم افتاد ... راستی شب‌نم؟

شب‌نم: بله؟

من: می‌گم با اون پسر سینا حرف نزنم؟ همون روانشناسه که اونشب آشنا شدیم؟

شب‌نم: نمی‌دونم حرف بزنی؟

...من: حالا نه اگه نیاز شد تو باید جای من باهاش حرف بزنی من که نمی‌تونم

...شب‌نم: باشه

...رفتیم پایین و یکم دور هم گذروندیم... داشتم از گشنگی می‌مردم این سورن دیوونه گفت شام خوردیم

خلاصه شب گذشت و خداحافظی با اشک و آه با پایان رسید و سورن به همه گفت که برای استقبال نیان و ...مقدمون و به همه آلمان اعلام کرد

الان تو ماشینیم حرفی نمیزنه این پریا دوباره بهش زنگ زد دلم می‌خواد خفشون کنم هم سورتمه خان و هم ...این پریا رو

سورن: / واسه شب‌نم همه چی و گفتی / ؟

من: نه چی و می‌خواستم بگم / ؟ من خودم و پیش دوستام کوچیک نمی‌کنم... موش و با کلی دردسر کوتاه ...کردم و بهش گفتم بهش زنگ میزنم آخه داشت گریه می‌کرد

سورن: راستی خوبه گفتم صبح می‌خواستم گوشیت و بگیرم یادم رفت... گوشیت و بده یه مدت دست من ...باشه تو هر جا خواستی زنگ بزنی هماهنگ کن با گوشی من بزنگ

...من: به اداش گفتم هماهنگ کن... ایشششش

...سورن: زهر مار

...من: تو وجودت

...سورن: زبونت کماتاش می‌کنم

یعنی موفق باشی... یه جورایی مسخرش کردم خدا جون اخه تو بگو کی می تونه زبون (Good luck! :من
 (: ...من و کوتاه کنه... چرا چره یکی می تونه اونم تویی خدا جونم

...سورن: برو بمیر

...بعدم با غیظ دنده و عوض کرد و سرعتشو برد بالاتر

...رسیدیم خونه

...سورن: برو صورتت و بشور من حاله بد میشه اونجوری کنارت بخوابم

من: نمی گفتیم میشستم من مثل تو هپلی و کثیف نیستم... بعدم من که بر می کردم تو اتاق خواب خودم
 ...کسری هم دیگه نیست

سورن: هپلی عمته

...بعدم کوسن و پرت کرد سمتم

سورن: تو که کار خلیلیا بی ناز و دغدغه خوابیدی ما هم روش... ولی خدایی نوشناز چه جوریا بود همچین
 تصمیمی گرفتی؟ اینهمه شغل تو دنیا هست؟/هوم؟

من: این داره خیلی توهین می کنه ها می خواد حرص من و در بیاره بزار یه چیز بگم تا اونجات بسوزه...صدام
 ...و صاف کردم گفتم والا سورن جان پیش خودم فکر کردم دیدم

سورن: چرا حرفت و قطع کردی؟ دیدی چی بگو؟

...من: نه تو ناراحت میشی

...سورن: بگو سعی می کنم ناراحت نشم

..من: دلم خواست

نزاشت حرفم و کامل کنم چون بدجور با دستش زد تو سرم طوری که همه جا رو دو تا میدیدم... یه لبخند دق درار بهش زدم و گفتم وقتی اونجوری بد حرف میزنی انتظار همچین جوابیم داشته باشه... دیگه حق نداری توهین کنی... به من تجاوز شد (با داد و گریه) یه احمقی مثل تو یه آشغالی از جنس تو به من تجاوز کرد... من مال این حرفانبودم مال خراب بودن نیستم... یکی مثل تو یکی از همجنسات که اونم مثل تو که کثیفی و واسه خالی کردن خودت با هزار نفری با گرفتن آبروی من خودش و ارضا کرد... می فهمی چی می گم؟ نه نمی فهمی چون حتی نخواستی حرفام و بشنوی نمی فهمی چون حتی نمی دونی من تو ثانیه ثانیه این دو سال چی کشیدم... چجوری گذروندم... گمشو از خونه برو بیرون نمی خوام ریختت و ببینم... قبول می کنم زندانیت باشم فقط گمشو از این خونه برو بیرون... هیچ رئیس زندانی نمی مونه پیش اسیرش ... (با جیغ)

...مگه با تو نیستم برو بیرون

آبغوره گیری؟ این صلاح زنونه دیگه دموده شده می دونستی؟

...من: این بی صاحبا بی اراده میان والا من اصلا دلم نمی خواد جلوی سنگی مثل تو اشک بریزم اومد سمت من خودم و جمع کردم حس مقاومت نداشتم از شونه هام گرفتم یکم نگام کرد بعدم بغلم کرد... همینجور مچاله رفتم تو بغلش، نفساش عمیق بود انگار آه می کشید

سورن: نظرت چیه امشبو با من بگذرونی؟

...من: نه سورن نه

سورن: چرا خانومی دوسش نداری/؟

من: کیو؟ تو رو چرا تو رو دوست دارم اما بزار وقتی پیشت باشم که بفهمی من هرزه نیستم که من و از ته قلبت بخوای... باشه.؟

...سورن: نه دیگه تا الانم خوش به حالت شده

من: سورن دستم درد می کنه باشه یه وقت دیگه

سورن: من با دستت کار ندارم که هواسم هست بهش... کسی که شغلش اینه ازن بهونه ها نمیگیره ها با کله
...میاد

...من: آشغال... پست

...از پشت موهامو کشید بعدم با اون دستش محکم زد تو کمرم که نفسم برید

...من: وحشی

...سورن: امشب یه وحشی بهت نشون بدم تا یادت بره اینجوری حرف بزنی

بعدم من بغلم کرد (از اون مدلایی که دومادا عروسارو بلند می کننا، اونجوری بلندم کردو وای خدا جون
چقدر این مدلی دوست دارم کاش تو یه موقعیت دیگه بودیم) من وآروم گذاشت رو تخت یه نگاه به من که
داشتم با ترس سر تا پاشو برانداز می کردم نگاه کرد و گفت

سورن: چیه چرا اینجوری نگاه میکنی / ؟ انگار تا حالا ندیدی؟

بعدم تیشرت تو خونش و در آورد و اومد نزدیک من و لباسم و کلا در آورد... مثل هر رابطه ای دیگه ای
رابطه ما هم داشت با نوازش شروع میشد . تعجبم از این بود که چرا باهام بد رفتاری نمی کنه دیگه تو
چشماس خشم نبود... چشماس خمار بود می دونم دلپش اینه که خیلی حالش خرابه مخصوصا با
...کارای چند روز اخیر من حتما الان یه جاییش خیلی درد می کنه

..من: سورن می دونم حالت بده تو که هنوز من و نبخشیدی به خاطر من صبر کن خواهش می کنم عزیزم

...یهو یکی تقریبا محکم زد رو سینم که نفسم رفت

...من: آآآآ آه چه کار می کنی دیوونه ولم کن

سورن: خفه شو نوشناز خفه شو... مگه اون یکیای دیگه هیمنجوری رفتار نمی کنن؟

من: سورن خواهش می کنم به خدا به قرآن محمد من خلافی نکردم باور کن می دونم دوباره عصبی شدی می دونم وقتی یادت میاد دست خودت نیست اما ازت خواهش می کنم نزار اولین رابطمون اینجوری شروع... شه نزار فکر کنم بهم دوباره تجاوز شده... خواهش می کنم

سورن: لعنتی... لعنت به من که حرف پدر و مادر و گوش دادم... لعنت به من که عاشق تو شدم... چیه لبخند... اوامد رو لبات؟ الان ازت متنفرم آره متنفرم... آره ستم

...من: سورن انقدر خودت و اذیت نکن چرا نمی خوای باورم کنی؟ بابا من تقصیری نداشتم

سورن یه بلوز برداشت پوشید کمر بندش و باز کرد خودش و درست کرد بعدم بی اینکه چیزی بگه رفت بیرون... اه لعنت به من... پا شدم با گریه لباسام و پوشیدم یه لقمه نون پنیر خوردم چون داشتم ضعف می کردم، و خوابیدم... اونم چه خوابیدنی دم دمای صبح خوابم برد سورنم که دیگه نیومد

ساعت 12 ظهره چقدر خوابیدم... اول همه جا رو نگاه کردم سورن نبود... یه نگاه به گوشی شبنم انداختم چند تا اس ام اس داشتم شبنم بود گفته بود خط جدیدیشه و اینکه چه کار می کنم و نگرانمه... بهش زنگ زدم همه چی و تعریف کردم داشتم می گفتم کلید ساز بیار که صدای بسته شدن در و شنیدم به شبنم گفتم نمی خواد و گوشی رو قطع کردم انداختم زیر تخت... هول هول بلند شدم دم در اتاق با سورن بر خورد... کردم قیافش داغونه داغون بود

من: سلام... ناهار چیزی درست نکردم خواب موندم... حموم و برات آماده کنم بری؟

...سورن: لازم نکرده خودم میرم

...من: باشه گلم تا تو بیای من یه چیز واسه ناهار درست می کنم

واقعا داشتم می مردم از گسنگی به جز یه لقمه نون و پنیری که دیشب خوردم و چند تا قرص ویتامین دیگه چیزی نخوردم... فوری ناگتایی که تو فریزر داشتم و در آوردم و سرخشون کردم نون و سسم آماده کردم و میز و چیدم سورن عاشق ماست بدون غذا نمی خوره ماستم گذاشتم رو میز که اوامد... ناگتا رو... گذاشتم رو میز و نشستم

...من: دیگه وقت نبود غذا درست کنم

...سورن: تو هیچ وقت غذات درست و حسابی نبده یا از بیرون غذا آوردم یا اینجوری حاضری خوردیم

..من: دیگه بی انصافی نکن من خودم غذا هم درست کردم... امروز حالم خوب نبود

...سورن: باشه روزای دیگم میبینیم... راستی من فردا مهمون دارم... امیدوارم آبرو داری کنی

من: من چجوری با این دست چلاغم آبروداری کنم؟ کی هست حالا؟

سورن: از بیرون غذا میگیرم تو هم زیاد نیا پیشمون دوست دارم با دوستانم تنها باشم... فقط برای پذیرایی و
...اینا دیگه

من: مگه من کلفتتم؟ یا کلا نمیام یا پیام منم پیشتون میومم... نگفتیا کیا هستن تو عروسیمون بودن؟

سورن: نه نمیشناسیشون... پریا چند وقتی شیراز بود تازه از شیراز اومده... نریمانم هست که اونم تو
...عروسیمون نتونسته بود بیاد

کلا زد تو پرم حالم و گرفت پس هنوزم ناراحته می خواد پریا رو دعوت کنه که چی؟ زن غریبه بیاره تو
...خونه؟ نه نه من ضعف نشون نمی دم اصلا مهم نیست

من: لیست تهیه می کنم که بدونی چی بخری... واسه شام میان؟

...سورن: آره دیگه

خوبه... بعدم میزو جمع کردم و رفتم تو اتاق مشغول خوردن رمانی شدم که قبلا شبنم بهم داده OK: من
...بود اسمش چیه؟ آها ساغر شبنم میگفت قشنگه

...یه ساعت بعد سورن اومد تو اتاق داری چه کار می کنی؟ بیبا واسه من چایی بریز

...من: دستم درد می کنه... خودت بریز یکیم واسه من بریز

...سورن: نوشناز پاشو تا اعصابم خورد نشده

...من: ابروم و دادم بالا و گفتم نچ

اومد جلو کتابم و گرفت داشت پارش می کرد که جیغ زدم نه نه امانته باشه الان میرزم که کتاب و انداخت
...و گفت زود باش بعدم رفت بیرون

من: احمق یه چایی برات بریزم روانی زور گو.. حق مردم خورد... خیلی زورم اومد خدا جون یه دونه بز
پس کلش دیگه چرا سوسکش نمی کنی؟

رفتم آشپزخونه چایی که آماده بود ریختم از تو آشپزخونه گفتم چایی زعفران درست کردم می خوری؟

...سورن: چایی دارچین شنیده بودم اما زعفران نه

...من: بس که دهاتی بودی از خونه مامانت اومدی من اینجا رات انداختم

...سورن: روز به روز به اندازه زبونت اضافه میشه

...من: قربون شوما... خجالتم ندین

...سورن: بریز چاییت هر چی هست بیار دیگه

جای زعفران کلی فلفل ریختم نصفش نیست شد یکمشم رفت ته چایی که اصلا معلوم نمی کرد فلفل قرمز
انگار زعفران بعدم چایی و بردم بیرون... و گذاشتم رو میز... چایی خودم و برداشتم گفتم من میرم تو اتاق
...کتاب بخونم صدام نکن

...سورن: برو زودتر

...من: نوکرت نیستما یاد بگیر تشکر کنی

وووییییی خوردش وای چه چشماش اون مدلی شد یکیش یه وره یکیش یه وره دیگه نکنه سمی چیزی بود
...نه بابا فلفل قرمز بود

سورن: چی تو این بود؟

پاشو ساعت 10 صبحه خریدات و انجام دادم همه تو آشپزخونست همه چی اضافه هم خریدم من تا غروب...
خونه نیام همه کارارو درست انجام بده... خداحافظ

همین که صدای بسته شدن در اصلی رو شنیدم مثل جت پریدم پایین که دستم یکم درد گرفت... به شبنم زنگ زدم گفتم کلید ساز بیاره اونم گفت اتفاقا بیرونه نزدیکای خونمونه تا حداقل 30 دقیقه دیگه خودش و میرسونه... بعدم رفتم حموم و به زور خودم و شستم هر کار کردم زخمم خیس نشه نشد که نشد یکم میسوخت دوباره رفتم پانسمانش کردم ... که زنگ و زدن پس یعنی شبنمه چند دقیقه بعد بدون اینکه قفلی بشکنن در و باز کردن... کلید سازه از کلیدش بهم داد و گفت که سورن پیش همین واسه تعویض قفلا رفته... بود و واسه همین از کلیدامون و داشته و بعد از گرفتن پولش رفت... شبنم اومد تو

من: وای مرسی دختر کارت عالی بود... بین من شب مهمون دارم کمکم می کنی سورن غذا از بیرون میاره... اما میخوام خودمم تدارک ببینم

شبنم: تو اجازه بده من برسم سلام کنم همینجور یه بند داری قد قد می کنی باشه کمک

می کنم بعدم لباساش و در آورد و با من شروع کرد کارایی که سختم بود مثل جارو کشیدن آماده کردن...
... ضرروف لازم و گردگیری و تمیز کردن خونه و انجام داد

خلاصه ساعت شد 3 که من همه کارام و انجام دادم و نهارم و با شبنم خوردیم نهار تن ماهی باز کردم...
بعدم شبنم وقتی تمام ماجراها رو واسش گفتم رفت... شبنمم با اینکه سنگ تموم بزارم موافق بود اما با اینکه با نریمان گرم بگیرم نه... میگفت اینجوری سورن شکار میشه... حالا ببینم چی میشه خوب حالا برم ببینم چی...
... دارم که بیوشم

سورن اومده ساعت نزدیکای 7 مثل اینکه تا یه ساعت دیگه میرسن من برم آماده شم... یه بلوز طوسی مشکی دارم که یه طرفش با آستینش مدل گشاده، گشادیش تا روی باسنمه روی باسنم تنگ میشه آستین بلند و واسه همون دسته که زخمه) ... یه آستینشم جذبه جذب و تا روی آرنج روی آرنج به بعد یه حالت طوری داره که مثل خالکوبی می مونه و تا خودت نگی کسی نمی فهمه که خالکوبی نیست... یه شلوارلیه مشکی لوله تفنگی هم انتخاب کردم با یه صندل مشکی... لاکامم که وقتی شبنم بود کلا مشکی زدم... ابرومم

که خودم تمیز کردم انقدر برداشتم که هشتیه هشتی شد ولی نازک شده اونا رو هم با مداد رو همون یه
ذرش کشیدم با نمک شده... آرایش چشمام مشکی نقره ایه... رژگونم هلویی صورتی، رژمم صورتی گلبه
...ای... زنگ و زدن من برم بیرون که مهمونا اومدن

...من: سلام خیلی خوش اوومدین و با یه حالت لوند به نریمان دست دادم

نریمان: سلام عروس خانم چه عجب ما شما رو دیدیم... خوبین؟

...من: ممنون مچکر من کم سعادت بودم بفرمایید

...نریمان: خواهش می کنم این چه حرفیه مرسی

بعد رفت داخل

پریا به سورن دست داد با هم روبوسی کردن و بعدم به من دست داد اما من ماچش نکردم... پریا هم با
تعارف من رفت تو پذیرایی داشتم می رفتم که سورن دستم و گرفت

سورن: چرا خودت و اینجوری درست کردی..././؟

من: عزیزم تو گفتی حفظ آبرو کن... منم حفظ آبرو کردم دیگه مگه نمیبینی؟

...سورن: نوشناز ببین خودت تنت می خاره ها

...من: ول کن زشته بزار برم پیش مهمونا

...سورن: برو الان می تونی فرار کنی اما شب نه

بعدم ولم کرد رفتم پیششون کلی گفتیم خندیدیم... وسطای جمع من پرسیدم پریا جون شما مجردی؟

...یه لحظه جمع ساکت شد بعد همه خندیدن

من: حرف خنده داری زدم؟

...نریمان: من و پریا زن و شوهریم

من: واییییی چه سوتی دادم حالا منم باهاشون می خندیدم از ته دل می خندیدم یکمم که گذشت فهمیدم پریا این حالت باز بودنش و شوخیاش با سورن به خاطر این که تازه 2 سال اومده ایران و 2 ماه بعد از اینکه با سورن آشنا شده بودن میرن شیراز و الانم که بعد از 2 سال همیدیگرو دیدن... من و بگو چه فکراییی!!!!!! (: نکردهم آخه تو خیالم همه نسکافه ها رو داغ داغ خالی کردم رو پریا

خلاصه شیمون با حرف زدن و تعریف از دستپخت من گذشت غذای بیرون خیلی کم خورده شد همه حتی: سورنم از دستپختم تعریف کردن... آخرای جمع نریمان گفت

...نریمان: سورن جمع کن فردا صبح با ما بریم شمال

سورن: به پریا هم گفتم من می تونم پیام اما خانومم نه نمی تونه بیاد آخه مامانش مریضه اتفاقا بهش گفتم... گفت یه وقت دیگه میاد

...پریا: ایشالله زودتر خوب میشه تا دفعه بعد با هم بریم حسابی خوش بگذرونیم

...من: ایشالله... مرسی

...نزدیک 12 بود که رفتن سورن رفت حموم... بهش گفتن 7 صبح پایین منتظرش

همه ظرفارو گذاشتم تو ماشین حالم اساسی گرفته شده بود حوصله نداشتم خودم بشورم.. کور خوندی بزارم تنها بری سورن منم میام مطمئن باش... بعدم رفتم تند تند چند دست لباس و مسواک و خمیردندان گذاشتم تو یه کوله بعدم زنگ زدم به 133 گفتم یه ماشین می خوام واسه صبح از ساعت 6 اینجا باشه بمونه تا یه ساعت بعد میام پایین بعد از دادن اسم و فامیل و اینا قطع کردم... صبح ساعت 6 بود سورن بیدار شد و آماده شد من و نمی دونم به چه نیتی اما بوسید و یه چیز که نفهمیدم گفت و رفت همین که در بسته شد شلواری که از دیشب تنم بود مانت اینا که ورداشته بودم تو ساکم بود چادر سرم کردم و کیف پولم و کولم و با موبایلم برداشتم رفتم... در و با حفظش و قفل کردم رفتم پایین تو پارکینگ بودم که یهو... سورن از پشت یکی از ستونا اومد بیرون چنان جیغی زدم که فکر کنم همه همسایه ها بیدار شدن

سورن: به به خانم چادری!!! کجا/؟ تشریف داشتین؟

...من: داشتم میومدم با تو پیام شمال دیگه گفتم خودم و بهت برسونم

سورن: پس آژانس دم در واسه تو نست پس چرا اسم و فامیل تو رو داد؟ مسیرونم که گفتین مشخص نیست... کجا می خواستی بری؟

...دستم و گرفت پیچوند که کولم افتاد

...من: آی آی دستم شکست... شانس آوردم اون دستم که زخم بود و نیچوند

سورن: اینکه دستته می خوام گردنت و بشکنم... می گم کجا می خواستی بری؟ هر جا که مشتری زیاد تر بود؟ آره؟

...من: ای گندت بزنه آژانسی خوبه گفتم از ماشین بی صاحبش پیاده نشه تا خودم بیام پایینا

...سورن: د حرف بزنی هرزه... تو که تنت می خارید به خودم می گفتی/؟ بدو گمشو بالا

به هر زوری بود رفتیم بالا در و که باز کرد موبایلش زنگ زد اومدم فرار کم که یهو دستشو انداخت دور دهنم و از پشت محکم گرفتم تلفن و جواب داد گفت شرمنده مشکلی پیش اومده شما برید... بعدم منو ولم کرد که اومدم بگم چته رم کردی یه کشیده نصیبم شد بعدم چادرم و از سرم کشید و همینجور کم کم که داشت یهم چرت و پرت می گفت هولم میداد سمت اتاق خوابموون وای خدا رحم کن این چرا من و میبره ...اونور

...سورن: یه حالی بهت بدم که دیگه هوس یکی دیگرو نکنی... زندت نمی زارم امروز

...می خوای چکار کنی؟ بزار توضیح بدم می خواستم پشت سرت پیام شمال باور کن راست میگم

سورن: راست می گن زن نادرست و تو شیشه ام که بزاری کارش و میکنه... من خر و بگو که داشتم باورت می کردم... دروغگو... خوب تو که دلت میخواد به خودم بگو عزیزم چرا بری خیابون گیر یکی بیفتی که

...من: زهر مار بی ادب من می گم دردم میاد تو می گی جووووووووووو

وای خدارو شکر از ... دست کشید آآآآآآآآآآآآ آ سون چرا میزنی دستت سنگینه اونقدم محکم میزنی تو

...پهلوم که چی بشه

...سون: صدا میده خوشم میاد

...یدونه محکم زدم تو گوشش... خیلی محکم دست خودمم درد گرفت

سون: دستش و گذاشت رو صورتش و گفت: مگه مریضی چرا میزنی؟ بزمن نصفتم کنم؟

...من: صدا میده خوشم میاد

...سون: الانم دست از زبون درازی بر نمی داری

بعدم به کارش ادامه داد

...وای سون مگه من آکروبات بازم؟ وای نه سون الان وقت اینکارا نیست

...چه زوریم داره ولم کن دیوونه

وای سون چه کار می کنی...؟ سون به خدا دردم میاد سون خواهش می کنم

دیگه زدم زیر گریه نمیدونم چکار کرد که من شل شدم رو تخت و وا رفتم و بعدم احساس کردم سیر

...سیرم

این پسره کیه نه این سون نیست اینا چیه میاد تو ذهنم این سعیده آره خدایا سعیده وای داره با پشتم چکار

می میکنه من چرا قدرت ندارم از خودم دفاع کنم؟ سون اینجا چکارست؟ وای دیگه تحمل ندارم نمیتونم...

خدا!!!! کجایی؟

سون: نوشناز... نوشناز با توام چی شد؟ بینم مگه تو نگفتی قبلا رابطه داشتی نوشناز با توام چرا از حال رفتی

...نوشناز چشمات و باز کن

من: صداس و میشنیدم... اما خسته تر از اونى بودم که بخوام جواب بدم دلم می خواست بخوابم آره من
... خوابم میومد... خیلی خسته بودم خیلی

سورن: نوشناز خواهش می کنم بیدار شو از صبح تاحالا خوابیا هیچی نبود فقط یکم ضعف کردی... پاشو
برات جیگر کباب کردم از اون دفعه ایا خوشمزه تره ها پاشو این آب میوت و بخور بعد با هم جیگر بزینیم...
...نوشناز

من: وای خدا تموم شد یعنی باهام رابطه داشت چرا یادم نمیاد؟ یعنی اینم بیهوشم کرد بعد هر کاری
خواست باهام کرد یعنی یه تجاوز دیگه؟ چرا خدا؟ میشه بگی؟ چرا؟ مگه ما دخترا بندت نبودیم؟ چرا اینا
هر کار میکنن اما یه چیزی ندارن که بعدا نشون بی آبرویشون باشه اونوقت ما دخترا که خیلی کنترلمون و
شرفمون بیشتر از جنس ایناست اینجوری بهمون ظلم شده؟ خدایا کجایی من نمی خوام چشمام و باز کنم
من می خوام بمیرم... من نمی خوام تو دنیایی زندگی کنم که به حرفت گوش نمیدن که واسه کارنکرده
...متهمی من نمی خوام موجودیتم تو دنیایی باشه که آدماش خود بین و پستن... من و بکش

...سورن: اگه بیدار نشی دوباره پارچ آب میریزم روتا

من: چشمام و باز کردم نگاه کردم داشت با لبخند بهم نگاه میکرد... دستش و آورد جلو کمکم کرد بلند
شدم و به تخت تکیه دادم آبمیوه رو گرفت جلو دهنم از دستش گرفتم خودم کم کم خوردمش...لباسام تنم
...بود کی وقت کرد لباسام و تنم کنه؟ چرا یادم نیست؟ خدایا چقدر گیجم

دوباره دستش اومد نزدیکم اندفعه داشت صورتم و نوازش میکرد حالم داشت بهم می خورد کارشو کرده
...تخلیه شده مهربون شده پست فطرت جنست از سعیدم کثیف تره... دستش و زدم کنار

من: یه حرفی می زنم دیگه تکرار نمی کنم امیدوارم بفهمی... حالم از تو همه همجنسات از تو و هرچی مرد
کثیفه بهم می خوره می فهمی چی میگم؟ دیگه نمی خوامت می فهمی / دیگه نمی خوام بمونم پیشت تا شاید
بفهمی من مقصر نبودم اصلا دیگه نمی خوام بینمت... اگه الانم اینجا تو خونه توام باور کن توان اینکه حتی
پام و تکون بدم ندارم وگرنه یه دقیق هم تحملت نمی کردم... تو که کارت و کردی هر هرزه ایم که بود
اجازه میداد یه بار باهاش باشی یعنی رسم شما مردا اینه فقط یه بار... تنوع طلبید آخه ، یه بار بعدم مثل

دستمال کاغذی میندازین دور... بعد می گید چی؟ طرف اونکاره بود اینکاره نبود، اما هیچوقت نمی پرسید چی شد که اینجوری شده همشون از خداشونه؟ چند تاشون سورن؟ یکیشون خودش خواست دو تا شون؟ منم خودم خواستم؟ اونای دیگه چی؟ یا یه آشغالی مثل تو باهات مثل یه عروسک بازی کرد... چرا فکر کردید ما زنا احساس نداریم؟)

سورن: نوشناز چی میگی من که کاری باهات نکردم تو از حال رفتی... منم رفتم دکتر زنان که یکی از... همکارام بود و آوردم باور کن کاری باهات نکردم به خدا دروغ نمی گم

...من: تو هم من و بیهوش کردی آره بیهوش شدم من دیدم من خون دیدم تو داشتی کارت و می کردی... سورن: نوشناز صبر کن به خدا من بیهوشت نکردم تو ضعیف بودی... ضعف کردی باور کن راست میگم بعد اومد جلو تر دستم و گرفت تو دستش گفت لج نکن دیگه نوشناز خواهش می کنم... نوشناز می خوام از رابطه با سعید بدونم لطفا حرف بزن خواهش می کنم چی شد که باهات دوست شدی؟ چی شد که باهات، باهات خوابیدی؟

من: دستم و ول کن دیدی بازم حرف خودت و میزنی هزار بار گفتم مجبوری بوده من نمی خواستم... فهمیدی؟ نه نمیفهمی تو نمی دونی... برو بیرون از اتاق برو بیرون

...سورن: مگه نمی گی نمی دونم خوب بگو بدونم

... من: الان؟ الان که هیچی از روح و جسم نمونه آره؟ تو روحم و کشتی

...سورن: ببخشید من و ببخش اما تو هنوزم واسم توضیح ندادی حرف بزن به خدا حرف نزن میمیرم

من: وای خدا تحمل این یکی و نداشتم سورن داره گریه می کنه؟ سرم و چرخوندم سمت عکسامون که رو... دیوار بود و نگاشون کردم و بعدم شروع کردم

مهناز من و جشن تولدش دعوت کرد جشن تولدی که قسم خورد با فرهنگ من جور در میاد و مثل پارتیا نیست گفت چند تا از پسر خاله هاش هستن و زود میرن... وقتی رفتم اونجا به خاطر نور فلشر و لیزر شو

کنم اما با یکم فشار کلی ازت خون رفت بعدم غش کردی خانم مولایی که دکتز زنانه و یکی از همکارامه از مریضام هست ... خلاصه بهش زنگ زدم بعد از کلی اصرار گفت میاد اومد بالاسرت... نوشنازم تو دختری اون پسر نامرد فقط ترسوندت همونجور که خودتم یادت اومد اون فقط از پشت یه کارایی باهات کرده همین... حتی تو الانم دختری... اون خونریزیم یه زخم سطحی کوچیکه... نوشناز ببخشید باهات بد رفتار... کردم... اما باور کن قصدم تجاوز نبود می خواستم یه کم بترسونمت

...من: در حالی که به هق هق افتاده بودم گفتم سورن می خوام تنها باشم برو بیرون

...بلند شد داشت می رفت بیرون

من: وایسا

...خوش حال شد نیشش تا گوشش باز شد، برگشت

سورن: جانم خانمم؟

...من: جیگرارو کجا میبری اونارو بزار

بدجور خورد تو حالش ... اوخی بمیرم برات... خدا جون میبینی چه پوستم کلفته؟

سورن: بیا خانمم بخور

... بعدم یه آه کشید و رفت بیرون

نمی دونم ببخشمش یا نه؟ حسم گرفته باهاش کل کل کنم... پس من دخترم؟ 2 سال تموم زندگیم و زهر کردم کاش می رفتم دکتر دیگه گریه نمی کنم گریه کردن بی فایدهست حکمت خدا بود که این بلا سرم ...بیاد تا درسی بشه واسه آیندگان

آخه باز تو حرف زدی نوشناز؟ آیندگان از کجا قضیه تو رو می دونن؟ خوب خوب معلومه خودم میگم دیگه!!!!
اه اصلا بیخیال خانم وجدان یه باز دیگه اینورا پیدات شه به روح خبیثم که شوهرته می گما

عشق اول مهربونم سرت و بزار رو شونم

عشق اول مهربونم چتر موهات سایه بونم

عشق اول نازنینم دستت و بزار تو دستام

عشق اول بهترینم بوی تو داره نفسهام

عشق اول، عشق آخر اگه امشب در کنارم تو رو دارم، تو رو دارم، پس چرا چشم انتظارم

عشق اول، عشق آخر نکنه خوابم دوباره نکنه تنهام بزاری بشه قلبم پاره پاره

من: این صدای آهنگ سورن گذاشته؟ آره دیگه به جز ما دوتا، کسی تو این خونه نیست که!!!! اوخی چه آهنگ قشنگیم هست ولی اینکه هزار تا دوست دختر داشته از کجا معلوم من عشق اولش باشم؟ نوشابه جان خنگ شدیا خوب عزیزم میگن دوس دختر اما عاشق همشون که نمیشن از 1000 نفر به 999 نفر دل!!!! میبندن اما عاشق یه نفر میشن... واقعا چه دلیل منطقی آوردما

از وقتی بهش گفتم از اتاق برو بیرون فکر کنم سه ساعتی گذشته خبری ازش نبود تا الان که صدای - آهنگش اومد... بهش حق می دم اون رفتارارو بکنه اما خوب یکم زیاده روی کرد یکم دلم ازش شکسته اما نمی دونم چرا وقتی باهام حرف میزنه همه دلخوریم رفع میشه یکم سربه سرش بزارم باهاش آشتی می کنم من بخشیدمش دختر خوبی هستم آخه آدم کسی و که عاشقش باید ببخشه دیگه مگه نه؟ آره... تازه آدم کسی و که عاشقش اذیت نی کنه دقشم نمیده باهاشم کل کل نمی کنه... من چرا کل کل می کنم؟ خوب، خوب هوووجوری دور هم باشیم بخندیم... وای حس دق دراوردن سورن بدجوری اومده تو وجودم آها آها فهمیدم چکار کنم، گوشی و ورداشتم حالا شماره حمید و از کجا بیارم آها یادم اومد تو کیفم شماره موبایلش... هست

زنگ زد به حامد بعد از کلی حال و احوال گفتم شام خودش بیاد خونمون واسش عکسای که گفته بود و - آماده کردم آخ جونمی سورن جون عشقم الهی فدات شم حالا من موش و تو گربه، خودم استارتشو زدم... یوهووو چقدر خوشحالم... بزار پاشم برم حموم بیام، با این دستم حموم کردن سخته ها... خلاصه حموم

کردم... دو تا عکسم که پوشیده هستن اما خوب آتلیه انداختم و چون مدلش بودم خیلی قشنگ انداخته بود و روش کار شده بود... داشتم می گفتم از حموم اومدم لباسایی که می خواستم بپوشم و آماده کردم و رفتم... بیرون ... تا رسیدم تو پذیرایی سورن پا شد و ایساد

...من: جایی تشریف میبیرید؟ بودیم خدمتون

...سورن: نه ترسیدم

من: اوخی... ترس نداره که عمو جان بشین سر جات... راستی سورن برو بلیط و کنسل کن من فعلا روحیه... خوبی برای مسافرت ندارم... اگه هم برم با دوستام میرم

...نفسش و سخت داد بیرون و نشست سرشم تکون داد زیر لب یه چی گفت که نفهمیدیم

...من: راستی سورن من مهمون دارم گلم

سورن: ا!؟ می خوام من برم بیرون راحت باشین؟

...من: نه فرقی نمی کنه من که می خوام شام درست کنم تو هم باش دیگه

سورن: دیگه چیزی نمونده بگی هر چند دقیقه یه بار می گی راستی سورن راستی سورن؟

من: نه دیگه عرضی نیست راحت باش

بعدم مشغول شدم هم لازانیا درست کردم هم زرشک پلو با مرغ ژله هم درست کردم اما چون وقت کم بود گذاشتمش تو فریزر 10 دقیق ب نمونه بعد میزارمش تو یخچال اصلا هم مشخص نمیشه بعدشم حالت ... (: عادی میگیره که کسی هم شک نکنه

سورن: شبنم با بقیه دوستات فرق داره ها بین چقدر تدارک دیدی نمردیم دست پخت درست و حسابی... خانمونم دیدیم

وقتی با من حرف میزنی خلی دقت کن که کلامت اشتباه نباشه... چون اندفعه اگه ناراحت شم خیلی برات بد... همیشه تهدیدم نمیکنم تو زندگی با یه آدمی که تعادل نداره باید جدی بود

سورن: پات و وردار پام له شد... من تعادل ندارم یا کارای تو باعث میشه از کوره در برم؟

من: من کاری نکردم تو کلا مریضی به همه چیم شک داری... چه دلیلی داره ازم بپرسی که از پسردایت... خوشم میاد یا دوسش دارم هر زن دیگه ای بود ناک اوتت کرده بود که

...سورن: نه که تو نکردی

...من: برو بیرون مهمون و تنها گذاشتی زشته

...آخیش رفت بیرون

چایی بردم نشستیم یکم از تایم با حرف زدن گذشت بعدم من کاغذ آوردم اول اسم فامیل بازی کردیم بعدم شاه دزد وزیر... بعدش من پا شدم رفتم تو اتاقمون می خواستم برای حمید عکسام و بیارم که سورنم... دنبالم اومد

من: چی شده؟

سورن: هیچی فقط کمتر با حمید بگو بخند انقدم واسه جکاش قهقهه نزن بهش بال و پر میدی فکر می کنه... کیه

...من: وا این چه طرز فکریه تو داری خوب جکش خنده دار بود منم خندیدم

سورن: فکر نمی کنی رنگ قرمز نمی پوشیدی بهتر بود؟

من: وای وای سورن برو بیرون خواهش می کنم چرا ایرادای بنی اسرائیلی می گیری؟ اون و ول می کنی... میچسبی به یچیز دیگه؟ تر و خدا برو بیرون

سورن: می خوای چکار کنی چرا مشکوکی؟

...من: لباسم و عوض کنم دیگه برو بیرون

...یه لبخند زد گفت قربونت خانمم بعد رفت بیرون

...هه خیال کردی لباسم به این خوشگلی نه بهم می چسبه نه بازه... رنگشم ناناژه... وایلی شاعرم شدم چه
...قافیه ای داشتا... عکسام و برداشتم بردم بیرون

...من: بیا حمید جان اینم دو تا عکس خیلی وقته برات آماده کرده بودم

...حمید عکسا رو گرفت و گفت: وای مرسی... چقدرم قشنگ شدن

...یه لحظه به سورن نگاه کردم که سرش سمت تلویزیون بود و دستاش و رو میل مشت کرده بود... ووای خدا
...دوباره عصبیش کردم ... چی چی وای خدا؟ آخ جونمی جوووووووون... حرص بخور عزیزم برات خوبه...
...اوخی نازی

...پا شدم رفتم تو آشپزخونه میز و که از قبل چیده بودم غذاهام و کشیدم... پیرکس لازانیا رو چون تازه از فر
...دراورده بودم خیلی داغ بود دستم یکم سوخت اما به روی خودم نیاوردم و نداشتم کسی شک کنه... صداشون
...کردم ... اومدن شامشون و خوردن و حمیدم کلی از دستپختم تعریفکرد و اعتماد به نفسم رفت بالا اما سورن
...اول تا آخر غذا سرش پایین بود و اخم داشت... چه غلطی کردمما بیجنبست چقد این سورن

: خلاصه ساعت 11.30 بود که حمید قصد رفتن کرد و رفت... سورنم یکم من و نگاه کرد... گفت

...سورن: واسه دق دادن من از راه خوبی استفاده نکردی... بعدم تلفن و وصل کرد رفت تو یکی از اتاقا که
...تختش یه نفرست

...ای بابا این که قصدم و فهمیدم... حالام که قهر کرد رفت تو اون اتاقا حتما حالا من باید برم منت آقا و بکشم
...که چی آیم سو سارری هانی(من خیلی متاسفم عسل) من که بمیرم نمیرم منت کشی... رفتم یه نگاه به
...گوشی شبتم انداختم که خاموش شده بود بیخیال صبح بهش زنگ میزنم... بعدم رفتم صورتم و شستم لباسم
...و عوض کردم و خوابیدم

...شب‌نم: من نسکافه می خورم

...من: باشه... نسکافه آوردم و همه چی و واسش تعریف کردم و در آخر یه دونه زد تو کلم

وا مگه مریضی چرا میزنی؟

شب‌نم: به خدا اگه یه بار دیگه با غیرتش بازی کنی من می دونم و تو بمیرم خیلی مرده که با این کارا باز دوست داره و نصف شب میاد بالا سرت چقدر سختی کشیدی برادر درکت می کنم من خودم یه عمری... شوهر بودم

من: باز قاطی کردی ول کن شب‌نم. خوب الان که می خوام ببخشمش... دیگه باید یه زندگی عادی داشته باشیم راستی شب‌نم من چهرشنبه سوری جایی نرفتم امسال اصلا یاد چهرشنبه سوری نبودم... با مامان اینام حرف نزدم فقط سورن باهاشون حرف زده‌چتما از دستم دخورن... راستی آماده شم با هم بریم خرید فکر نکنم سورن بره واسه خرید عید ما بریم وسیله بخریم میای باهام..؟

شب‌نم: منم جایی نرفتم... زنگ می زنی از دلشون در میاری... آره اما اندفعه کرایه می گیرم همیشه که همش... مفت مفت ماشینم در خدمت باشه

...من: خیلی خوب بابا توام

شب‌نم: می گم حالا که زندگیت داره درست میشه بیا یه کم خدا رو شکر کنیم و دعا کنیم باشه دوستم؟

من: باشه

شب‌نم: پس هر چی من گفتم بگو الهی آمین وسط دعای نپریا اعتراضیم داشتیم آخرش بگو اگه وسط دعای... پریدی یعنی سورن و دوست نداری

من: این چه طرز حرف زدنه نی نی توچولو... باشه خوب با اینکه می دونم می خوام اذیت کنی چیزی نمی گم... شرو کن

شب‌نم: اهم اهم... خدایا بابت همه نعمات همه اتفاقات که می‌دونم حکمتی درش هست تشکر می‌کنم...

خدایا همه مریضان اسلام را شفا بده

...من و شب‌نم: الهی آمین

شب‌نم: خدایا همه دختر پسرای دم بخت را به هم برسان

...من تو دلم: حیف که قول دادم وسط دعوات چیزی نگم

...من و شب‌نم: الهی آمین

...شب‌نم: خدایا همه زندانیان بی گناه را آزاد بگردان

من و شب‌نم: الهی آمین

...شب‌نم: خدایا برای دختران دم بخت که دیده نمی‌شوند و خیلی دختران خوبی هستند خاستگار پیدا بگردان

...من و شب‌نم: الهی آمین

!!!!شب‌نم: خدایا به شهدا عمر با عزت عطا بگردان

به اینجا که رسید خواستم بگم الهی آمین یکم فکر کردم مغزم ارور داد یعنی چی؟ شهدا؟ عمر با عزت؟ یه

نگاه به شب‌نم کردم که ته چهرش داشت بهم می‌خندید... یه دونه زدم تو کلش گفتم واقعا که من و بگو تا

...حالا به خاطر تو لال بودم بی معرفت

...شب‌نم: به جون نوشابه خواستم یکم بخندیم حالا برو لباسات و عوض کن بریم بیرون

من: پا شدم یه زنگ به موبایل سورن زدم ازش پرسیدم کی میاد و اینکه گفتم زنگ زدم بگم می‌خوام برم

با شب‌نم یه کم خرید کنیم تا چند انیه ساکت بود فکر کنم بیچاره از رفتارم هنگ کرده بود سیستم مغزش

بالا نمیومد... بعد از چند ثانیه گفت تو کشو دومی تو اتاقم پول هست وردار... مراقب خودتم باش... اینا همه

...رو با یه حالت بهت گفت بیچاره

خلاصه من با شب‌نم رفتم بیرون از ساعت 11 تا 4 بعد از ظهر تو خیابون بودیم دم عیدی خیلی شلوغه واقعا سر درد گرفتم... خریدامم اینا بود: آجیل... شیرینی... شکلات... میوه... ساتن برای چیدن سفره 7 سینم وسیله های 7 سین ماهی عید... مرغ ماهی گوشت و... لباس زیاد داشتم اما باز یه مانتو و شلوار خریدم... واسه سورنم به سلیقه خودم به تی شرت خریدم با یه کیف و کمر بند... واسه عیدیش همینا خوبه دیگه؟ اره... خوبه...

اومدم خونه اول خریدایی که واسه سورن بود و قایم کردم چون دم دمای اومدنش بود... بعدم لباس خونه پوشیدم و مشغول جابه جایی شدم... وسطای کارم بودم که سورنم اومد خیلی عادی به هم سلام دادیم... اونم... لباساش و عوض کرد اومد تو آشپزخونه

سورن: کاری نیست کمک نمی خوای؟

...من: کار که زیاد هست اما تو تازه از سر کار اومدی اگه خسته ای تعارف نکن

...سورن: نه خسته نیستم

من: باشه مرغ و ماهیا که پاک شده بود گوشتم دادم و اسم خورد کردن همه رو شستم آبشم رفته بیا کمکم... کن بسته بندیشون کنیم

بعد از بسته بندی به ترتیب همه کارا رو انجام دادیم بین کار با هم شوخی هم می کردیم و خیلی عادی... برخوردار می کردیم انگار نه انگار که تا حالا این خونه میدون جنگ بود

خوب من که تازره عروس بود مثلا خونم نیاز به شست و شوی آنچنانی نداشت با یه گردگیری و یه جاروی اساسی و یه تغییر دکور همه چی عالی شد... حالا سفره 7 سینم و فردا میندازم تازه فردا بیست و نهمه... سورنم ازم پرسید چیزی می خوام یا نه... که گفتم لباس زیاد دارم و یه کم خریدم... بعدم بهم گفت شب بخیر و رفت تو اتاق خوابش... یعنی راستش و بخوایید خودم یه جور برخوردار کردم که امشب هم دور باشیم... دیگه...

صبح که بیدار شدم سورنم نرفته بود سر کار 7 سینم و چیدم خیلی با نمک شده بود سورنم کلی عکس ازش گرفت... کلی هم از سلیقم تعریف کرد منم کلی ذوق مرگ شدم

ازش خواستم به مامانم اینا زنگ بزنه باهاشون کلی حرف زدم و دلخوریا رو رفع کردم و گفتم که سوم فروردین بر می گردیم دلیلشم گفتم چون من و سورن نمی تونیم دور از وطنمون باشیم دیگه از دست سورن... و کاراش دروغگوی حرفه ای شدم البته خودمم مقصر بودم

...بخیه دستم که سورن کشید یکم جاش مونده که رفت برام یه کرم خرید می گه یه ماهه خوب میشه بعد از ظهرم که رفت دیدن یکیا ز دوستاش که من نمیشناسمش راستشم بخواید یکم حساس شدم... اما من باید به شوهرم اعتماد داشته باشم بی اعتمادیه که باعث میشه طرف مقابل فکر خیانت و تو ذهنش پرورش بده...

...وای سورن بزار بخوابم

سورن: پاشو نوشناز مگه نگفتی نیم ساعت مونده به سال تحویل بیدارت کنم در اصل نباید می خوابیدی اما... تو از 9 شب خوابیدی پاشو آب میریزم روتا

از اونجایی که خاطره زیاد دارم که بنده رو با آب بیدار کردم پا شدم نشستم که سورنم من و تو بغلش جا داد و گفت قربون خانم خوابالوم پاشو بعد از سال تحویل می خوابی دوباره

خلاصه با کلی ناز کردن بیدار شدم و آماده شدم به سورن گفتم بره کنار 7 سین تا منم بیام کادوش و آماده کردم بردم کنار سفره گذاشتم... و نشستم کنارش رآن و باز کردم خوندم بعدم دعای تحویل سال و خوندم البته نه عربیش و بلکه پارسیش چون من دارم تو ایران زندگی می کنم نه عربستان... و به زبون خودم با... خدام حرف میزنم حتی تو نماز خوندم

ساعت دو و چهل و پنج دقیق و پنجاه ثانیه بود که بمب سال تحویل ترکید و من و سورن همدیگه رو بوسیدیم و فرا رسیدن سال و بهار نود و بهم هم تباهی کردیم و کنار قرآن خدا با نام خدا زندگی مشترکمون... و شروع کردیم

امروز یک سال و 11 روز از آغاز زندگی من و سورن می‌گذره... ما با هم و کنار هم خوشبختیم زندگی قشنگی داریم... زندگی ما هم مثل همه زندگیا پستی و بلندی داره... دعوا مون میشه اما نه من و نه سورن تحمل یه دقیقه بی خبری و قهر از همدیگه و نداره واسه همین بدون اینکه چیزی به روی هم بیاریم با هم صحبت می‌کنیم... من به دلیل اینکه یه ترم نرفتم دانشگاه و به رشتم علاقه ندارم کلاس کنکور ثبت نام... کردم و تو این یه سال در کنار سورن و کمکاش خیلی تلاش کردم و منتظرم برای کنکور

راستی شبنم هنوز جفت روحش و پیدا نکرده اما یه خاستگار خوب داره... همه چی خیلی خوبه زندگی همه یه رنگ و بوی تازه گرفته فقط بابای سورن یکم حالش بد که همیشه می‌گه بعد از رفتن من غصه نخورید و به زندگیتون ادامه بدید چون مردن حقه یه روز سراغ همه میاد... حرفای پدر شوهرم همه درسته اما من واسه سورنم خیلی ناراحتم بعضی وقتا مثل یه مرغ عشق عاشق میره تو لک خیلی مراقب عزیز دلم هستم می‌دونم باباش همین روزا از پیشمون میره و امیدوارم بتونه با این قضیه کنار بیاد راستی یادم رفت بگم... من ، خوب به قول شبنم نوشابه کوچولو حالا دیگه داره مامان میشه اما هنوز نمی‌دونم پسره یا دخمل... آخه تازه 2... ماهه

حکایتی تلخ و شیرین برگرفته از حقیقت به قلم شیوا اسفندی

پایان